



حقیقت

دوره دوم
آبان ۶۷ شماره ۱۳

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سرمداران)

بازسازی و چینه خالی جمهوری اسلامی

همه تلاش خود را برای پیوستن و آویختن به پیکر محتضر حکومت اسلامی و همسرنوشت شدن با آن بکار میبرند. درغلتیدن به منجلاب یا قربانی حماقت و خوشخیالی شدن، سرنوشت کسانی است که قادر به مشاهده ریشه های اوضاع وخامت بار کنونی نبوده و مسائل را با چند تغییر سطحی در سیاست و اقتصاد قابل حل میبینند. حال آنکه دست اندرکاران واقعی اوضاع، از سردمداران حکومت گرفته تا قدرتهای امپریالیستی، خود پیشاپیش در مقابل تضادهای بیشمار و گره خورده و بحران عمیق موجود لنک انداخته و برخیزان از هم اکنون به فاتحه خوانی «بازسازی» نشسته اند! و این هیچ جای تعجب ندارد.

برای لاشه متعفن جمهوری اسلامی، «بازسازی» حکم کفن را دارد تا نوشدارو! نه تثبیت سیاسی در کار خواهد بود، نه بهبود اقتصادی، این واقعیت برجسته و رسائی است که هیچ دروغ و هیاهوی تبلیغاتی از سوی رژیم، امپریالیستها یا مشاطه گرانشان قادر به پوشاندن آن نیست. رژیم بی آینده و بحرانی برجای ایستاده و زانوهای لرزانش را توان عبور از پل باریک، شکسته و پرمخاطره دوره بعد از جنگ نیست. اگر آینده ای برای جمهوری اسلامی متصور باشد، سقوطی هولناک به زبانه دان تاریخ است و بس. رژیم در این وضعیت با بدست گرفتن «بازسازی» فقط چهره مفلوک خود را مضحکتر ساخته است. و خنده دارتر و آموزنده تر، رفتار و حرکات جریانانی است که

بقیه در صفحه ۲

درهای زندان شکسته باد!

کارزار جدید کشتار زندانیان سیاسی نشانگر حال و روز تیره رژیم محتضری است که با چنگ و دندان تلاش دارد عقربه تاریخ را به عقب بازگرداند تا شاید چند صباحی دیگر به زندگی کثیف خود ادامه دهد. احکام اعدام گروه گروه زندانی سیاسی صادر میشود تا شاید حکم تاریخ در مورد رژیم «لغو» گردد. اما هیأت که بتوان این حکم را باطل نمود. سلاح آخته انقلاب بناگرم این حکم را به اجراء خواهد گذارد.

سرکوب و ترور، حبس و شکنجه و اعدام، تدبیر همیشگی حافظان نظام ستم و استثمار علیه اکثریت اهالی و بالاخص عناصر آگاه و انقلابی بوده است! این بخشی لاینفک از عملکرد دولت بورژوازی در هر رنگ و لباسی (از عسای اسلامی گرفته تا ردای سلطنت، یا اونیفورم دمکراتیک اسلامی...) است. اما کارزار محو زندانیان سیاسی علاوه بر آنکه از این ضرورت عمومی طبقات ارتجاعی جهت حفظ سلطه بر اکثریت اهالی سرچشمه میگیرد، بیان از هم گسیختگی عظیم و بحران تشدید یافته رژیم است. صدای سهمناک انقلاب از دوردست بگوش برسد و مردم رساتر میگردد، و حرکات عصبی و دیوانه وار جانوران اسلامی را برمی انگیزد.

این کارزار، آنهم در فاصله کوتاهی بعد از آتش بس در جنگ ارتجاعی خلیج، خود نشانه ای از معضل بود و نبود است که گریبان رژیم را در دوره کنونی گرفته است. پوسیدگی رژیم را هیچ چیز نمیتواند پنهان سازد! خربه بقیه در صفحه ۲

آنچه در این شماره میخوانید:

۶	جلوه ای از جوهر «بازسازی»
۷	افغانستان: اعلامیه کمیته انسجام و وحدت اطلاعاتی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۹	طغیان جوانان سراسر الجزایر را در برگرفت گزیده ای از مقاله «کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ»
۱۲	جهاننسی برای فتح ۱۳۶۵/۵
۱۸	قاسملو، تکران زورق های شکسته خاورمیانه حسابشان را می رسیم!
۳۲	جزوه ای از کمونیستهای انقلابی در آلمان غربی «فروغ جاویدان» برای بزرگترین بازنده نشدن!
۳۶	آنگولا: نکات پشت پرده صلح

ترسیم افق پیروزی در کانون تلاقی تضادها
صفحه ۱۱

کردستان:

هرهای زندان تکلیف باد!

ناسیونالیسم و خرافه مذهبی کارآئی خود را در تحمیل توده ها از دست داده است. توده های دردمندی که قربانیان این جنگ ارتجاعی بودند، کم کم سر خود را بالا میگیرند و طریق طغیان را در مقابل خویش گشوده و ممکن میبینند. جمهوری اسلامی بار دیگر با هیولائی مواجه میشود که ۷ سال پیش او را در خاک و خون غلتانده بود و بخبال عبت خویش، فاتحه اش را خوانده بود. رژیم پیروزیهای موقت خود بر اردوی انقلاب را نقش بر آب میبیند. چه خوب گفت لنین، رهبر کبیر پرولتاریای جهان: «دشمنانی وجود دارند که ممکن است بتوان در چند نبرد شکستشان داد و برای مدتی خاموششان ساخت اما ممکن نیست بتوان نابودشان کرد. هیچیک از پیروزیهای دشمن هر چقدر هم که کامل باشد، هیچیک از فتوحات ضدانقلاب نمیتواند... دشمنان ملاکین و سرمایه داران را نابود کند. دشمنانی همچون طبقه کارگر و دهقانان فقیر را نمیتوان نابود نمود... و اکنون پس از شکست یورش ضدانقلاب میبینیم که توده مردم، همانها که ستمدیده ترینند، همانها که لگدمالشان کرده و در جهل نگاهشان داشته اند، همانها که به طرق گوناگون مرعوبشان ساخته اند، اینک دوباره سر بلند میکنند، برمیخیزند و مبارزه را از سر میگیرند». همه چیز برای برپائی مراسم تدفین جمهوری اسلامی فراهم میشود. دوره، دوره کار شدید و تسریع تدارکات انقلاب است. مردم با خشم و نفرتی صدچندان، بیشتر از هر زمان قبیه در صفحه

بازسازی و چنگته خالی...

آخر، جنگ خلیج ریشه و علت بحران موجود نبود که حال با خانه اش رژیم و کل جامعه از بحران بدر آید. تضادهای بنیادینی که رژیم شاه را در شرایط حدت یابی بحران جهان امپریالیستی به گورستان رهنمون شد، کماکان بجای خود باقیست و تاثیرات جنگ ارتجاعی ایران و عراق نیز تنها بر متن حرکت و تشدید این تضادها قابل بررسی است. و خانه جنگ نیز میباید با نگاه کردن بر نحوه حرکت و عملکرد همین تضادها در شرایط کنونی جهان مورد بررسی قرار گیرد. چه کسی میتواند ادعا کند که با آتش بس در جنگ خلیج، تضادهای بنیادین جامعه ناپدید گشته یا تخفیف یافته است؟ آیا کارگران، نیمه پرولترها، دهقانان فقیر و زحمتکشان روستائی که در اعماق، درگیر این تضادها هستند و خود در صف اول تقابلات آنتاگونیستی ایستاده اند، ذره ای تحول در جایگاه اساسی خویش احساس میکنند؟ آیا یوغ ستم و استثمار طبقاتی و زنجیر سلطه امپریالیستی از گرده ستمدیدگان برداشته شده است؟ تنها فریبکاران حاکم، مشاطه گران ارتجاع و امپریالیسم و بورژواالیبرالهای رذالت همیشه میتوانند به این سئوالات پاسخ مثبت دهند. واقعیت چیست؟ چه چیزی تغییر کرده یا میتواند تغییر کند؟ چرا و چگونه؟ دورنماهای محتمل کدامند؟ واقعیت اینست که فشارهای سنگین و فزاینده

بین المللی و منطقه ای در آمیزش با تضادها و تناقضات بنیادین جامعه تحت سلطه ایران، هیئت حاکمه کمپرادور اسلامی را به قبول آتش بس وادار ساخته است. از دید بلوک غرب - و مشخصاً امپریالیسم آمریکا - و سردمداران حکومت تهران، تنها طریق تحکیم و تثبیت جای پا و نفوذی که این بلوک در ایران بدست آورده، و بهترین شیوه جلوگیری از فروپاشی دستگاه حاکمه و ممانعت از ظهور پرورسهای خارج از کنترل در مقطع کنونی، فرونشاندن شعله های جنگ خلیج میباشد.

واقعیت آنست که حذف عامل جنگ بتنهایی قادر نیست خطرات و ریسکهای بالقوه را از فراز سر هیئت حاکمه اسلامی دور کند. و برای غربیها و نوکرانشان هم روشن است که نمیتوان صرفاً به آتش بس دل بست و اوضاع بحرانی جامعه را بحال خود رها نمود تا بخودی خود «درست» شود. حتی اگر یک تحول مهم سیاسی در یک مقطع خاص بتواند موقتاً بر آتش خشم و نفرت توده ها نسبت به حکومت ارتجاعی موجود مهار زند و در برخوردی سیاسی موجود - و نه در تضادهای بنیادین - تخفیف ایجاد کند، در مورد ایران کنونی چنین امری صادق نیست. مثلاً در فیلپین بدنبال خیزش توده ها و توسط مانور امپریالیستها، «آماج عمده» جنبش مردم (شخص مارکوس و اطرافیانش) از مقابل مگسک کنار رفت و برای یکدوره بر شور و شوق توده ای آب سرد ریخته شد؛ اما در ایران بعد از آتش بس که همچنان مسیبن و عاملان مستقیم بدبختیها و نابسامانیها، و پاسداران آشکار نظم ستم و استثمار امپریالیستی برسرکارند، اوضاع متفاوت است. همین امر، بی اعتمادی گسترده ای را در بین اقشار مختلف اهالی - حتی متوهم ترین آنها - باعث گشته است.

واقعیت آنست که تحت چنین شرایطی، برنامه ریزان امپریالیستی و طراحان جمهوری اسلامی ناچارند طرحهای واقعیش و «واقع بینانه تری» - البته در چارچوب تواناییها و محدودیتهایشان - برای تثبیت حکومت و تقویت رشته های پیوند ایران و بلوک غرب تدوین و عرضه نمایند. فریبکاری سیاسی - ایدئولوژیک برای جلب و جذب بخش گسترده میانی در مراکز قدرت ارتجاع (شهرها) یکی از سیاستهای حکومت است؛ اما خود نیز میدانند که صرف این برای سرپا نگهداشتن خود و روغنکاری چرخهای این نظام پوسیده کفایت نمیکند. آنها بدنبال دستیابی، اتخاذ و اجرای سیاستهای معین اقتصادی و تدابیر مشخص سیاسی - اجتماعی اند. آیا برای انجام اینکار ظرفیت و پشتوانه ای دارند؟

هنری کیسینجر یکی از طراحان اصلی امپریالیسم آمریکا، در فاصله یک هفته به قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی، خطاب به سران حکومت تهران چنین نوشت: «اگر ایران چنین راهی [راه غرب] را قاطعانه برگزیند، آنگاه آمریکا با آغوش باز از او استقبال خواهد کرد و کلیه امکانات ضروری جهت بازسازی و

پیشرفت و ترقی را در اختیارش خواهد نهاد.» (مجله نیوزویک، تیر ۶۷). این وعده شیرین امپریالیستی یاب طبع کمپرادورهای اسلامی و در راستای خمینی و رفسنجانی بود؛ اگرچه آنها پیشاپیش طی مذاکرات پشت پرده «بله» را گفته بودند؛ بدنبال برقراری آتش بس، مسائل دوره «بازسازی» بسرعت طرح گردیده، چراکه چرخهای زنگ زده و مستهلک اقتصاد «انتظار» روغنکاری دارد و حرکت بطئی، پر وقعه و ناهنجار اقتصادی در «امید» تحریکی جدید و موثر از سوی سرمایه های امپریالیستی بسر میبرد. اینک ذخائر ارزی با سقوطی مداوم روبروست؛ تورم بطرز سرسام آوری صعود میکند؛ صنایع دچار رکود و کشاورزی درگیر بحران است؛ و رشد واقعی تولید ناخالص ملی گرفتار نرخ منفی است. همین فاکتورها به تنهایی معادل است با تضعیف هرچه بیشتر و تلاش حکومت کمپرادوری ایران از درون. اما با وعده های امثال کیسینجر نه میشود چرخ اقتصاد را روغنکاری کرد و نه فعالیتهای اقتصادی را تحریک نمود. خصوصاً آنکه این وعده ها از دهان شخصی اعلام شده که خود یکماه پیش از آن، در طرح خطوط اساسی سیاست کاخ سفید در ۴ سال آینده چنین نوشته است: «علیرغم نیروی وسیع نظامی، قابلیت شکل دهی به جهان از سوی ما بطرز فزاینده ای محدود گشته است... قطع ناگهانی برخی منابع موجود که به یاری دوستان ما در کشورهای در حال رشد می آیند باعث تکانهای جدی سیاسی و انسانی در بسیاری از کشورهای فقیرتر میشود... این مسخره است که وقتی منافع ملی ما ایجاب میکند که به خواست اضطراری کمک ۲۰۰ میلیون دلاری به فیلپین جواب مثبت داده شود، ما بسختی بتوانیم از محل اقتصاد ۴/۵ تریلیونی خود این پول را تامین کنیم!» (مقاله مشترک کیسینجر و سایروس ونس در نشریه امور خارجه، تابستان ۱۹۸۸). آری، جناب کیسینجر با چنین سابقه و در چنین وضعیتی برای نوکران اسلامیش «چک سفید» کشیده است.

با این اوصاف، محافل اقتصادی ایران و غرب (و نیز شرق سوسیال امپریالیستی) مذاکرات گسترده ای را جهت «رفع» معضلات جدی - ریشه ای پیش پای جمهوری اسلامی آغاز کرد. در میان متخصصان اقتصادی حکومت بحث شدیدی بر سر نحوه تامین سرمایه های مورد نیاز، تعیین اولویتهای سرمایه گذاری، نحوه ارتباط میان بخش خصوصی و دولتی، طرق کاهش هزینه ها و افزایش درآمدها جریان دارد. اقتصاد تک محصولی و اتکاء مطلق بر درآمدهای نفتی آنهم در شرایط کاهش بهای نفت در بازار جهانی که بنیه مالی حکومت را بشدت تضعیف نموده، یکی از این معضلات پایه ای است. اینگونه معضلات، الزامات و محدودیتهای فزاینده به یک با دو زمینه محدود نگشته و در ابعادی همه جانبه بروز مییابد. فی المثل سران حکومت از زبان جلالتی وزیر دفاع بر «تقویت و بازسازی بنیه نظامی در صدر اولویتهای دولت» تاکید

میکنند؛ که این خود ناکیدی است بر بحرانی بودن اوضاع منطقه و امکان وقوع درگیریهای بزرگتر آتی. در همین حال، تأثیر این «اولویت» بر کلی طرحهای «بازسازی» چنان است که هزینه های کلان نظامی و بال گردن اقتصاد معوج و ناهنجار کمپرادوری ایران باقی میماند و کماکان بیش از نصف درآمدهای نفتی را میبلعد. پس جمهوری اسلامی میباید بدنبال منابع سرمایه باشد و هست. رژیم بطور مشخص اخذ وام از بانکهای جهانی را در دستور کار خویش قرار داده است. رفسنجانی طرح گدائی خود را در دیدار با اسانید و دانشجویان دانشگاه علم و صنعت (۳۰ مهر ۶۷) چنین تشریح کرده: «بحث عمده ما در حال حاضر اینست که ما چه منبسی برای راه اندازی کارهای کشور پیدا بکنیم. البته امکانات مالی فقط ریال نیست». در واقع جمهوری اسلامی در بدر بدنبال دلارهای استقرارسی است؛ دلارهایی که شروط تصاحبش کم خطرتر از بوسه زدن بر دهان افعی نیست. سران حکومت تهران میتوانند از هم اکنون سرنوشت خود را در چهره مارگزیدگانی از قماش گارسیا، موبوتو، شاذلی و... صف طولانی کمپرادورهای سه قاره ببینند و دیده اند؛ لیکن چاره ای جز اینکار ندارند. دریافت وام از منابعی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی رل، نوعی برنامه ریاضت کشی را به کشور وام گیرنده تحمیل میکند که معمولاً در نخستین گام با حذف سوبسید دولتی از کالاهای اساسی کشاورزی همراه است. در برخی کشورها اینکارها شده و نتیجه ای فوری نیز بهمراه آورده است؛ نتیجه ای سهمگین: شورش قهرآمیز گرسنگان! تردید برخی اقتصاددانان جمهوری اسلامی در اخذ وام خارجی ریشه در هراس از چنین تجاری دارد. فی المثل فردی بنام علی حسین پناه در «یادداشت اقتصادی» روزنامه کیهان (۲۷ مرداد ۶۷) مینویسد: «از جمله دیگر محدودیتهای جلب سرمایه خارجی، شرایطی است که بانکهای وام دهنده و همچنین بانک جهانی و صندوق جهانی پول تحمیل مینمایند. حذف سوبسیدهای دولتی و کمک دولت به بخشهای اقتصادی و انتقال سرمایه ها و کارخانه های دولتی به بخش خصوصی و تعیین حتی موارد مایه گذاری و قیمتهای فروش از جمله آنهاست، که هیچ تناسبی با شرایط ایران را دارا نیست». منظور از «عدم تناسب با شرایط ایران» - نظیر شرایط هر کشور تحت سلطه دیگر - هیچ چیز جز احتمال جدی بلرزه افتادن پایه های ست دستگاه کمپرادوری نیست؛ این شتری است که دیر یا زود بر در خانه سست بیندازشان خواهد خوابید.

لیکن راه های دیگری نیز برای دستیابی به منابع سرمایه گذاری در میان حکومتیان زمزمه میشود. سران حکومت از اتکاء به نقدینگی موجود در جامعه و تلاش برای تمرکز بخشیدن و جهت دهی به سرمایه های بخش خصوصی بسوی پروژه های مرکزی دولت میگویند. رفسنجانی برای ساده جلوه دادن این اقدام با «خونسردی»

میگوید: «اگر بخواهیم ریال را از مردم بگیریم باید کالا یا خدمات و یا ارز به مردم بدیم که بروند مصرف کنند و ریالش را بیاورند.» [همانجا] لیکن تأمین کالا، خدمات یا ارز یعنی شروع با تسریع پروسه هایی که نتیجه ناگزیرش، روی آوردن به واردات برای پاسخگوشی به جهش در تقاضای اقشار فوقانی و متوسط خواهد بود؛ اینکار نه تخفیف دهنده بلکه تشدید کننده نرخ صعودی و کمرشکن تورم خواهد گشت. در مقابل چنین فشار سنگینی اقشار تحتانی که سهل است، بخشهای میانه حال را نیز تاب تحمل نخواهد ماند. بعلاوه این اقدام، حربه جدید رژیم جهت جذب بخشی از بورژوازی متوسط (نظیر مفاویت سرمایه داران کوچک صنعتی از پرداخت سهم بیمه کارگران) را نیز بی اثر خواهد ساخت؛ چرا که اینان را درگیر رقابتی سخت با کالاهای وارداتی میسازد. به يك كلام، جمهوری اسلامی در موقعیتی است که بی آنکه خود بخواهد مجبور است با یکدست پیش بکشد با دست دیگر پس براند؛ این يك مشخصه موقعیت بی ثبات این حکومت است.

معضل دیگر حکومت عدم یکپارچگی درونی بر سر طرحهای اقتصادی مورد بحث میباشد. بدین معنا که جدا از تناقضات و تضادهایی که در صورت اجرای هر کدام از این اقدامات ممکن است بروز کند، پای تضادهای درگیریهای فی الفور در میان است. در این اوضاع، چه بحث تمرکز نقدینگی بخش خصوصی و جهت دهی این سرمایه ها در پروژه های مورد نظر دولت به پیش برود، و چه دولت خود رأساً و با اعمال زور در برخی عرصه ها اعمال انحصار کند، دو نتیجه ببار خواهد آمد: اول آنکه از عمق شکاف عظیم میان بالایی ها و پائینی های جامعه کاسته نشده و ثوده های تحتانی به موقعیتی بس انفجاری کشانده خواهند شد. و دوم آنکه نطفه های امید در دل کمپرادورها، تکنوکراتها و متخصصان فراری و بورژوا لیبرالهای مذذب خواهد مرد و طرحهای بازگشت به «آغوش مام وطن» مسکوت خواهد ماند؛ این یعنی ادامه و تشدید روند تضعیف حکومت از پائین و از بالا.

ظاهراً الگوی اقتصادی غالب در میان سرمداران جمهوری اسلامی همان الگوی دوران شاه است که اینک از زبان رفسنجانی بیان میشود. این الگو تلفیقی است از کنترل اساسی دولت بر صنایع سنگین، خدمات عمومی و پروژه های مهم رشد با يك سیستم خصوصی در بازار مبادله، صنایع سبک، کشاورزی و بازرگانی. طنز اینجاست که این سیاست اقتصادی در اواسط دهه ۱۳۵۰ به دیواره محدودیتهای و معضلات ذاتی نظام تحت سلطه برخورد کرد و اینک نیز زمینه پیشبرد آن بسیار تیره و نارتر و نامطمئنتر از آن سالهاست؛ اما کمپرادورهای اسلامی راهی جز رقصیدن بساز سیستم و منافع سرمایه مالی ندارند. آینده آنچنان مبهم و نامطمئن، و گره خوردگی تضادهای درون حکومتی و تقابل طرحهای اقتصادی آنچنان شدید است که

شرکتهای امپریالیستی حاضر در آخرین نمایشگاه صنعتی تهران (شهریور - مهر ۶۷) حتی يك قرارداد هم با طرفهای معامله ایرانی خود منعقد نساخته اند. بی ثباتی سیاسی و غیر قابل پیش بینی بودن تحولات نزدیک در ایران و منطقه چنین ابهامی را بوجود آورده است؛ تضادهای واقعی موجود در روند مذاکرات ایران و عراق که کاملاً متأثر از تناسب قوای بین المللی و حرکات و ضدحرکات قدرتهای منطقه ای و جهانی است، تأثیر اوضاع بحرانی لبنان و مناطق اشغالی، ناروشنی آینده افغانستان و پاکستان که کل مناسبات قدرت حاکم بر خاورمیانه را زیر سؤال برده، ناروشن ماندن سرنوشت جدال درونی جمهوری اسلامی و موجودیت فاکتورهای «مزاحمی» چون جنبش کردستان و فلسطین یا پتانسیل بپاخیزی جنبشهای نوین در هر گوشه منطقه، بی اطمینانی محافل اقتصادی - دیپلماتیک امپریالیستی را نسبت به آینده ایران تشدید میکند. آینده در افق جمهوری اسلامی آنچنان تاریک است که حتی رفسنجانی فریبکار هم در میان سیل دروغهایش مجبور به اعتراف شده و عاجزانه میگوید:

«هنوز مشخص نیست که ما میتوانیم در آینده نزدیک وارد يك تحول جدی سازندگی بشویم... ما در فکر بازسازی هستیم اما حالت تشبیت شده ای وجود ندارد!» [گفتگو با نمایندگان انجمن اسلامی کارخانجات - مهر ۶۷] و دیر میاد روزی که این جلادان مستاصل ضجه کنان بگویند «ما در فکر سرکوب جنگ انقلابی توده ها هستیم اما کاری از دستمان ساخته نیست!» معضلات بنیادین گره خورده در روستا و وضعیت وخیم توده های فقیر دهقان و نیمه پرولتر روستائی و مهاجرین به شهرها چنین تصویری از آینده را برای ما پر رنگ و پر رنگتر ساخته است. جایگاه این معضلات و نحوه برخورد جمهوری اسلامی به آن در دوره «بازسازی» در چارچوب همان راه های کهنه ارتجاعی و امپریالیستی است و نتایجش نیز از هم اکنون قابل پیش بینی میباشد. دورنمای کلی حکومتیان اینست که زمینهای مرغوب که عموماً در اختیار دولت یا افراد خصوصی است را یکپارچه کرده، بخش خصوصی را تشویق به سرمایه گذاری کار کشاورزی بر این اراضی نمایند و نیروی کار مورد نیاز این بخش را از میان توده روستائیان فقیر و فراری از روستا تأمین کنند. همانطور که اصغری رئیس سازمان گسترش کشاورزی، ضمن اشاره بر تدریجی بودن این پروسه، میگوید: «۸۳ قطب کشاورزی در مناطق مستعد کشور بتدریج ایجاد خواهد گردید... در حال حاضر ۳۰ قطب شناسائی شده که از این میان ۱۲ قطب در حال مطالعه و یا تصویب میباشد... هدف از ایجاد این مناطق جلوگیری از تبدیل منابع خاک و آب در اراضی و مراتع، یکپارچگی و جابجائی کشاورزی و نیز برقراری نظام بهره وری و مدیریت کشاورزی میباشد.» این طرح که بسیار به «شرکتهای سهامی زراعی» دوران شاه شبیه است بدنبال تحکیم مالکیتهای بزرگ و بقیه در صفحه ۱

بازسازی و چینه خالی ---

سیاسی است، متوجه استقرار ۱۰۰ هزار مزدور مسلح جدید در خطه کردستان است. صدای بلند گلوله و چکمه جنایتکاران اسلامی، جانی برای صدای ضعیف وعده های پوچ و حقیر باقی نمیگذارد.

کارزار سبانه رژیم نباید بی پاسخ بماند و نمانده است. هم اینک هزاران تن از بستگان زندانیان سیاسی اعتراض جمعی خود را با تشکیل اجتماعات در برابر زندانها و دیگر اشکال مبارزاتی به پیش میبرند. این مبارزات میباید مورد حمایت توده های آگاه و انقلابی قرار گیرد و بصحنه مبارزات پرشور سیاسی عمومی تبدیل شود؛ ستمدیدگان برای مغلوب ساختن جمهوری اسلامی در کارزار خونین کنونی میباید به حفاظت از فرزندان انقلابی خویش چون مردمک چشم در برابر تعرضات رژیم برخیزند. همانگونه که رژیم به ارزش هر کمونیست انقلابی برای پیشبرد امر انقلاب آگاه است و با تمام قوا بدنیا لشکار پرولترهای آگاه و دیگر انقلابیون است، توده های مردم نیز میباید با همان جدیت محافظت از عناصر آگاه انقلابی را وظیفه مقدس و تخطی ناپذیر خویش تلقی کنند. اما ریشه چنین جنایاتی را انقلاب خواهد خشکاند. رژیم گروه گروه یاران و رهبران انقلابی کارگران و دهقانان را به جوخه اعدام میسپارد؛ در مقابل این جنایات میباید صدها تن بیاخیزند و سنگرهای انقلاب را پُر کنند. این پیام کمونیستهای انقلابی به توده های پیشرو و تشنه انقلاب است: میباید از خصوصیات، قابلیتها و خط سیاسی - ایدئولوژیک رهبران جانباخته کمونیست آموخت تا بتوان راهشان را با شایستگی ادامه داد؛ میباید با همان جسارت و جرأتی که آنان در صحنه نبرد طبقاتی درون شکنجه گاهها و در برابر جوخه اعدام یا چوبه دار از خود نشان دادند، در پیشاپیش صفوف انقلاب قرار گرفت و مارش ظفرنمون ارتش سرخ کارگران و دهقانان را برای تحقق آرمانهای رهاکنش بشریت ستمدیده با قدرت آغاز نمود. جوانان آمل باید، از رهبران کمونیستی چون منصور قماش، از جنگجویان دلیری چون امید قماش، منیر نورمحمدی، فرشته ازلی، رحمت الله چمن سرا... الهام بگیرند؛ صدها پرولتر و دهقان - از مهاباد تا سنجند و کرمانشاه باید پرچم ناصر قاضی زاده (کاک آزاد)، قادر انباری، جمشید پرند، کاظم، سوسن و اصغر و حسن امیری، شکرالله احمدی و... را بر دوش کشند؛ همانگونه که فرزندان رنج و کار در خطه خوزستان میباید سنگر فرح خرم نژاد، غلامعباس درخشان، محمد توکلی، نادر اسلامی، بهروز غفوری، خلیفه مردانی، محمد فرهادی و... را پُر کنند. این رفقای کمونیست جانباخته زخم عمیقی بر پیکر جمهوری اسلامی وارد آوردند؛ باید این زخم را مهلك ساخت و اینکار با اسطوره کردن این قهرمانان متحقق نمیشود. باید صدها و هزاران تن تحت پرچم ایده ها، آرمانها و سازمانشان متشکل شوند و به

دیگر آماده اند تا روحیه خمود را کنار زنند و از لابلای درسهای انقلاب شکست خورده پیشین، فلسفه انقلاب را فراگیرند و به تئوریهها و ابزار انقلاب مجهز شوند.

کارزار جدید کشتار، غیر قابل انتظار نبود. توده های آگاه و انقلابیون از مدتها پیش این احتمال را میدادند که رژیم در مواجهه با بحران و مخاطراتی که حیاتش را بطور جدی تهدید نماید، به چنین جنایتی دست یازد. سرمداران جمهوری اسلامی در جریان انقلاب ۵۷ یکبار این ((نمایشنامه)) را دیده اند و باصطلاح از نقاط ضعف شاه جمعبدی کرده، میکوشند از تکرارش اجتناب کنند. زهی کوردلی! آموختن حکام اسلامی از تجربه طبقات ارتجاعی، کونه بینی تاریخیشان را درمان نخواهد کرد. اینان بر دهانه آتشفشانی منتصب ایستاده اند و با شلیک به اعماق میخواهند از انفجاری قریب الوقوع جلوگیری کنند. این اوج سفاهت ذاتی ارتجاع حاکم است.

کارزار کشتار زندانیان سیاسی اعلام ورشکستگی ایدئولوژیک - سیاسی رژیم است؛ اعلام آنست که سالها تلاش دیوانه وار شکنجه گران روح و جسم انقلابیون در دملیزهای تاریک نتوانسته است عناصر آگاهی انقلاب را بزنجمیر کشد و خیل عظیم زندانیان مقاوم کمونیست و انقلابی را با منطق ناخ و درفش به توبه وادار سازد. صدای گلوله هائی که از پس دیوارهای زندان بگوش میرسد، ضجه های رژیمی است که ناتوانی و ضعف و شکست ایدئولوژیک - سیاسی خود را اعتراف میکند. رژیم هم در کارزار ایدئولوژیک - سیاسی خود در زندان بزرگ ایران شکست خورده و هم درون شکنجه گاهها. اینک استیصال رژیم تا بدان حد رسیده که نابودی همه زندانیان سیاسی را بر ((رفع)) خطر ضروری تشخیص میدهد. دیگر هرگونه مخالفتی - حتی ((مودبانه ترین)) آن - دیواره های این خانه کاغذی سست بنیاد را تهدید می کند.

کارزار کشتار زندانیان سیاسی، مهر ((ناتابیدی)) است که بر طرح ((عفو عمومی)) جمهوری اسلامی کوبیده میشود؛ ظاهراً خیال دارند همه یا اکثر زندانیان سیاسی را از میان بردارند و دست آخر، با بوق و کرنا مثنی ناچیز خائن خودفروخته و تعدادی بازجو و شکنجگروا از دروازه های زندان بیرون بفرستند و ((آزادی کلیه مخالفان سیاسی)) را اعلام دارند. اینروزها سکوت رضایتسنده اربابان امپریالیست جمهوری اسلامی در قبال کارزار کشتار بسیار پرمعناست. از میان برداشتن انقلابیون و مرعوب کردن توده ها لازمه طرحها و بازیهای کثیف ایندوره امپریالیستها برای روح دمیدن به کالبد در حال تلاشی رژیم ایران است.

وعده های رفرم و امتیازات حقیر از هر بلندگویی بگوش میرسد، با این هدف که خشم فزاینده توده ها سرریز نکند. اما پوزخند خشمگینانه مردم نشان میدهد که دغکاران حاکم تا چه حد در کارزار فریب ((موفق)) بوده اند. نگاه مردم عاصمی متوجه موج کشتار زندانیان

دهسال شاهد این مدعایند.

بهر تقدیر هیئت حاکمه باید «آستین بالا بزند» و کاری انجام دهد؛ این درست است که دعوای ناتمام بر سر دو طرح اقتصادی، موقعیت حکومت را متزلزلتر و شکننده تر ساخته، این درست است که هواداران نظریه اعمال انحصار دولتی بر منابع سرمایه گذاری و بخش خدمات که در دولت و مجلس صاحب نفوذند هنوز قادر به تحکیم نظریه خود مبنی بر «عادت» مردم به دشواریها، و توان جمهوری اسلامی در محکمتر کردن کمربندها بدور شکمهای خالی نشده اند و در مقابل، جناح مخالف که هراسان از آشوبهای محتمل اجتماعی معتقد بطرف تسکین و فریب بخشهایی از جامعه (عمدتاً شهری) است و بر ایجاد امکانات مصرفی برای برخی اقشار پافشاری میکند نیز کماکان در پیشبرد تمام میار طرحهای خود با مشکل روبروست، لیکن از فحوی کلام رفسنجانی پیداست که «یک نظر معتدلتر» دست بالا را دارد؛ نظری که معتقد است: «ضرورت ندارد مردم را در تنگدستی نگهداریم که مردم به کالاهای اساسی خود هم نیازمند باشند بلکه حد وسط را قائل شویم که بنظر میرسد دولت و مجلس بدنیاال چنین راهی هستند». برای انجام اینکار تنها گام عملی رژیم

ایجاد ارتش سرخی که آنها طلایه دارش بودند، باری رسانند. اینگونه است که کارزار نابودی زندانیان سیاسی توسط این تبهکارترین باند کشتار انقلابیون را میتوان شکست داد.

جناح‌های متضاد درون هیئت حاکمه تحت چتر نفوذی غرب است. از این جهت است که برخی استراتژیستهای سیاسی ایالات متحده ضمن تاکید بر حفظ موقعیت جناح غالب در جمهوری اسلامی، بر لزوم ارتباط و مناسبات حسنه با رقبای رفسنجانی (مشخصاً جناح منتظری) پافشاری میکنند. این مناسبات در حین حفظ کنترل سریعاً میتواند بضر خود بدل شده و یا بهم زدن تناسب قوای موجود درون حاکمیت، جناح‌های مغلوب را بدست بالا پیدا کردن ترغیب کند - امری که میتواند مقدمه درگیریهای ناخواسته و خارج از انتظار امپریالیستها شود.

در دوره «بازسازی»، مجموعه هیئت حاکمه با معضل روحیه و مطالبات و مظالم پایه های اجتماعی خویش نیز روبروست. این پایه اجتماعی و مشخصاً بخشی که رده های میانی ارتش، سپاه، کمیته و بسیج را شامل میشود در مقابل سران، خواسته های جدیدی قرار خواهد داد و امتیازات اقتصادی بیشتری را در دوره جدید طلب خواهد کرد. اینها دیگر به زدی و ارتشاه «محدود» و امتیازات اجتماعی و مادی مختص به زمان جنگ قانع نیستند و بسبب افسران زمان شاه خیال روی آور شدن به فعالیتهای سودآور اقتصادی داشته، در این نوع فعالیتهای سودآور اقتصادی داشته، هنوز چند ماه از آتش بس نگذشته، یکی از نمایندگان مجلس اسلامی بنام ولایتی در جلسه عمومی اول آبان ۶۷، مظالم این بخش را چنین بیان میکند: باید «جوانان جبهه رفته و محرومین زجر کشیده در این انقلاب [که تا بحال به «آفتاب زدی» مشغول بودند]، قدرت وارد شدن در این محرکه را داشته باشند... و دولت زمینه شرکت محرومین و جبهه رفته ها را در مسائل اقتصادی فراهم کرده و با دادن امکانات به آنها، عملاً تجارت را از انحصار عده محدودی بیرون آورد». البته بنظر نمیرسد که آرزوهای جمیع «آفتابه زدان» برای «شتر زدی» شدن امکان تحقق داشته باشد؛ همانطور که آخرین تصمیمات دولت در باب واگذاری زمین و امور کشاورزی نشان میدهد، آنچه در این زمینه نصیب «جبهه رفته ها و محرومین زجر کشیده (خانواده های شهدا، مفقودین، مطولین و امثالهم)» خواهد شد، حداکثر آن اراضی و منابعی است که بهیچوجه مرغوبیت و سودآوری درجه اول ندارد. و کماکان اراضی وسیع و مرغوب که «احتیاج به سرمایه گذاریهای زیاد و اساسی دارد... به بخش خصوصی واگذار میشود» (کیهان - ۷ مرداد ۶۷)؛ چرا که از نظر مسئولین ستاد مرکزی هیئت های واگذاری زمین میباید «کار را به کاروان سپرد»! در چنین زمینه هائی فقط سرمایه داران بخش خصوصی و سرمایه بوروکراتیک ذیصلاحند و مزدوران و جیره خواران مسلح و غیر مسلح جمهوری اسلامی باید کماکان بکار جاسوسی و سرکوب و تبلیغات مشغول باشند و به امتیازات محدود خویش، دلخوش!

حفاظت از بنیادهای نظم و استقرار بقیه در صحنه

نکنند! بزودی این حرف مخالف تبدیل به گلرله خواهد شد». جناح‌های رقیب با پُر کردن خشاک علیه یکدیگر به استقبال دوره «بازسازی» شافته اند!

بعلاوه، باوجود آنکه هنوز اوضاع بجائی نرسیده که موشهای حکومتی از کشتی شکسته بگریزند اما سیر گریز از مسئولیتها تشدید یافته است. این واقعیتی است که بهنگام اعلام قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی و با وجود توافق عمومی سران در مورد حیسانسی بودن اینکار، هیچکدامشان حاضر به پیشقدم شدن و اعلام مسئولیت مستقیم در قبال آن نبود؛ تا سرانجام رفسنجانی با حمایت خمینی حاضر به «ریسک کردن» شد. در دوره «بازسازی» نیز بر سر عقد هر قرارداد مهم و حیاتی و اتخاذ هر سیاست تعیین کننده این تزلزلات دیده خواهد شد. برای عناصر «مار خورده» افعی شده ای» که پلان یاران دیروزشان را بهنگام انتخاب کابینه برابر آفتاب گذاشته و دست یکدیگر را در زمینه زدی و ارتشاه و قاچاق و جنایت در جلسات مجلس رو کرده اند، روشن است که هر قبول مسئولیتی در خود خطر افشاء شدن و سقوط سیاسی - یا حتی نابودی فیزیکی - را دربردارد. بی سبب نیست که مرتجعینی از قماش موسوی و منتظری برای تحکیم موقعیت خود و استفاده از ماسک اپوزیسیون در شرایط تعرض جناح رقیب برای قبضه کردن قدرت، پیشاپیش از «عدم دخالت خود در سیاست و تصمیم گیریها و اجرائیات کشور میگویند یا خود را نسبت به کم و کیف و کانالهای تماس با آمریکا بی خبر جلوه میدهند.

دوره «بازسازی» از معضل چندگانگی نهادهای مسلح نیز بی بهره نخواهد ماند و نمانده است. این معضل بحدی برای هیئت حاکمه خطرناک و حائز اهمیت است که رفسنجانی در سمینار فرماندهان نیروی زمینی ارتش «وجود رقابت در بین ارتش و سپاه را غیر قابل تحمل» توصیف کرده و به این نهادها گوشزد میکند که خود «نیز نباید این مسئله را بپذیرند» (۲۷ مهر ۶۷). در حال حاضر سران حکومت در اوج دعوای درونی از طرح شتابزده ادغام سپاه و ارتش چشم پوشی کرده و لایحه ادغام را بدست ۶ ماه مسکوت گذاشته اند، اما با توجه به «اولویت بازسازی و تقویت نیروهای نظامی»، هر گامی در جهت طرحهای آینده ارتش و سپاه با تضاد و جدال روبرو خواهد شد؛ چرا که این گامها نمیتواند جدا از یک طرح کلی و دراز مدت به پیش برده شود. حتی در یک بند محدود و بظاهر مالی، یعنی تخصیص بودجه برای تامین نیازهای تسلیحاتی - لجستیکی و آموزشی هر یک از این نهادها و تعیین اولویت در این مورد، تقابل و برخورد بروز خواهد کرد. ظاهراً امپریالیستهای آمریکائی که خود مبتکر و مشوق ادغام نهادهای مسلح بقصد یکپارچه کردن آنها تحت فرماندهی واحد هوادار خویشند، برای کنترل و جلوگیری از برخوردهای ناگهانی و زودرس و پرخطر چاره ای عمومیتز اندیشیده اند و آن، مهار کردن حرکات و فعالیتهای

بر حسب معمول میتواند تولید و فروش نفت باشد و احتمالاً ترمیم خساراتی که به این صنعت و به زیرساخت مرتبط با آن (بنادر، راه ها، حمل و نقل و امثالهم) طی جنگ وارد آمده است. گفتگوهای مداومی نیز در حال حاضر جهت تکمیل و راه اندازی پروژه ناتمام پتروشیمی میان مقامات ایران و ژاپن جریان دارد. با همه این تلاشها، کماکان تولید نفت خام ایران زیر میزان تعیین شده توسط اوپک بوده و نوسان بهای نفت بشدت در آمد اصلی ارزی جمهوری اسلامی را ضربه پذیر ساخته است. همین امر باعث شده که برخی پروژه های گسترش صنایع نفت و گاز (نظیر پروژه گاز کنگان) کنار گذاشته شود. نه تنها قول و قرارهای آمریکا پا در هوا مانده بلکه دیگر پشتیبانان غربی - خصوصاً آلمان غربی و ژاپن - نیز که طبق طرحهای بلوک قرار بود طبقه معین اقتصادی در قبال کشورهای «محتاج» بعهده بگیرند و ناتوانیهای امپریالیسم آمریکا در این عرصه را جبران کنند هم به یک دلیل ساده قادر به ایفای موفق نقش پیش بینی شده خود نیستند: ناتوانی ساختار ایران در جذب سرمایه! این واقعیت داد و فغان برنامه ریزان دولتی را به آسمان بلند کرده است؛ به اعتراف یکی از آنها حتی «اگر ایران تمامی موانع ورود سرمایه خارجی را از میان بردارد و با ماکزیمم خوش بینی طی دهه آینده تنها ۵۰ میلیارد دلار سرمایه را قادر به جذب است و دو سوم این رقم معطوف سرمایه گذاریهای نظامی و تسلیحاتی خواهد شد» (هلی حسین پناه - کیهان مرداد ۶۷). البته میباید قسمت آخر این اظهارات را تصحیح کرد و بجای سرمایه گذاریهای نظامی و تسلیحاتی از عبارت هزینه های نظامی و تسلیحاتی استفاده نمود.

تحت این شرایط باید برخی محافل امپریالیستی که از زبان مجله اکونومیست چاپ لندن سخن میگویند را واقعاً سرشار از خوشخیالی و حماقت ارتجاعی دانست که انتظار دارند دوباره «جزیره ثبات و آرامش» در ایران برقرار شود و «مردم در سکوت سرخوردگیها را هضم کنند»! این انتظار واهی به نوبدی و هراس مطلق خواهد گراشد زمانیکه باردیگر در ایران این زالوهای امپریالیست بعبینه با حکم دیرینه تاریخ روبرو شوند که ستم و استثمار و تاکمیت ارتجاع هضم شدنی نیست و هر جا ستم باشد، مقاومت و مبارزه سر بلند میکند. البته استراتژیستهای «دوراندیشتر» امپریالیستی در اوضاع رژیم دقیقتر شده و بهمین خاطر لزوم حفظ و پرورش اکثرانیتهای ضدانقلابی دیگر را علیرغم تصمیم کنونی به حفظ هیئت حاکمه فعلی از نظر دور نمیدارند؛ آنها در شرایطی که سرنوشت جدال درونی حاکمیت ناروشن مانده و کماکان جناح‌های رقیب یکدیگر را علناً به توبه حساب خونین تهدید میکنند. پیام منتظری به «اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان» نمونه ای از این تهدیدهاست. این در واقع نسق گیری علیه جناح غالب است که «اگر تحمل شنیدن حرف مخالف نظر خود را نداشته باشیم [بزبان آدمیزاد، اگر سهم ما را رعایت

بازسازی و چینه خالی...

امپریالیستی ایجاد میکند که جمهوری اسلامی ترور و خفقان گسترده و مداومی را بر افشار وسیعی از اهالی اعمال کند. استعمار شدید پرولتاریا و توده های تحتانی شهر و روستا که در پیوند با ستم ملی و تحکیم و تقویت ستم بر زنان به پیش برده میشود و با بخدمت گرفتن شیوه ها و مناسبات اجتماعی - اقتصادی کهنه همراه است، باعث میشود که مقاومت و مبارزه ای مداوم از بطن جامعه بجوشد و معضلات برجسته و سهمناکی را برای هیئت حاکمه در بُعد سیاسی و اجتماعی بازتولید کند. این واقعیت که جامعه، انقلاب ۵۷ را از سر گذرانده و کماکان جو عمومی شدت سیاسی است باعث گشته که بی ثباتی سیاسی حکومت تشدید گردد. اگرچه طی این ۸ سال، ناراضیاتی و خشم عمومی صدها حول محور مخالفت با جنگ ارتجاعی خلیج و مصائب ناشی از آن تبارز مییافت، اما این امر ریشه در مناسباتی داشت که با آتش بس یا خاتمه جنگ ناپدید نگشته و کماکان پابرجاست و توسط دستگاه کمپرادوری حاکم و قوای مسلح پاسداری میشود. طی تمامی این سالها، رژیم همه ابزارهای موجود و ممکن را بکار گرفت تا از شکل گیری و گسترش قطب انقلابی - و در مرکز و راس آن، حزب پیشاهنگ پرولتاری - جلوگیری کند. جنگ ارتجاعی اگرچه در آغاز به سلاحی موثر در جهت منفعل کردن توده های وسیع تحت چتر ناسیونالیسم و وحدت ملی در دست هیئت حاکمه بدل گشت، اما سریعاً به موضوع و محور ناراضیاتی تبدیل شد و از لحاظ عینی افشار تحتانی جامعه را بیشتر و بیشتر به تقابل و تعارض علیه مناسبات و قدرت حاکم برانگیخته و پتانسیل پذیرش آگاهی انقلابی و تبدیل شدن به رزم آوران جنگ خلق علیه رژیم اسلامی را در میانشان رشد داد. اینک هیئت حاکمه قبول آتش بس و خاتمه جنگ و اعلام آغاز دوران «بازسازی» را بمعنای عبور خطر از بیخ گوشش وانمود میکند، گوئی ریشه تضادها و ناراضیاتیها را قطع کرده است. لیکن اینان به تجربه دریافته اند که خوشبینی بی پایه میتوانند نتایجی مهلك برایشان داشته باشد! لذا در پی تدابیر معینی هستند تا بخیال خود «اتمه» گرایشات تعرضی، مخالفت جویانه و انقلابی را از جامعه زائل سازند. موج گسترده و بیسابقه اعدام زندانیان سیاسی در ماههای اخیر که با هدف پاک کردن صحنه از خطرات احتمالی و نیز آماده کردن زمینه برای دادن وعده «رفرمهای» نظیر «حقوق عمومی» صورت میگیرد، نمونه ای از این تدابیر است. بعلاوه، فریب و جذب افشار مستعد جامعه شهری، خصوصاً آنان که تنه شان به تنه سیاست خورده و بواسطه موقعیت روشنفکری و نیز توان اقتصادی و موقعیت اجتماعی خود قادرند بر جو جامعه تاثیر گذارند نیز در دستور کار حکومت قرار دارد. آنچه در اینکار میتواند به یاری هیئت حاکمه آید، برخورد ارتجاعی یا رفرمیستی نیروهای رنگارنگ بورژوا و خرده بورژوا به دوره کنونی و سیاست «بازسازی» رژیم است.

جلوهای از جوهر بازسازی

شهرها، توجیهی عوامفریبانه برای اقدامات جنایتکارانه و ستمگرانه خود علیه زحمتکشان فراهم نمایند. در صورتیکه هیچکس جز پایه های این رژیم متفور و صاحبان زمینها و در مجموع کسانی که از قبل استعمار همین افشار به اشکال گوناگون منفعت میبرند، نمیتوانند هوراکش چنین اقدامی باشد؛ فقط مزدوران مرتجعی چون گردانندگان روزنامه اطلاعات میتوانند از این اقدام به شغف آیند و از تخریب حلبی آباد تهران پارس بعنوان «اقدام مفید و موثر» و «راه حل اصولی و عمده از بین بردن این غده های چرکین» برای «پاک و پیراسته شدن تهران و شهرهای بزرگ» یاد کنند و در اوج بیشرمی اعلام کنند که زاغه نشینی «مسئله ای است که برای حل آن باید صورت مسئله را پاک کرد» و این موضوع «گرهی نیست که انسان با جنگ و دندان به جانش بیافند و راه بجائی ببرد» (اطلاعات، ۳۰ آبان ۱۳۶۷).

درخلاف یاهو های هرزه قلم بزدان اطلاعات و همپالگانیشان، این محلات زحمتکشی «غده های چرکین» نیستند! این بوی تعفن جمهوری اسلامی است که فضای شهر و ده را انباشته است. لاشه متعفن این سیستم است که مسبب تمامی دردهای این جامعه است و این پیکر پوسیده باید توسط توده های ستمدیده - کسانی همسرنوشت با زحمتکشان زاغه نشین - مدفون گردد. ارتجاع حاکم بخیال خود راه حل اصولیش را یافته، اما نمیداند که این توده ها نیز «راه حل اصولی خودشان» را خواهند یافت. رژیم بخیال خود این گره را از بین برد، اما با گره های بیشتری که روز بروز طناب دار را بر گردنش تنگتر میکند، چه خواهد کرد! اینان از «شر» حلبی آباد خلاص شدند، اما چگونه میخواهند گریبانشان را از خشم و نفرت هر دم فزاینده توده های ستمدیده نسبت بخود خلاص کنند. آیا خواهند توانست از شعله های عصبانی که این مردم زجر دیده در سایر نقاط به همزنجیران روستائی خود سرایت میدهند جلوگیری کنند. توفان خشم و نفرت و روحیه سرکش انتقام توده های تحتانی زمینه های برپائی جنگ خلق را هرچه بیشتر آماده میسازد. جنگ خلق - تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتاریا - آگاهانه به امر پاک کردن «صورت اصلی مسئله»، یعنی رژیم جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیستش از صحنه گیتی تحقق خواهد بخشید.

«بازسازی» جمهوری اسلامی هیچ چیز برای توده های تحتانی و ستمدیده در برنخواهد داشت، مگر تشدید فقر، استعمار، ستم، خانه خرابی و فلاکت بیشتر. این امر را خود رژیم هر روز چه در عرصه عمل - با توسل به زور و سرکوب - و چه در دایره حرف - از زبان کتیف موجب بگیرانش در روزنامه های رسمی و ارگانهای تبلیغاتی حکومتی - بوضوح اعلام میدارد.

خبر اینست: «بزرگترین حلبی آباد تهران تخریب شد» (کیهان ۲۸ آبان). پاسداران جنایتکار تحت پوشش «مبارزه با مواد مخدر» و «از بین بردن غده های چرکین جامعه شهری» با تبلیغات و اتهامات وقیحانه، در معیت مزدوران حزب الله، صاحبان زمینها و ماموران رنگارنگ (بویژه مزدوران سازمان «مترو») که از قرار «صاحب» زمینهای اشغال شده است) در محل حاضر شدند و حلبی آباد تهران پارس را بعنوان «محل تجمع مفسد جوانان و قاچاقچیان مواد مخدر» و «مسبب ناامنی در محلهای مسکونی اطراف» زور سرنیزه و تفنگ تخریب نمودند. این اقدام جنایتکارانه با احترام و رژیم به ضعف و ناتوانایش در کنترل زاغه نشینها همراه شد. طی دهساله اخیر جمهوری اسلامی با قوای مسلح و جاسوسانش شدت در اعمال کنترل بر این محلات ناموفق بود. در جریان تخریب حلبی آباد تهران پارس، بخشی از ۶۸۶ خانوار ساکن محل را دستگیر کردند و بزدان افکندند! بخشی را به دهات و شهرهای سابقشان بازگرداندند؛ و بخشی را در چند اردوگاه پراکنده ساختند و... «مژده» دادند که همین روش را در حلبی آبادهای دیگر تهران هم پیاده خواهند کرد.

شیوه عمل و جوسازی حول و حوش آن، تقلیدی میمون وار بود از شگردها و کارزارهای اربابان آمریکائی هیئت حاکمه اسلامی که تحت پوشش به اصطلاح «مبارزه با مواد مخدر»، به تشدید اقدامات سرکوبگرانه و دامن زدن به جو ارباب در میان توده های تحتانی و کل جامعه میپردازد. مزدوران رژیم با انگشت گذاشتن بروی لزوم «حفظ امنیت برای مسکن اطراف»، «پاکیزه نگهداشتن تهران» و «خارج نمودن زمین مترو از دست ساکنان حلبی آباد»، «دلسوزی نسبت به جامعه شهری» را اعلام داشتند؛ تابه خیال خود با حاد کردن تضاد میان افشار روستائی و رانده شدگان از دهات با اهالی

یکی از فاکتورهای اساسی «مزاحم» بازسازی، موجودیت جنبش و جنگ انقلابی در کردستان است. اگر ما از تداوم سیاست سرکوب علیه توده های تحتانی شهر و روستا از سوی جمهوری اسلامی صحبت میکنیم، جای شك نیست که باید در عرصه کردستان با شکل فشرده

و تشدید یافته آن رویرو شویم. رژیم در مقابل قدرت انقلابی ملت تحت ستم گرد و خصوصاً پتانسیل این خطه که در صورت رها شدن میتواند کل منطقه را به آتش بکشد، بهیچوجه در پی ریسک کردن نبوده و امکان و فضای مانوری برای بقیه در صفحه ۳۱

خونین طبقاتی افغانستان و از دل آتش جنگ تود
ها علیه سوسیال امپریالیسم شوروی، دولت
پوشالی کابل، و نیز مقابله با توطئه ها و
دسائس و اقدامات ارتجاع وابسته به غرب
امپریالیستی تاثیراتی نکان دهنده بر اوضاع
بجای خواهد نهاد و جنبه انقلاب پرولتاریا و
خلقه‌های ستمدیده جهان را توانی فزون خواهد
بخشید. به امید آرزو و به امید پیروزیهای
عظیمتر و آینده‌ای درخشان.

تسه دون در افغانستان را به مبارزه در جهت
وحدت حزبی فراخوانده است. برای پرولتاریای
آگاه در ایران مایه خوشوقتی و امید فراوان است
که همسنگران افغانیمان که بر راستا و در پیوند
با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به پیش
میروند، پرچم استقلال طبقه کارگر را
برافراشته اند و چنین آگاهانه و مصمم در راه
پاسخگویی به وظیفه مبرم کمونیستی خود -
ایجاد حزب پیشاهنگ پرولتری - حرکت
میکنند. انجام این تحول کیفی در صحنه مبارزه

رفغای کمونیست افغانی در چند ماهه اخیر
فعالیت مشترک مشخصی را با هدف تامین وحدت
نظر ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آغاز
کرده اند؛ در اینراه کمیته ای تحت عنوان
«انسجام و وحدت» از سوی «هسته انقلابی
کمونیستهای افغانستان» و «کمیته تبلیغ و
ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه
دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان
برای آزادی طبقه کارگر» تشکیل گردیده و همه
معتقدان به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو



اعلامیه

کمیته انسجام و وحدت

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم -
لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون
در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان
برای آزادی طبقه کارگر



کمونیستی، مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه
دون اندیشه توانست نقش تاریخی برجسته ای در
حیات سیاسی افغانستان و مبارزات انقلابی خلق
ما بازی نماید. این سازمان بعنوان سازمان
رهبری کننده «جریان دمکراتیک نوین» یعنی
شعله جاوید و محترم از آن سازمان پایه گذار
جنبش کمونیستی کشور از افتخارات و
دستاوردهای بس بزرگی برخوردار گردید. ولی
از آنجانبکه «سازمان جوانان مترقی» يك
سازمان نوینباد بود، بعلت عدم موجودیت پراتیک
قلبی مبارزات کمونیستی و عدم تجارب کافی،
انحرافات و گرایشات اپورتونیستی متعددی را
در بطن خود حمل میکرد. خط ایدئولوژیک -
سیاسی اصولی که برهبری رفیق شهید اکرم
یاری بر سازمان مسلط گردید جهت تصحیح و
گسترش خود به زمان و پراتیک مبارزاتی بیشتر
نیاز داشت، مگر انحرافات و گرایشات
اپورتونیستی درون «سازمان جوانان مترقی» و
«جریان دمکراتیک نوین» از یکطرف و توطئه ها
و دسائیس ارتجاع، امپریالیسم و سوسیال
امپریالیسم از جانب دیگر، دست بدست هم داده
سازمان را بسوی نابودی کشاند و جریان را در
بحران فرو برد. از آنزمان به بعد، بخصوص بعد
از کودتای ننگین باندهای «خلق» و پرچم و
اشغال نظامی کشور توسط قوای اشغالگر
سوسیال امپریالیسم شوروی، ضرورت
پاسخگویی به مسئولیت خطیر رهبری مبارزات
ملی - دمکراتیک توده های مردم از کمونیستهای
کشور اجرای وظایف خطیری را طلب میکرد.
امر تامین استقلال ایدئولوژیک - سیاسی و
تشکیلاتی پرولتاریای کشور و قبل از همه
بفیه در صفحه

رویزونیسم خروشی براه انداخته شد و در ادامه
خود نا سطح انقلاب فرهنگی در چین تکامل پیدا
نمود، بدرستی راه خروج از بن بست ناشی از
بروز رویزونیسم خروشی را برای جنبش
کمونیستی بین المللی نشان داد. با الهام از این
مبارزات امواج نوینی در جنبش کمونیستی بین
المللی بتکاپو افتادند و احزاب و سازمانهای
کمونیستی نوینی در تمامی نقاط جهان پابعرصه
وجود گذاشتند.

جنبش کمونیستی افغانستان که بر پایه
طبقاتی پرولتاریای جوان کشور و در اثر مساعد
شدن نسبی اوضاع سیاسی در اوایل دهه چهل پایه
گذاری شد، مایه فکری و سیاسی حرکتش را از
مبارزات تیوریک حزب کمونیست چین برهبری
مائوتسه دون کبیر الهام گرفته و بصورت موجی
از امواج نوین جنبش کمونیستی بین المللی
تبارز نمود و رودروی رویزونیسم خروشی
قرار گرفت. «سازمان جوانان مترقی» بمشابه
اولین سازمان کمونیستی افغانستان بر اساس
مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون
بنمایندهی از پرولتاریای جوان کشور در تحت
رهبری ایدئولوژیک - سیاسی رفیق بزرگ و
شهید سترگ اکرم یاری پابعرصه وجود گذاشت.
مبارزات «سازمان جوانان مترقی» و بخصوص
انتشار جریده «شعله جاوید» توسط این سازمان
که تاثیر فرهنگی عمیقی بر جامعه ما وارد نمود
جریان نیرومند و انقلابی جامعه ما را یعنی
«جریان دمکراتیک نوین» را بصورت بزرگترین و
با نفوذترین جریان سیاسی کشور بوجود آورد
و در متن آن جنبش کمونیستی نوینبادمان
شکوفه گردید.
«سازمان جوانان مترقی» بمشابه اولین سازمان

«اگر واقماً متعدد شدن را لازم دیده اید، پس
بخطرات برآورده شدن مقاصد عملی جنبش
قراردادهائی بنسبید ولی پرنسب فروشی را روا
ندارید و گذشتهای تیوریک نکند» (مارکس)
«برای آنکه وحدت کنیم و قبل از آنکه وحدت
کنیم باید مرزهای دقیق و روشن ترسیم کنیم.»
(لنین)

مسلط شدن باند رویزونیست خروشی مرتد و
شرکاء در اثر يك کودتای درون حزبی بر حزب
کمونیست شوروی، ضربه بزرگی را بر جنبش
کمونیستی بین المللی وارد نمود. این فاجعه اگر
از یکجانب حزب کمونیست شوروی را که
انقلاب کبیر اکثر را رهبری کرده و به پیروزی
رسانده بود و به استقرار اولین دولت دیکتاتوری
پرولتاریا در جهان موفق گردیده و در رهبری
سومین انترناسیونال کمونیستی در جهان نقش
بیرازنده ای داشت به يك حزب رویزونیست مبدل
نموده و اولین دولت سوسیالیستی جهان را به يك
دولت سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد و
در تداوم آن رویزونیسم را بر تعداد زیادی از
احزاب کمونیست جهان مسلط گردانید؛ از جانب
دیگر علیرغم خیانت به مارکسیسم - لنینیسم
توانست از اعتبار و حیثیت حزب کمونیست
شوروی استفاده برده و اکثریت احزاب
کمونیست جهان را بدنال خود بکشاند.

در چنین شرایطی حزب کمونیست چین و
حزب کار آلبانی مسئولیت سترگ پیشبرد
مبارزه علیه رویزونیسم و پاکیزه نگهداشتن
جنبش کمونیستی بین المللی را برعهده گرفتند.
مبارزات تیوریک که بخصوص از جانب حزب
کمونیست چین برهبری مائوتسه دون کبیر علیه

اعلامیه مشترک در مورد کمیته انسجام و وحدت

«هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» بمثابة دو تشکل مارکسیست - لنینیست - اندیشه مائوتسه دون از همان آغاز فعالیتهاشان در صدد بوده اند تا با رفع موانع ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی وحدت در میان شانرا تامین نمایند. به ادامه تلاشهای پی هم در جهت تامین این هدف چندی قبل هر دو تشکل موافقه نمودند که بمنظور تسریع جریان وحدت کمیته ای بنام کمیته انسجام و وحدت تشکیل دهند. بر اساس این توافق کمیته انسجام و وحدت توسط نمایندگان هر دو تشکل بوجود آمده و اعلامیه تشکیل آن به تاریخ ۱۹ حمل ۱۳۶۷ مطابق به ۸ اپریل ۱۹۸۸ منتشر گردید و به این صورت گام عملی بزرگی در جهت تامین وحدت «هسته...» و «کمیته...» به پیش برداشته شد.

از آنجائیکه در اعلامیه کمیته انسجام و وحدت وظایف این کمیته بصورت مفصل بیان نگردیده است و این امر ممکن است برداشتهای متفاوتی را در سطح جنبش کمونیستی کشور بوجود بیاورد، لازم میدانیم تا در مورد توضیحاتی ارائه نمائیم.

کمیته انسجام و وحدت طبق فهرست مندرجات پلاتفرم مشترک که قبلاً توسط مرکزیت «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» نشانی گردیده وظیفه دارد تا پس از تامین وحدت نظر روی مسایل ایدئولوژیک - سیاسی میان دو تشکل و تعیین وظایف اساسی مبارزاتی، برای تدوین آئین نامه مشترک و برنامه پیشنهادی حزب کمونیست افغانستان کار کرده و فعالیت برای تشکیل کنگره مشترک به منظور ایجاد سازمان واحد از هر دو تشکیلات را تنظیم نماید. در عین حال کمیته انسجام و وحدت وظیفه دارد تا پابندی پیشرفت در اجرای وظایف متذکره فوقاً همکاریهای عملی میان «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» را در ساحات مختلف تنظیم نموده و آنها عمق و گسترش بدهد. «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» فعالیت بخاطر تامین وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی میان شانرا از طریق کمیته انسجام و وحدت به پیش میبرند و این امر مطلبی که جریان پیشرفت کار کمیته در سطح محدود نمایندگان دو طرف و یا در سطح محدود مرکزیت ها باقی نماند. مرکزیت های هر دو تشکل بخاطر تامین وحدت دیالکتیکی و واقعی وظیفه دارند که از گزارشات نمایندگان در مورد چگونگی پیشرفت کار کمیته انسجام و وحدت، روابط تشکیلاتیها را مطلع ساخته و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی بخاطر تامین وحدت

طبقه کارگر» به ایجاد «کمیته انسجام و وحدت» این دو سنگر نبرد کمونیستی مبادرت میورزند.

«کمیته انسجام و وحدت هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر» پس از جلسه مؤسس خود بر پایه وجوه مشترک و هموئی نسبی ایدئولوژیک - سیاسی بین «هسته...» و «کمیته...» اعلام موجودیت میدارد.

این کمیته پلاتفرم وحدت را که قبلاً از طرف مرکزیت «هسته انقلابی...» و مرکزیت «کمیته تبلیغ و ترویج...» تشبیت و تصویب گردیده است مورد اجرا فرار داده و بر ضرورت همکاریهای عملی تأکید میورزد.

این کمیته جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش کمونیستی جهان را در جریان چگونگی پیشرفت کار خود قرار میدهد.

این کمیته امیدوار است با استفاده از تجارب و دستاوردهای جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش انقلابی اترناسیونالیستی (ج.ا.ا.) به امر وحدت «هسته...» و «کمیته...» توفیق حاصل نماید و نمونه ای خوبی از وحدت نیروهای کمونیست را در افغانستان به نمایش بگذارد.

درفش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون درفش مبارزاتی تمامی کمونیستهای جهان و درفش مبارزاتی تمامی کمونیستهای افغانستان است. باید در پیوند فشرده با رفقای کمونیستمان در جهان متحد و یکپارچه این درفش را در افغانستان استوارتر و بلندتر نگهداریم و در راهیکه با خون هزاران هزار رفیق شهیدمان گلگون گردیده متحد و یکپارچه به پیش گام برداریم.

مرگ بر سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویزیونیسم! به پیش در راه ایجاد حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) در افغانستان!

شکوفای باد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» در جهت وحدت اصولی کمونیستی بمثابة اولین گام عملی بمنظور ایجاد حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) در افغانستان!

کمیته انسجام و وحدت «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر»

۱۹ حمل ۱۳۶۷ مطابق ۸ اپریل ۱۹۸۸

تشکیل حزب کمونیست در سرلوحه تمامی این وظایف خطیر قرار داشت تا با تکیه بر چنین سنگر مستحکمی دو سلاح دیگر انقلاب ملی - دمکراتیک طراز نوین یعنی ارتش توده ای و جبهه متحد ملی نیز بوجود بیاید و رهبری پرولتاریا بر مبارزات ملی - دمکراتیک توده‌های مردم تامین گردد. ولی سردرگمی ایدئولوژیک - سیاسی موجود در جنبش در اثر انعکاس ارتداد کودتایچیان سه جهانی بصورت انحلال طلبی و بروز تاثیرات دگماروویزیونیسم آلبانی بصورت مائوتسه دون زدائی در جنبش، بیشتر از پیش دامن زده شد. این مسئله و همچنان عوامل متعدد دیگر باعث گردیدند که جنبش وحدت طلبانه ایکه بخصوص بعد از کودتای هفت نور آغاز گردیده بود به نتیجه نرسیده و وحدت جنبش کمونیستی کشور تامین نگردد، در نتیجه جنبش کمونیستی کشور نتوانست به خواسته های مبرم مبارزات جاری توده ها پاسخ مناسب بدهد و لذا زمینه برای گسترش و تعمیق نفوذ نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم جهانی مساعد گردید.

از آن تاریخ به بعد حوادث زیادی رخ داد و نامایمات بسیاری بر کمونیستهای افغانستان گذشت، باوجودیکه آنها رهبران خود را از دست دادند و سالهای سال در زیر تسلط مشی های انحرافی خون دادند و سینه خیز به پیش رفتند، مگر کاملاً خود را از دست ندادند. در زیر تسلط ظاهراً مستحکم مشی های انحرافی جریان برجوش و خروش و نیرومند مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه به حرکت ادامه میداد. این جریان نیرومند حدود دو سال قبل تقریباً بصورت همزمان از دو نقطه آنچنان پر قدرت بستر کرخت و بیخ آلود جنبش را درید که توانست مرحله اعتلای نوین جنبش کمونیستی افغانستان را به نحوه شایسته ای بنمایش بگذارد.

این جریان نیرومند که در وجود «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر» تجسم یافتند! در لحظه فعلی اولین گام عملی موثر در جهت پیشبرد مبارزه بخاطر ایجاد حزب کمونیست افغانستان را تامین وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بین «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون...» میدانند و بر این باورند که باید اصولیت قاطعیت و سراجت کمونیستی در مبارزات مشترک ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی علیه انحرافات «جبهه» و راست پروسه ایجاد وحدت بین این دو سنگر نبرد کمونیستی تسریع گردیده و سنگر واحدی ایجاد گردد.

بر اساس این ضرورت تاریخی، درک و قبول مسئولیت در این مقطع از تاریخ جنبش کمونیستی کشور، «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی

را در میان تمامی رفقای تشکلات مربوطه شان دامن بزنند.

در عین حال هر دو مرکزیت وظیفه دارند تا در صورت لزوم با در نظر داشت ضرورت گسترش فعالیتهای وحدت طلبانه میان گروهها و افراد مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه در کشور گزارشات در مورد چگونگی پیشرفت کار کمیته انسجام و وحدت را به اطلاع این گروهها و افراد برسانند.

از جانب دیگر «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» اصولاً نمیتوانند کار کمیته انسجام و وحدت را همانند تمامی عرصه های فعالیت مبارزاتی دیگر مسئله ای صرفاً مربوط به خودشان و صرفاً مربوط به جنبش کمونیستی افغانستان تلقی نمایند. ضرورت دریافت رهنمودها و کمکهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بخاطر پیشرفت هرچه اصولیتر و سریعتر کار کمیته انسجام و وحدت و کلاً امر تشکیل حزب کمونیست افغانستان ایجاب مینماید که «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» گزارشات کار کمیته انسجام و وحدت را در اختیار کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دهند.

در شرایط فعلی که مردم ما پس از یک دهه مبارزات حماسی و خونین علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدورانش و تحمل قربانیهای بی همتا شکست نظامی را برین قدرت امپریالیستی متجاوز تحمیل کرده و قوایش را مجبور به خروج از افغانستان نموده است ولی بعلت عدم موجودیت رهبری انقلابی پرولتری در راس این مبارزات مشکلات اساسی خلق ما همچنان لاینحل و وظایف اساسی انقلاب ملی - دمکراتیک طراز نوین همچنان اجرا نشده باقی مانده، مبارزه بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان آن وظیفه اساسی است که بر دوش تمامی کمونیستهای کشور سنگینی مینماید. ما مبارزه در راه تأمین وحدت میان کمونیستهای افغانستان را صرفاً به تلاش بخاطر تأمین وحدت میان «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» محدود نمینماییم و از تمامی گروهها و افراد مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه در کشور میخواهیم که برای مبارزه بگرامون پلاتفورم مشترک در کمیته انسجام و وحدت ببینوند تا دامنه کار این کمیته را گسترش داده و مبارزه بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان را بیشتر از پیش شکوفا سازند.

ب -
۱- مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بعنوان ایدئولوژی رهبری کننده.
۲- موضعگیری علیه رویونیسم خروشی.
۳- موضعگیری علیه سوسیال امپریالیسم شوروی.
۴- موضعگیری علیه رویونیسم سه جهانی.
۵- موضعگیری علیه رویونیسم خوجه ای.
۶- موضعگیری در خط ایدئولوژیک جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و برداشت واحد از انترناسیونالیسم پرولتری.

«کمیته تبلیغ و ترویج...»

«هسته انقلابی...»

۲۲ سرطان ۱۳۶۷ مطابق ۱۲

اگست ۱۹۸۸

اطلاعیه

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

طغیان جوانان سراسر الجزایر را در برگرفت

همه چیز میتواند از کنترل خارج شود آنها را بلرزاند.

جوانان محلات فقیرنشین پایتخت، حکومت شاذلی بن جدید و دفاتر حزب حاکم را هدف قرار داده بودند و به سالنهای شهرداری، فروشگاههای دولتی، کلابها (و انبار اسنادشان)، هتلها، لوکس، کلوبهای شبانه و آژانسهای مسافرتی هجوم میبردند. در همان حال شورش سریعاً از شهری به شهر دیگر گسترش مییافت. نیروهای سرکوبگر شاذلی چنک و دندان خونین خود را بکار انداختند؛ با همان اعتماد و اطمینانی که هر رژیم به تنگنا افتاده، از خود بروز میدهد. حکومت نظامی اعلام شد؛ ارتش تانکها را به خیابان آورد و با هلیکوپترهای راکت دار آسمان را پوشاند تا توده ها را از تجمع بترساند. تنها در یک هفته ۵۰۰ جوان در نهایت قساوت بخون غلتیدند و ۳۰۰۰ نفر به اسارت درآمدند.

بقیه در صفحه ۱۰

پلاتفورم مشترک

۷- برداشت ما از جنبش کمونیستی افغانستان و مواضع ما در قبال سازمانها و تشکلات موجود.

دوم- مسایل اساسی سیاسی:

- ۱- تحلیل از اوضاع فعلی جهان و منطقه.
- ۲- تحلیل از شناخت اقتصادی - اجتماعی و اوضاع عمومی سیاسی افغانستان.
- ۳- تعیین وظایف اساسی مبارزاتی.

سوم - بر اساس موضعگیری واحد ایدئولوژیک - سیاسی در مورد مسایل ایدئولوژیک و سیاسی فوق تدوین برنامه پیشنهادی حزب کمونیست افغانستان (برنامه انقلاب ملی - دمکراتیک طراز نوین).

چهارم - تدوین آئین نامه واحد.

پنجم - تشکیل اولین کنگره تشکلات جدید تصویب برنامه و آئین نامه تنظیم کار اقدام تشکلاتی.

مرکزیت کمیته تبلیغ و ترویج...
مرکزیت هسته انقلابی...

۱۹ دلو ۱۳۶۶ مطابق ۹

فبروری ۱۹۸۸

اطلاعیه ...

از ۳۰ سال پیش که جنک رهائیبخش علیه فرافسه خاتمه یافت، این نخستین قیام مهمی است که الجزایر را بلرزه افکنده است. این واقعه نه تنها اتکاء آشکار رژیم به ترور را بشدت افشاء نموده، بلکه چهره زیون و زشت یکه دولت وابسته و نوستعمراتی که شدیداً بی ثبات و وابسته به غرب امپریالیستی است را برملا کرده است. خیزش الجزایر افشاگر ماهیت واقعی رهبران کشور بعد از «کسب استقلال» است؛ رهبرانی که همچون زالو توده ها را در خدمت به منافع امپریالیستها (بویژه امپریالیسم فرانسه) غارت کرده و در اینراه اعتبارنامه های جنک قهرمانانه مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه را بیکار میگیرند.

جنک رهائیبخش ملی الجزایر تحت رهبری جبهه آزادیبخش ملی (ج.ا.م.) بیانگر شکست خیره کننده ارتش فرانسه بود که آنان را وادار به برچیدن دستگاه مستعمراتی از اینکشور نمود. این جنک پوچی نظریه ای که کشورهای کوچک تحت سلطه را قادر به غلبه بر کشورهای پیشرفته امپریالیستی نمیداند اثبات نمود؛ هرچند بواسطه نبود رهبری پرولتاریا، جنک الجزایر به هدف واقعی خود یعنی رهائی ملی دست نیافت و رهبری بورژوائی ج.ا.م. به اهداف جنک و خلق الجزایر خیانت کرد. بیانیه جنبش انقلابی لائترناسیونالیستی از تجارب تلخی نظیر انقلاب سقط شده الجزایر چنین جمع بندی میکند: «اینگونه تشکلات انقلابی در عین حال که مبارزات قهرمانانه ای را رهبری نموده و حتی ضربات قدرتمندی بر امپریالیستها وارد آوردند، لیکن ثابت کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیکی و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ امپریالیستی و بورژوائی نیستند. حتی در نقاطی که این قبیل نیروها بقدرت سیاسی دست یافته اند نیز از پیشبرد تحول همه جانبه انقلابی جامعه عاجز مانده و دیر یا زود سرنگون شده یا خود به قدرت حاکمه ارتجاعی نوینی در اتحاد با امپریالیستها بدل گشته اند».

حکومت الجزایر رشته های پیوند خود با ارتجاع و امپریالیسم را بطور کامل قطع نکرد و نتوانست یکه اقتصاد متکی بخود را شکل دهد. این حکومت اسیر تارهای خفکان آور شبکه امپریالیستی غرب - بالاخص فرانسه و آمریکا - بوده و این ریشه کل اوضاع وخامتباری است که امروزه بحق توجه جهانیان را بخود جلب کرده است.

اقتصاد وابسته به نفت به هرج و مرج و احواج فزاینده در تمامی بخشهای اقتصادی دامن زده و توده ها را با معضلاتی روبرو ساخته که در تورم، کمبود مواد غذایی و آب، افزایش سرسام آور قیمتها و بیکاری عظیم منعکس میشود؛ نرخ بیکاری بیش از ۴۰٪ است و بالاخص جوانان فقیر و کسانی که نمیتوانند یا نمیتوانند به فرانسه فرار کنند را در برمیگیرد. فساد گسترده، شکل گیری یکه قشر کوچک فربه و گنده دماغ شهری که پایه رژیم است، حرفهای شبه انقلابی که عملاً به خوردنمالهای سیاسی و ژستهای دمکراسی

بورژوائی ختم میشود و مسائلی دیگر دست بدست هم داده و به تشدید بحران جاری و طفیان جوانان که مدتها از شکل گیری میگذرد، انجامیده است. همه این مسائل نشانگر آنست که توده ها بهیچوجه به رهائی دست نیافته اند و کماکان مهباید مسئله قدرت سیاسی را حل کنند. برای آنکه کمندی بورژواهای خیانتکار در جنک دلبرانه مردم الجزایر تکرار نشود فقط یکه راه وجود دارد: برپائی جنک خلق جهت انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا! انقلابی که امپریالیستها را بیرون رانده و از امپریالیسم و ارتجاع و بقایای جامعه کهن بطور کامل گسست میکند. برای پیروزی در این کار مهباید رهبری جنک بدست یکه ستاد فرماندهی انقلابی متکی بر علم و ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون باشد؛ چیزی که انقلاب الجزایر هیچگاه نداشته است؛ چیزی که هیچیک از نمایندگان طبقات استثمارگر و ستمگر (با هر پوشش و شکل و منظری، و تحت هر شعار پردازی «رزمنده» اسلامی یا ملی) نمیتواند جایش را بگیرد.

طفیان اخیر ماسک دروغین ترقیخواهی را از چهره دولت غیر متعهدی کنار زده که مبلغین تئوری سه جهان آنرا جزء پیروزیهایشان بحساب میآورند. توده ها بهای سنگینی پرداختند تا بفهمند ارتش جنایتکار شاذلی که توسط روسها تعلیم یافته نه تنها سمت مردم را ندارد بلکه اینک در خدمت غرب به پاسداری قطعه مشغول است؛ نگذاریم که توهم در این مورد بار دیگر توده ها را به کجراه بکشاند. از احساسات رایج پلورالیستی و بورژوادمکراتیک در پایتختهای اروپائی که بنوعی از «زیاده رویهای» شاذلی انتقاد میکنند اما قاطعیت وی در کنترل اوضاع را میسنایند، نباید تعجب کرد. این راه حل چیزی شبیه به جراحی پلاستیک بر چهره دولت است تا با پاره ای رفرمهای سیاسی (منجمله تشکیل چند حزب بورژوائی بجای حزب واحد) چنگال ستم امپریالیستی بر پیکر الجزایر همچنان برجای بماند. در عین حال آنچه نصیب توده های ستمدیده میشود حق استثمار شدن و ساکت ماندن است؛ و زمانیکه تصمیم به «سخن گفتن» بگیرند هم ارتش نوستعمراتی آماده خدمتگذاری خواهد بود.

طفیان جوانان الجزایر واقعه مطلوبی است که سکوت طولانی و کهنه سالیهای گذشته را با زبان جسارت - زبان مورد نفرت ستمگران - درهم شکسته است. این طفیان فرصتی نوین و عالی در برابر شورشگران پدید آورده تا سلاح (علم) مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بر کف گیرند و سرانجام جامعه الجزایر را از چنگال امپریالیسم و ارتجاع رها سازند. دشمنان نیز در تدارکند؛ به یاسر عرفات بنگرید که فوراً با الجزایر تماس تلفنی گرفت تا مطمئن شود «همه چیز تحت کنترل است». همسایگان نگران طبقه حاکمه الجزایر، کمپرادورهای عرب که بیاری شاذلی شتافته اند، از حسن دوم شاه مراکش گرفته تا بن علی رئیس جمهور تونس، و قذافی همه خوب از خطراتی که چنین جرقه ای در

هیزم خشک مغرب (الجزایر - تونس - مراکش - لیبی) میآفریند، باخبرند. اگرچه طفیان الجزایر موقتاً فرونشسته است اما انبار باروت در بطن جامعه مسلماً بجای خود باقیست و هر آن مهتواند دوباره شعله ور شود.

باشد تا آتش طفیان الجزایر همه جاگستر شود!
مرگ بر امپریالیسم و رژیم کمپرادوری ارتجاعی الجزایر!
مبارزه برای انقلاب در سراسر جهان را تشدید کنیم!
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتاریا!

اکتبر ۱۹۸۸

چاپ دوم



آدرس پستی ما:

S.U.I.C
BOX 50079
40052 GOTEBOG
SWEDEN

کمکهای مالی خود را برای ما به آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK
SARBEDARAN
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH,
LONDON, U.K.

کردستان

ترسیم افق پیروزی

در کانون تلاقی تضادها



کردستان: کانون توجه جهان

کردستان همیشه در محاسبات امپریالیستها و نوکرانش بخاطر حفظ و استقرار قدرتشان در منطقه خاورمیانه، جایگاه برجسته ای داشته و تحولات چند ساله اخیر خاورمیانه اهمیت آنرا صد چندان کرده است.

اگر زمانی هدف دول مرتجع از سرکوب جنبش کردستان آن بود که خود را از خطر سرنگونی و از بی ثباتی برهانند و ذرون مرزهای تحمیلی امپریالیست ساخته خود نظم و آرامش طبقات ارتجاعی را برقرار کنند، امروز سرکوب کردستان نه تنها برای حل این مشکل بلکه باید مشخصاً در خدمت تدارک جنگی امپریالیستها قرار گیرد.

امپریالیستهای غربی امروز نیازمند مهار کردن «ناآرامیهای» این منطقه میباشند. آنان میخواهند با ممانعت از نفوذ رقیب سوسیال امپریالیستشان و امکان سودجوییش از مشکلات غرب در این منطقه، مواضع و سنگرهای خود را جهت آمادگی برای جنگ سوم محکمتر گردانند و بطور مشخص

«دهها سال است که مبارزه ای بیرحمانه در سرزمین کردستان جریان دارد، مبارزه ای که در میان تندر و آتش گلوله شعله میکشد و عقب میشیند تنها برای آنکه به ناگهان درست در جایی که دشمن بهیچوجه انتظارش را ندارد، سر بلند کند.

دیری است که مبارزه انقلابی خلق کرد جریان دارد و مرگ بسیاری از دشمنان قسم خورده اش را بچشم دیده و تا حد زیادی به مدفون گشتن آنها یاری رسانده است. از امپراتوری عثمانی گرفته تا سلسله های پادشاهی هاشمی و پهلوی.

این مبارزه انقلابی کماکان جریان مهمی است که میتواند نقش حیاتی در آغازیدن و بسرانجام رساندن امر استقرار نهائی دولت (یا دولتهائی) واقعاً انقلابی در منطقه بازی کند. تکامل تاریخی این مبارزه متأثر از حوادث بین المللی خطیری که این قرن را رقم زده، انجام گرفته و با این حوادث درهم تنیده گشته است.» (جهانی برای فتح، شماره ۵، کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ)

کردستان

بدنبال آند که دول تحت الحمايه و خراجگزاران رنگارنگ غرب را در يك زنجيره نظامی بر طبق نیازهای تدارك جنگی بلوك غرب و در تقابل با سوسیال امپریالیسم شوروی سازمان دهند.

سوسیال امپریالیستهای شوروی به آرامش مورد نظر در خطه کردستان نیازمند هستند. آنها ترجیح میدهند، در صورتیکه نتوانند به نفوذ موثری در جنبش کردستان دست یابند و آنرا در خدمت منافع امپریالیستشان بکار گیرند، این جنبش توسط امپریالیستهای غربی و دول منطقه سرکوب شود.

شوروی کردستان را یکی از مناسبترین گذرگاههای ارتش خود برای سرزیر شدن بطرف خلیج آرزیایی نموده و به اینجهت مایل نیست که در آستانه و یا بحیوچه جنگ، ارتش امپریالیستی خود را از يك منطقه انقلابی و یا بقول تحلیلگران امپریالیستی «منطقه ای مشکل آفرین» که میتواند مقاومتی سخت را علیه جنگ امپریالیستی جنایتکارانه آنها و رقبایشان سازمان دهد، بگذراند. ارتش سرخ اتحاد شوروی سوسیالیستی استالین، ارتش طبقه کارگر و محرومین، در جنگ جهانی دوم بی دغدغه در این خطه حضور داشت و از مساعدت خلق انقلابی منطقه برخوردار بود. سوسیال امپریالیستها خوب میدانند که نمیتوانند اعتبار آنروز را بحساب خود بگذارند و بر رویش حساب باز کنند! امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها در عین حال که از تسویه حساب با یکدیگر غافل نیستند برای تضمین پابرجائی نظم امپریالیستی در خاورمیانه عاجزانه در تلاشند امواج شورش و مبارزات انقلابی را مهار کنند.

مبارزه انقلابی پرولتاریاست، بهیچوجه از نظر قدرتهای در حال رقابت امپریالیستی، حتی در حین اینکه بطور افسار گسیخته ای سعی میکنند در مواضع استراتژیک یکدیگر در خاورمیانه اخلال کنند و مواضع سنگرهایشان را منطبق بر نیازهای محاسبات جهانی خود گسترده و مستحکم سازند، دور نمانده است. این امر کردستان را به منطقه ای بس جذاب مبدل میسازد - جائیکه تضاد بین امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیستها و تضاد بین امپریالیسم بطور کلی و خلقها و ملت تحت ستم بطور حادی در هم تداخل کرده و یکدیگر را تشدید میکند.» (همانجا)

امپریالیستها و مرتجعین بخوبی واقفند که انقلاب در کردستان ظرفیت شتابگیری خطرناکی دارد و میتوانند به منطقه ای پایگاهی برای بسرانجام رساندن چندین انقلاب مهم در خاورمیانه تبدیل شود (انقلاباتی که تمام جهان ستم و استثمار آنان را بلرزده در خواهد آورد و حاکمیت طبقه کارگر انترناسیونالیست را بر بخشهای گسترده و مهمی از جهان برقرار خواهد کرد).

آنها خوب میدانند که مبارزه در کردستان بدلیل تاریخچه طولانی، و داشتن ریشه های عمیق در میان توده های کرد براحتی میتواند چنین کند. آنها بشدت نگران اعتلاء جدید و کیفیتاً عالیتر و چرخشی خطرناک در مبارزه انقلابی کردستان، چرخشی که آنها به يك منطقه پایگاهی سرخ برای انقلاب در خاورمیانه بدل کند، هستند و تلاش میکنند که با گرد آوردن مجموعه ای از طرحهای سرکوب و دسیسه مانع از آن اعتلاء و این چرخش شوند.

سرکوب و نیرنگ، چماق و شیرینی

مرتجعین و امپریالیستها همیشه تاکتیک دوگانه ضدانقلابی چماق و شیرینی که بهتر است نام سرکوب و نیرنگ را بر آن بگذاریم، در این خطه پیش برده اند. از یکسو همیشه کارزارهای خونین سرکوب و انهدام را ترجیح داده اند، و از سوی دیگر برای آنکه «ماهیا را به اعماق دریا نرانند»، ماسک رنگ و رو رفته دلسوزی برای حقوق کردها را به چهره زده اند. آنها پس از کارزارهای سرکوب نظامی، حبس، شکنجه، اعدام و آواره کردن مردم شهر و روستا بشیرمانه به دلسوزی میپردازند تا آمال این مردم ستمدیده را به بازی بگیرند، رهبران جنبشها را به سازش، فساد و تباهی بکشانند و مردم را گیج و سرخورده سازند. مبلغین اینان از رادیوهایشان بگوش مردم میخوانند: این فقط دول مقتدرند که قادر به ممانعت از کشتار و نابودی شما هستند و تلاشهای خود شما بجائی نخواهد رسید و باید دست بداهان ما شوید.

تا قبل از اعلام آتش بس جنگ ایران و عراق، آنها تلاش میکردند با تابع کردن جنگهای ملی کردستان به پروسه جنگ ایران و عراق و تبلیغ سیاست

هرسه کردستان و دو رشته تضاد

تداخل و تشدید دو رشته تضاد سرنوشت جهان و منطقه خاورمیانه و کردستان را رقم زده و خواهد زد.

یکم، تضاد بین دو بلوك امپریالیستی غرب و شرق و رقابت افسار گسیخته و اخلال آنها در مواضع و سنگرهای یکدیگر: آنها برای پیشبرد این رقابتهای تلاش میکنند که جنبشهای انقلابی را به اهرم رقابت خود بدل کنند. و این خطری روز افزون برای به کجراه کشاندن جنبشهای انقلابی است. اما حدت یابی این تضاد سلطه امپریالیستها را بطور کلی تضعیف کرده و بی ثباتی فزاینده دول منطقه و اغتشاش درون آنها را تشدید میبخشد. و این بسود جنبشهای انقلابی است.

دوم، تضاد بین امپریالیسم بطور کل و ملت تحت ستم: کردستان بیانی فشرده از این تضاد است. علیرغم محدودیتهای جنبش انقلابی کردستان، این جنبش کماکان چشم اسفندیار دول منطقه است.

«منطقه کردستان، علیرغم وجود ناهماهنگیهای معین، کماکان چشم اسفندیاری برای این دولتهاست. این واقعیت که دارای اهمیت عظیمی برای

گزیده های از



کردستان

و دورنمای

قدرت سیاسی سرخ

جهانی برای فتح ۱۳۶/۵

در مبارزه انقلابی، دادن بعضی امتیازات و سازشهای تاکتیکی اجتناب ناپذیرند، اما کار خیانت و قیحانه به آرمانهای انقلابی بطور مکرر تحت نام سیاستهای «واقع بینانه» توجیه شده است؛ سیاستهای «واقع بینانه ای» که بنا بر ادعا قصد استفاده از تضادهای کمپ دشمن را داشته اند. صفحات تاریخ - که تاریخ کردستان از آن مستثنی نیست - مملو از وقایع دردناکی از عقبگردهای جدی با خیانتهای کاملاً آشکاری است که در دنباله روی کور کورانه از «رفالیسم» (واقعهگرایی) یا تحت پوشش چنین رئالیسمی رخ داد و ستمگران را قدرت بخشیده و بطور جدی پیروزیهای گذشته و توان ستمکشان را تحلیل برده است.

جنبش انقلابی در سراسر کردستان میتواند - و با توجه به وضعیت جاری منطقه میباشد از تضادهای میان طبقات ارتجاعی حاکم دولتهای خراجگزار سود جوید. اما تحت هیچ شرایطی چنین ملاحظاتی تاکتیکی، نباید از برتری و حق تقدیمی بر جهتگیری درست انقلابی برخوردار باشد. نباید اجازه داد این تاکتیکها خط اساسی مرزبندی میان دشمنان انقلاب - بدون توجه به اینکه در کدام کشور مستقر هستند یا کدام يك از دو بلوك امپریالیستی را نمایندگی میکنند یا با آن متحد میباشد - و نیروهای اصیل انقلاب، پیروزه نیروهای کمونیستی انقلابی را تیره و مخدوش نمایند.

آنها یا گلوله های سربی و شکرآلود تلاش میکنند تا سیاست (دشمن دشمن من دوست من است) کماکان ادامه یابد یا حداقل فعل و انفعالات ارتشهای ملی کردستان در حیطه ای «کنترل شده» و «مقنول» بماند. آنها تلاش خواهند کرد تا از طریق نفوذ ایدئولوژیک در رهبران این ارتشها انرژی انقلابی مردم را در حصار تنگی نگاه داشته و مردم را امیدوار به کمک در جهت این دولت یا آن دولت کنند.

«دلسوزیها» و فعالیتهای سازمان ملل متحد، این دستگاه بین المللی امپریالیستی که وظیفه اصلیش عبارتست از تقصیرن هژمونی آنان بر مستعمرات و نیمه مستعمرات، از آن جهت است که توده مردم کردستان را بسراغ حلهای ارتجاعی و رفرمیستی خوشبین کرده و منفعلشان سازد و بدین ترتیب دولتهای ستنگر را از زیر حمله مردم مستعدیده کنار بکشد و مانع از سرنگونی آنان شود. سازمان ملل از روبرو لیخنند میزند که دول مرتجع فرمت وارد آوردن ضربات کاری خنجر از پشت سر را بیابند.

امپریالیستها خود بانی و نگهبان ستم ملی در جهان هستند و خودشان در اقصی نقاط جهان در سه قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین بر مستعمرات و نومستعمرات خود ستم ملی وحشیانه ای را روا میدارند و مضاف براین در چارچوب بسیاری از نومستعمرات خود نیز برخی ملل را به انقیاد یک ملت حاکم در آورده اند تا نظم و قانونشان یا ضمانت بیشتری به اجراء درآید.

متعاقب آتش بس در جنگ ایران و عراق رسانه های امپریالیستی ظاهراً از سر «دلسوزی» برای جنبش کردستان گفتند که «بازنده این جنگ کردها هستند!» آنها باز هم سعی دارند که به حلقوم مردم فرو کنند که این «دول مقتدر» هستند که سرنوشت ملت کرد را رقم خواهند زد. آنها همیشه تلاش میکنند این حقیقت مسلم را از دید توده های زحمتکش پنهان کنند که امپریالیستها و مرتجعین در مقابل نیروی انقلابی کارگران و زحمتکشان برهمنی کاغذی بیش نیستند؛ آنها میرنده اند و آنچه بالنده است انقلاب برهبری طبقه کارگر است که آنان را به زباله دان تاریخ خواهد فرستاد. این تسلیغات زهر آگین رسانه های امپریالیستی، البته در هر جامعه طبقاتی و از آنجمله در کردستان پایه اجتماعی خود را دارد و بر دل برخی از اقشار میانه و مرفه کردستان مینشیند.

یکی از دسیسه های احتمالی امپریالیستها برای تضعیف جنبش انقلابی در کردستان عبارت از آن خواهد بود که با حمایت آشکار و پنهان از برخی نیروهای کرد آنان را برای شکار انقلابیون در کردستانهای مختلف سازمان داده و یا در کردستان جنگ داخلی راه بیندازند. تاریحاً حزب دمکرات کردستان عراق و حزب دمکرات کردستان ایران استعداد خود را برای بعهده گرفتن چنین ماموریتهای ضدانقلابی نشان داده اند. آخرین اعلام آمادگی حزب دمکرات کردستان ایران برای چنین ماموریتی عبارت بود از بقیه در صفحه ۱۴

«نقش مستقل طبقه کارگر و توانائیش - از طریق حزب مارکسیست - لنیستی وی - در برقرار کردن هژمونی در مبارزه انقلابی، کلید برانجام رساندن انقلاب دمکراتیک است. تجربه مکرر و مکرر نشان داده که وقتی یک بخش از بورژوازی ملی به جنبش انقلابی میپیوندد، نمیتواند یک انقلاب دمکراتیک نوین را رهبری کند و نخواهد کرد؛ چه رسد به هدایت تا به آخر آن. بهمین ترتیب، تاریخ ورشکستگی «جبهه ضدامپریالیستی» (یا بطور مشابه جبهه انقلابی) که توسط حزب مارکسیست لنیستی رهبری نشود را بنمایش گذاشته است؛ حتی زمانیکه چنین جبهه ای و یا نیروهای درون آن رنگ آمیزی مارکسیستی (در اصل شبه مارکسیستی) اتخاذ کنند. اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات تهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما به اثبات رسانده اند که از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در مقابل نفوذ امپریالیستی و بورژوائی نیستند. حتی در نقاطی که چنین نیروهایی قدرت سیاسی را کسب کرده اند قادر به متحقق کردن تغییر انقلابی تمام میار جامعه نبوده و دیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون میشوند و یا اینکه خودشان به یک قدرت نوین ارتجاعی حاکم در اتحاد با امپریالیستها تبدیل میگردند.»



«دشمن دشمن من دوست من است» مانع از آن شوند که جنبش کردستان (دور از چشم) و خارج از محدوده کنترل شده ای جریان یافته و با استفاده از اوضاع درهم و برهم مرتجعین گسترش یابد. با اتمام جنگ ایران و عراق آنها قصد دارند با تلاشهایی متمرکز اما احتیاط آمیز سیاستهای سرکوب و نیرنگ را در این خطه به پیش رانند. امپریالیستهای غربی تلاش خواهند کرد برنامه های دول مختلف منطقه را در رابطه با کردستان هماهنگ سازند و هرچه سریعتر کارزار جنایتکاران خود را به نتیجه نزدیک گردانند. اما در این راه موانع زیادی در مقابلشان وجود دارد. آنها سعی میکنند که طرحهایشان را با احتیاط و گام بگام و حتی المقدور یک به یک جلو ببرند، اما شتاب حوادث جهانی و منطقه ای برنامه هایشان را بهم میزند. آنها بشدت هراسناکند که اعمال بلاانقطاع و یکدست سیاستهای سرکوبگرانه در یک نقطه از کردستان پروسه هائی را به جریان اندازد که تمام منطقه و چندین کشور را بدرون جوش و خروش سیاسی و بی ثباتی کیفیاً عالیتری پرتاب کند. آنها بشدت تلاش میکنند که بر پایه نقشه و برنامه درازمدت جلو بروند و نتایجش را تضمین کنند، اما تضادهای هر دم ظاهر شونده مانع از این میشود. آنها بشدت از غلیان جنبش در کردستان ترکیه در هراسند زیرا ترکیه بایستی بعنوان بخش جنوبی ناتو از پیشروی ارتش شوروی از طریق کردستان بسوی آبهای خلیج ممانعت نماید. اوضاع جهانی و بالاخص منطقه خاورمیانه بگونه ایست که هر گامی امپریالیستها برمیدارند، برایشان معلو از ریسک است. معذالک آنها مجبورند که این گامها را بردارند. در کردستان آنها این گامها را بیش از همیشه با دسیسه چینی و نیرنگ مخلوط خواهند کرد تا مگر از این طریق جنبش کردستان را به شکست موقت کشانند و برای خود وقت تنفس بخرند.

چگونگی پیشبرد این طرحها در کردستان بستگی به صف بندی نیروها خواهد داشت. بهر حال کانیست فقط و در یکجا پایشان بلغزد تا طرحهایشان مانند نارنجکی در صورتشان منفجر شود. و خود آنها بهتر از هر کسی میدانند که این امری ممکن است و انقلاب توان تحقق آنرا دارد.

سالیان دراز سوسیال دمکراتهای اروپا برای جنبش کردستان نقش آن شکنجه گر «مهربان» را داشته که پس از اختتام کار شکنجه گر خشن یا لیخنند و مهربانی زبان به نصیحت محکوم میگشاید، در مقابل عاقل شدن قول وساطت میدهد، آنها کماکان اینکاره اند، اما اکنون کردها «قیم های» دیگری نیز پیدا کرده اند! مواضع «دلسوزانه» قاتلین بین المللی خلق کرد (مانند امپریالیسم آمریکا و بریتانیا و اسرائیل و ترکیه) در حمایت از «حقوق کردها» از یکطرف مانوری است برای فشار بر عراق جهت تضمین پیشروی خط امپریالیستهای غربی در رابطه با صلح ایران و عراق و دیگری مانوری است حیلله گرانه برای پیشبرد موثرتر طرحهای جنایتکارانه و عوامفریبانه شان در کردستان.

ملاحظات تاکتیکی باید تحت تمامی شرایط تابع کل استراتژی انقلابی باشد. این ملاحظات باید بر اصولی محکم استوار گردد - اصولی که در مواجهه با تغییر شرایط و گلوله های شکرآلود یا قول و قرارهای دروغین دشمن به تزلزل و بی ثباتی دچار نشود. تحت هر شرایطی تاکتیکیهای تخذ برای استفاده از تضادهای میان مرتجعین میباشد. گروه ای درون لیب دشمنیهای دهد و در کل دشمنان را تضعیف نماید. این تاکتیکیها میباشد نه فقط در ناحیه یا حتی منطقه کردستان در یکی از کشورهای مربوطه، بلکه در همه آنها، شرایط را برای مبارزه انقلابی تسریع کند. برای یادگیری از دشمن هنوز چندان دیر نیست، حتی یک بررسی سرسری از سیاستهای بریتانیا و آمریکا علیه جنبش انقلابی در کردستان نشان میدهد که آنها همیشه مواظمند تا از اشتباه تقویت جنبش انقلابی در کردستان (بطور کلی) بضرر هروسکهای وفادارشان اجتناب ورزند. مثلاً هر موقع آنها بطور تاکتیکی متوسل به استفاده از نیروهای مهمنی در منطقه کردستان این یا آن کشور بعنوان وسیله ای جهت دسیسه های ارتجاعیشان میشوند هدفشان بدست آوردن کار مطلوبتر از هر کدام از دست نشانده گانشان میباشد.

کسب قابلیت برخورد درست با این تضادها و بکار بستن صحیح سیاست استواری بر اصول و انحطاط پذیری در تاکتیکیها بیش از هر چیز در گرو داشتن یک حزب پیشاهنگ پرولتری است. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح نمود:

کردستان

کشتار تبهکارانه ۳ پیشمرگه کومله و اعدام یکی از پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران (رهبری انقلابی) در ماه گذشته. کارگران و دهقانان کردستان، نیروها و توده های انقلابی باید با صراحت کسانی که این چنین بازیچه دست دول مرتجع و امپریالیستها میشوند را محکوم کرده و طرد کنند.

امپریالیستها هم اکنون مجموعه ای از چنین سیاستهایی را در رابطه با جنبش فلسطین نیز به پیش میبرند. از یکسو ارتش اسرائیل سرکوب وحشیانه خود را به پیش میبرد، از سوی دیگر امپریالیستها مختلف قیافه دلسوزانه گرفته و وعده فرم میدهند، دول مرتجع عرب از حقوق مردم فلسطین «حمایت» میکنند، و از دیگر سو برخی از رهبران جنبش را به اهرم کنترل انرژی انقلابی توده ها بدل کرده اند، در جانی جنگ داخلی در اردوگاههای پناهندگان فلسطینی بین جناحهای مختلف سازمان آزادیبخش فلسطین را براه انداخته اند. اما همه اینها با هم نتوانسته که سرچشمه جنبش انقلابی فلسطین را بخشکاند و فریاد عجز امپریالیستها و مرتجعین بلند است. آنها چپ و راست هشدار میدهند که این جنبش بیش از حد جان سخت بوده و پایه های خودشان بیش از اندازه گلین و لرزان.

جمهوری اسلامی و کردستان

«آتش جدال میان انقلاب و ضدانقلاب همچنان زبانه میکشد و در مرکز آن مبارزه انقلابی در کردستان قرار دارد. برای ستمدیدگان ایران، جنگ انقلابی در کردستان نشانه ای از قدرت نهفته انقلابی آنان و تصویر روشنی از استیصال جمهوری اسلامی در مواجهه با اراده توده های ستمدیده است. جای تعجب نیست اگر در جریان مذاکرات ماه مه ۱۹۸۶ میان هیئت نمایندگی آمریکا و جمهوری اسلامی، کردستان موضوعی مهم از «منافع مشترک» طرفین اعلام گشت.» (جهانی برای فتح، شماره ۱، امپریالیسم در جنگ امواج خروشان خلیج)

آری، آنان بهتر از هر کسی میدانند که امروزه خطرناکترین عاملی که از جانب اردوی ستمدیدگان و استثمارشوندگان بطور فی الفور دولت جمهوری اسلامی را تهدید میکند چیست! جمهوری اسلامی امروزه عمده نای ضعیفای درونی جنبش کردستان را میخورد و نه قدرقدرتی خود را. پایان جنگ ایران و عراق بحران سیاسی جمهوری اسلامی را وخیمتر کرده و بیش از همیشه پاهای چوبین او را در معرض نمایش گذارده است. جمهوری اسلامی پس از اعلام آتش بس در جنگ ایران و عراق دست به پیکرشته اعمال حیوانانه سرکوب و اعدام در کردستان زد. آنها از یکسو میخواهند بدین ترتیب لرزش دستان خود را پنهان سازند و با مرعوب کردن توده ها چند

مناطق پایگاهی سرخ

استقرار مناطق آزاد شده پایگاهی، شالوده ای را جهت دست زدن به جنگ خلق فراهم میسازد. قدرت سیاسی دمکراتیک نوین توده ها تحت رهبری پرولتاریا از طریق بسیج سیاسی مردم در مبارزه مسلحانه ای که با انقلاب ارضی و دیگر تحولات انقلابی اجتماعی ضروری در آمیخته باشد، میتواند استقرار یابد. چنین مناطق آزاد شده ای نقطه یک رژیم نوین و مستقل میباشد - مناطقی که در آن توده های ستمدیده که در معرض ستمانه ترین ستم ملی بمشابه یک گرد نیز قرار داشته اند، میتوانند اعمال قدرت سیاسی کنند. چنین مناطق پایگاهی سرخی، پرچم سرخ انقلاب را به اهتزاز درآورده و مانعیت سیاسی زنده ای میشود که مردم کشورهای مربوط بخود و حتی فراتر از آن را فرامیخواند. تولد رژیم نوین انقلابی در مناطق آزاد شده، پایانی در خود نیست؛ بلکه میباشد بمشابه پایگاهی جهت بسط نیروهای مسلح انقلاب، تعمیق انقلاب ارضی، متحول ساختن مناسبات تولیدی عقب مانده، و بنابراین ایجاد شرایط سیاسی و نظامی بهتری برای درگیر ساختن دشمن در جنگ انقلابی حتی در ابعادی عظیمتر، و حرکت بسوی پیروزی نهایی عمل کند. همانطور که مائوتسه دون گفت «... توسعه قدرت سیاسی از طریق پیشروی موج وار و غیره و غیره؛ فقط از این طریق است که میتوان اعتماد توده های انقلابی سراسر کشور را جلب کرد... فقط از این طریق است که میتوان طبقات ارتجاعی حاکم را با شوراییهایی عظیم مواجه ساخت؛ زمین را زیرپایشان بلرزه در آورد و تلاشی قوی آنها را تسریع کرد. فقط از این طریق است که واقعا میتوان ارتش

صباحی برای خود وقت بخرند و هم اینکه میخواهند آزمایشهایی را برای پیشبرد طرحهای جنایتکارانه آتی خود در کردستان انجام دهند.

حرکتهای آتی جمهوری اسلامی در کردستان و نتایج آن، از اوضاع کنونی جدا نمیشد. اینکه جمهوری اسلامی مغلوب و از هم گسیخته از درون جنگ ایران و عراق بیرون آمده؛ اینکه در میان توده های مردم در سراسر کشور بشدت منفرد شده و ببر کاغذی بودنش بیش از همیشه آشکار شده؛ اینکه مردم کردستان در حالت یاس و عقب نشینی نمیشدند... همه و همه در چگونگی پیاده کردن نقشه های جمهوری اسلامی در کردستان موثر افتاده و نتایج آنرا رقم خواهد زد. مانند همیشه سرکوب راه چاره رژیم در کردستان خواهد بود. اما آیا جمهوری اسلامی دست به پورشهای همه جانبه تر و گسترده تر از آنچه تاکنون سازمان داده، خواهد زد؟ جمهوری اسلامی اخیراً نیروهای مسلح خود را از ۲۰۰ هزار بحدود ۳۰۰ هزار افزوده است. جمهوری اسلامی قادر به ادامه این وضع تا مدتی طولانی نیست و بعید نیست قبل از آنکه تضادها و مشکلاتش توانش را به تحلیل ببرند دست به جنایتی بزرگ برای «تعمین تکلیف قطعی» زند.

رژیم بی شات تر از آنست که حتی اگر دست به چنین جنایتی بزند جان سالم از مهلکه بدر ببرد. دولت و ارگان حیاتی آن یعنی نیروهای مسلح، از هم پاشیده و سرخورده اند. دولت و تمامی ارگانهای قدرتش و ترکیب آن (اتحادهای درونیش) بر پایه جنگ ایران و عراق ساخته و پرداخته شد، کنش و واکنشهای درونیش با نبض جنگ تنظیم میشد، رابطه سرکوبگرانه و تحمیلی اش با مردم در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارای پوشش «جنگ میهنی و مقدس» بود و مناسبات بین المللی خود را بدور آن مییافت. و اکنون همه اینها بهم ریخته و رژیم با حل مسئله تجدید سازماندهی دولت خود مواجه است. در بحبوحه این بلبشو تشدید جنگ داخلی در کردستان نه تنها نخواهد توانست به شکافهای درون طبقات حاکم بند بزند، نه تنها پایه اجتماعی را روحیه نخواهد بخشید، بلکه او را از هم گسیخته تر خواهد کرد. بحران سیاسی رژیم یا تشدید جنگ در کردستان تخفیف نخواهد یافت بلکه ابعاد نویسی به آن افزوده خواهد شد. بنابراین، دشمن با ضعفهای فراوانی وارد این نبرد شده و هرچه طولانیتر شدن آن بطور تصاعدی بر ضعفهایش خواهد افزود. بعبارت دیگر، این نه تنها هیچ بخشی از یک راه حل سیاسی چاره ساز برای رژیم نخواهد بود بلکه سرعت بضد خود بدل خواهد گشت. رژیم اگر پیروز و متحد از درون جنگ ایران و عراق بیرون میآید شاید میتوانست تحت لوای شعار «حفظ تمامیت ارضی» و «برافراشته نگاه داشتن پرچم سه رنگ» چرکین و خونینش جنگی را در کردستان با هدف تعیین تکلیف پیش برده و به تثبیت

سرخمی بوجود آورد که به آزار عمده انقلاب بزرگ آتی تبدیل گردد. خلاصه، فقط از این طریق است که میتوان اوج گیری انقلاب را تضمین کرد.» (از یک جزقه حریق برمیخیزد)

چنین مناطق پایگاهی سرخی فقط از طریق بسیج سیاسی و مبارزه مردم و از طریق جنگی که بر خلافت آنها استوار باشد میتواند بظهور رسد. بدون اتکاء بر توده ها نه میتوان از قدرت سیاسی انقلابی دفاع کرد و نه آنرا گسترش داد. انرژی انقلابی و خلافت آنها حقیقتاً فقط از طریق جنگی آزاد میگردد که آن جنگ مناسبات اجتماعی کهن مدها ساله را آماج حملات خود قرار دهد - مناسباتی که توده ها را در خدمت منافع طبقات استثمارگر و همچنین امپریالیسم خارجی و نوکرائش برده میسازد. مضافاً و شرکت فعالانه در چنین جنگ انقلابی و حمایت فعال از آن، توده ها را قادر میسازد که خود را دگرگون و انقلابی ساخته و برای اعمال قدرت سیاسی - بمشابه صاحبان جامعه نوین - خود را تربیت کنند. اینست معنای جنگ خلق و برتری آن، چیزی که در مقابله ارتش دشمن و برتری تکنیکی آن بطور اجتناب ناپذیری بی اثر خواهد بود. آنچه نهایتاً تمهین کننده است مردم و خلافت انقلابی آگاهانه سیاسی آنهاست و نه اسلحه.

تشکلات ناسیونالیست ارتجاعی مانند حزب دمکرات کردستان عراق (قیاده موقت) بکنار، حتی در میان تشکلات مترقی و انقلابی نیروهای ناسیونالیست گردد، بخش طبقاتی و ایدئولوژی ناسیونالیستی آنها مانعی است جدی در مقابل تواناییهایشان در هدایت جنگ علیه رژیمهای ارتجاعی. برخلاف بخش پرولتاریای انقلابی، بخش بورژوازی گردد و دیگر صاحبان مالکیت ارضی طبقاً اجازه بسیج کامل و بیداری سیاسی دهقانان، پرولتارها

این درست است که ظهور برآمد انقلابی در نقاط دیگر کشور کمک عظیمی به جنبش کردستان خواهد کرد و امت انقلاب در نقاط دیگر پیشروی جنبش کردستان را سخت کرده و دست رژیم را باز گذارده است. اما اولاً چنین اوضاعی پابرجا نخواهد ماند و هم اکنون علائمش در همه جا پیداست. ثانیاً این فقط يك جنبه از حقیقت است. جنبه دیگر که دشمن نیز آنرا درك میکند، آنست که پیشروی جنبش کردستان تاثیر بسزائی در تسریع آغاز چنین برآمدی خواهد داشت. از این جهت نتایج جدال انقلاب و ضدانقلاب در کردستان هم برای هیئت حاکمه و اربابانش و هم برای توده های تحت ستم و استعمار سراسر ایران و منطقه و انقلابیون جهان مهم است. از این جهت بررسی دورنمای انقلاب در کردستان، وظایف پرولتاریا و وظایف تمامی نیروهائی که خود را انقلابی میدانند اهمیت زیادی دارد.

دورنمای کردستان

جنبش در کردستان در طی هفت سال جنگ علیرغم عقب نشینیهای که به آن تحمیل شده (به دلایل گوناگون) و علیرغم محدودیتهایش کماکان ادامه داشته و خواهد داشت و نیرنگ مرتجعین در کردستان هیچ نکرده مگر شتاب بخشیدن به آن نیروی تاریخی که جنبش انقلابی و ملی را به پیش میراند و در آینده نیز غیر از این نخواهد بود. ستوان مرکزی آن نیست که آیا این مبارزات ضربات سختی بر پیگر رژیم خواهند زد یا نه. همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگوید:

«حدت یابی کنونی تضادهای جهان در حالیکه فرصتهای بیشتری در اختیار این جنبشها میگذارد، در عین حال موانع نوین و وظایف نوینی نیز در مقابلشان قرار میدهد. علیرغم تلاشها و حتی برخی موفقیتهای دول امپریالیستی در سرکوب و یا به انحراف کشاندن مبارزات انقلابی توده های تحت ستم - بخصوص به امید تبدیلشان به سلاخی در رقابتهای درون امپریالیستی - این مبارزات کماکان ضربات سختی بر سیستم امپریالیستی وارد میآورند، و تکامل فرصتهای انقلابی در جهان - بمشابه يك كل واحد - را شتاب میبخشد.»

امروزه مسئله فراتر از اینهاست. وظیفه عبارتست از شکستن دور مکرر مبارزه - شکست و تبدیل آن به مبارزه - پیروزی. امروزه سخن از «ضربات سختی بر سیستم امپریالیستی نواختن» نیست، سخن عبارت از آنست که: «خلق کرد با نارنجیچه رزمنده مبارزه مسلحانه اش بمشابه یکی از بازیگران اصلی که قادر است تاثیرات قدرتمندی را در تعیین راه حل تضادهای جهانی در منطقه بگذارد، خودنمایی میکند.» (جهانی برای فتح، شماره ۵، کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ) بقیه در صفحه ۱۶

گزارشی درباره بررسی جنبش دهقانی در حونان

در مناطقی که تحت نفوذ یا کنترل نیروهای ناسیونالیست انقلابی یا متوقی کرد میباشد، سیاست دست نزدن به مناسبات اجتماعی موجود، پیش نبرد و گسترش ندادن انقلاب ارضی، سیاست همراهی با آتورپه فئودالی کهن، با شیوخ، ملایان و دیگر عناصر ارتجاعی، سیاست عدم استقرار يك رژیم مستقل قدرت دمکراتیک نوین خلق بشکلی مناسب، فقط میتواند پایه سیاسی و اجتماعی جنگ انقلابی را تخریب کند.

بدرجات زیادی، مشکلات تجربه شده در دفاع از این مناطق به اصطلاح آزاد شده در مقابله حساسات دشمن، از این سیاست غیر پرولتاری نشئت میگیرد - سیاستی که مانعی در مقابل مبارزه توده های زحمتکش در استقرار رژیم انقلابی خودشان و متحول کردن جامعه بوده یا حتی آگاهانه از آن منانعت بعمل میآورد. بنابراین مناطق «آزاد شده» عملاً فقط از جولان آزادانه سربازان دشمن «آزاد شده» هستند و نه از ساختار کهنه قدرت سیاسی ارتجاعی و ساخت کهنه مناسبات اجتماعی تولید. تحت چنین شرایطی، عدم رغبت توده ها در اینکه جانانه بجنگ در دفاع از «مناطق آزاد شده» برخیزند فقط میتواند بساطت خط سیاسی سازمانی که این مناطق را تحت کنترل دارد، مربوط باشد. بخصوص زمانیکه این خط سیاسی بجای حفظ و گسترش مبارزه مسلحانه و مناطق پایگاهی، بیشتر علائقت به استفاده از مبارزه مسلحانه جهت اعمال فشار بر رژیم ارتجاعی بمنوان وجه المصلحت با رژیم حاکم در مذاکرات باشد؛ یا علائقت انکاء بر «حمایت» سوسیال امپریالیستها یا دولتهای ارتجاعی دیگر باشد، آنگاه بی رغبتی توده ها در جنگ برای دفاع از چنان «مناطق

خود بمشابه قدرتی کارآمد و قابل در منطقه خاورمیانه نائل آید، اما چنین نشد!

رژیم در کارزارهای جنایتکارانه آتی اش علیه کردستان نخواهد توانست مردم نقاط دیگر را بدور ناسیونالیسم ارتجاعی متحد کند. واقعیت امروز آنست که با ورشکسته شدن رژیم در جنگ ایران و عراق، این ایدئولوژی نیز ورشکسته از آب درآمد و عقب افتاده ترین اقشار توده مردم فارس نیز به آن پوزخند خواهند زد. انفراد بیش از اندازه رژیم در میان مردم و اعتبار انقلابی خلق کرد که از همان ابتدا با سرسختی در مقابل رژیم جمهوری اسلامی ایستاد و خاری در چشم او بوده، جمهوری اسلامی را از سر دادن نعره های ارتجاعی شوونیستی ای چون: «بگیرید این کردها را که در جنگ میهنی و مقدس ما، آنطرف بودند» ناتوان میکند و نمیتواند بدور آن بسیج انجام دهد. با تمام این اوصاف ممکنست رژیم و اربابان او احساس کنند که آخرین نیر ترکش آنها عبارتست از سازمان دادن پورش همه جانبه در کردستان حتی با وجود ریسکهای فراوان.

جمهوری اسلامی در کردستان با مقاومت سختی روبرو خواهد شد. واقعیت آنست که در سایر نقاط ایران شکست انقلاب ایران تاثیرات منفعل کننده عمیقی بر ذهن توده مردم برجای گذاشته، و سنگینی شکست انقلاب مانع از آن میشود که بی محابا بصوف اول فعالیت انقلابی هجوم آورند؛ اما در کردستان چنین نبوده است و رژیم به این امر خوب واقف است. تشدید تضادهای ملی و طبقاتی اقشار بیشتر و بیشتری از مردم سراسر ایران و کردستان را به عرصه فعالیت انقلابی کشانده است.

زنگار رژیم و اکونومیسم

نفوذ عمیق خطوط رفمیستی و اکونومیستی بر ذهن بسیاری از مردم کردستان که تحت تاثیر نیروهای سیاسی بوده و توسط آنان بدین ترتیب پرورش سیاسی یافته اند محدودیتهای زیادی را در مبارزه انقلابی توده ها ایجاد کرده و خواهد کرد.

غلبه بینش و رفتار اقشار میانه و مرفه کرد بر این جنبش، مانع از آن میشود که انرژی انقلابی توده های زحمتکش برای يك مبارزه تعیین تکلیف و ناپای جان آزاد شود.

رژیم و اربابانش با براه انداختن کارزارهای خونین و سپس دادن امتیازاتی مانند (انصراف از انهدام و قتل عام دسته جمعی کردها) نخواهند توانست انقلاب را در این خطه بزانو درآورند، انقلاب در اینجا باید چرخشی کیفی کند. و این چرخش را باید پرولتاریای انترناسیونالیست سازمان دهد.

و نیمه پرولترها را (که تمایلات انقلابیشان نمیتواند فقط با تصویب یکدسته ستمگر بجای دسته دیگری از ستمگران برآورده شود، بلکه بجای این نیازمند پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین بر فئودالیسم، سرمایه داری بوروکرات و امپریالیسم است) نسپهد و نمیتواند بدهد.

نیروهای ناسیونالیست تلاش میکنند مبارزه انقلابی پرولتاریا و دهقانان را محدود کنند؛ آنها میگویند بضرر طبقات زحمتکش و مبارزه طبقاتی پرولتاریا توده ها را با ناسیونالیسم گرد تجمیع کنند. بگونه ای طنز آلود این امر فقط انقیاد ملت کرد در چنگال ستم ملی را طولانیتر ساخته است.

اجتناب ورزیدن از امر درهم آمیختن مبارزه مسلحانه با انقلاب ارضی، برای جلب مالکان فئودال در مبارزه علیه ستم ملی، فقط شور و شوق انقلابی دهقانان که نیروی عمده مبارزه مسلحانه هستند را پالین آورده است. آنهايي که امروز بر سر راه دهقانان فقیر در کار مصادره زمین یا هجوم به ابارهای خطه و کلاهی مالکان ارضی فئودال می ایستند، بعداً از کمبود پیشمرگه یا بملاطنگی آنها از درگیری با دشمن ناله سر میدهند. بدون هامن زند جسورانه به شور و اشتیاق انقلابی توده های وسیع مردم و انکاء به آن بمشابه - بقول مائو - «دژ پولیتهایی برای انقلاب» جنگ انقلابی نمیتواند با موفقیت به پیش برده شود. مائوتسه دون در مقابل کسانی که دهقانان و توده ها را متهم به «افراط» و «زیاده روی» در حرارت انقلابیشان میکنند، از خلایق و شور و شوق انقلابی توده ها دفاع کرد و گفت، «در جائیکه دو برخورد متضاد نسبت به پدیده ها با مردم وجود داشته باشد، ناگزیر دو نظر متضاد بظهور میرسد: «وحشتناک است!» و «بسیار خوبست». «پابرهنگان» و «پیشاهنگان انقلاب» - نمونه های زیادی از این مورد بدست میدهد.»

این نوان واقعی جنبش انقلابی در کردستان است و پرولتاریای انقلابی قادر است با درک درست از جوهر طبقاتی مسئله ملی و ترسیم دورنمای سیاسی بمراتب گسترده تر از اهداف محدود غالب بر این جنبش در دور مبارزه این سرزمین چرخش کیفی ایجاد نماید و با در پیش گرفتن استراتژی پیروزمند جنگ خلق، این توان را بنمایش در آورد.

در عصر ما، مسئله ملی دیگر مسئله داخلی یک کشور منفرد نبوده و تابع مسئله عمومی انقلاب جهانی پرولتاری می باشد. و در برخورد به آن راه حل های طبقاتی مختلفی به پیش گذارده میشود که فقط یکی میتواند مسئله را بنفع طبقه کارگر و تمامی ستمدیدگان حل کند.

اعمال ستم ملی، تحمیل ساختار ستم ملی بر اهالی، یک مسئله طبقاتی است. طبقات معینی از آن بهره میبرند و طبقه معینی است که بهیچوجه و ذره ای در آن منفعت ندارد و بینش و روش طبقاتی معینی است که میتواند آنرا حل کند. چگونگی پیشروی مبارزه علیه ستم ملی نابکنون، جوهر طبقاتی مسئله را روشن میکند. یعنی این مبارزات به دلیل رهبری طبقات معینی به شکل موجود تکوین یافته اند. محدودیتهای جنبش جاری منعکس کننده غلبه رهبری غیر پرولتاری بر این جنبش است. اعمال ستم ملی یک مسئله طبقاتی است و حل آن نیز باید متکی بر نیروهای طبقاتی باشد - متکی بر رهبری پرولتاریا و با نیروی عمده دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریای شهر و روستا. مبارزه سیاسی برای حقوق سیاسی (حق تعیین سرنوشت) مبارزه ای عادلانه است اما امروزه فقط در یک صورت بدست خواهد آمد و آنهم با پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین بر رهبری پرولتاریاست. مبارزه علیه ستم ملی باید توسط پرولتاریای انقلابی رهبری شده و در خدمت سرنگونی دولت طبقاتی حاکم و برقراری دولت دمکراتیک نوین طبقه کارگر به پیش برده شود. جنبشهای ملی عادلانه مرتباً سربلند خواهند کرد و حماسه های بیشمار خواهند آفرید، و الهامبخش ستمدیدگان جهان نیز خواهند گشت، اما فقط در این صورت است که به پیروزی خواهند رسید.

مهمترین معضل جنبش انقلابی کردستان در به پیروزی رساندن آن است. خطوط غالب بر آن منبسط از ایدئولوژی و علم رهائیبخش طبقه کارگر جهانی (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) نبوده و متکی بر آن نمیشاند. راه حل هایی که امروزه بر جنبش انقلابی کردستان غالب هستند در بهترین حالت توهم و خیالند. این «راه حلها» عمیقاً از بینش و روش پرولتاریای بین المللی بدورند و بشدت از تجارب پیروزمند آن محروم. بنابراین ره به پیروزی نخواهند برد.

نیروهای انقلابی مانند کومه له در این خطه جنگ قهرمانانه ای را به پیش

میبندند و بر پیکر رژیم ضربه وارد میآورند اما آنان فاقد خط سیاسی - ایدئولوژیک پرولتاری بوده و راه حلشان متکی بر علم کمونیسم نمیشاند. دید آنها از مسئله ملی، ساختار آن، و چگونگی حل آن متعلق به پرولتاریا نیست. در عصر امپریالیسم مسئله رهائی ملی بخشی از مسئله انقلاب پرولتاریائی است و با سرنگونی قهرآمیز دولت و استقرار دولت پرولتاری حل خواهد شد و جنگ رهائیبخش ملی نیز باید همین دورنمای سیاسی به پیش برده شود. اینگونه نیروها علیرغم قهرمانیهایشان قادر به حل مسئله ملی و مسلماً مسئله انقلاب نخواهند بود. ایدئولوژی آنان ایدئولوژی «مقاومت» میتواند باشد اما ایدئولوژی پیروزی محرومین نمیتواند باشد.

جنبش انقلابی کردستان نیازمند رهبری نیروی است که افق سیاسی محدود این جنبش را شکسته، و جرات جنگیدن برای پیروزی را میکند؛ نیازمند نیروی است که جرات اتخاذ راه پیروزی استثمار شوندهگان را بخود داده و توان سیاسی - ایدئولوژیک پیاده کردن آنرا دارد. راه پیروزی ما راهیست که توسط مائوتسه دون ترسیم شده. فقدان یک حزب کمونیست مائوتیست در این اوضاع که ضعف و استیصال دشمنان فرصتهای انقلابی بسایقه ای را در اختیار ما قرار داده، و پیچیدگی اوضاع خطرات فراوانی را در مقابل پای جنبش قرار میدهد، بشدت احساس میشود.

جنبش انقلابی کردستان نیازمند رهبری است که بتواند خط فاصل روشنی بین دوستان و دشمنان داخلی و خارجی انقلاب بکشد، مرتباً توده های ستمدیده را بقدرت تاریخساز خودشان و لزوم اتکاء بخود، آگاه کرده و آنان را با استراتژی پیروزمند جنگ خلق برای برقراری مناطق پیوند دهد. تنها چنین استراتژی ای قادر است ضربات نابود کننده بر نیروهای مسلح دشمن وارد آورد. و این هیچ نیست مگر یک رهبری پرولتاری.

«تاریخچه مبارزه انقلابی و ملی در کردستان، خود دلیل قاطعی است که بر لزوم رهبری پرولتاری، برای پیروزی مبارزه رهائیبخش گواهی میدهد. خیزشهای قدرتمند و همچنین شکستهای تلخی که خلق کرد در گذشته تجربه کرده، بهمراه اعمال مطرود آشکارا ضدانقلابی اخیر برخی از نیروها در آن خطه، احساس اشتیاق شدیدی را نسبت به سیاستها و ایدئولوژی واقعاً انقلابی در میان توده ها، حتی بشکل خودبخودی بیدار کرده است. فقط پرولتاریای آگاه و کمونیستهای انقلابی میتوانند با علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به این اشتیاق پاسخ گفته آنرا برآورده سازند و بدین ترتیب با رها ساختن توده ها آنچهان در آنها، هم از نظر سیاسی و هم نظامی، ظرفیت مبارزه جوشی را در ابعادی عظیم ایجاد کنند که بتوانند خطه کردستان را به یک منطقه پایگاهی سرخ غیر قابل سرکوب، برای انقلاب جهانی پرولتاریائی مبدل سازند.» (همانجا)

جنگ انقلابی

دهها سال است که جنگ انقلابی و شرایط عینی برای این جنگ در کردستان تداوم یافته است، اما خاصه اینک، حیاتی است که چنین جنگی قاطعانه و منطبق بر دانش نظامی و بینش پرولتاری انقلابی براه افتد؛ دانش نظامی و بینش انقلابی پرولتاری توسط خدماتی که مائوتسه دون بر پایه جمعبندی از تجارب سالهای دراز جنگ انقلابی در چین به انجام رسانده، غنا یافته است.

مائوتسه دون گفت: «جنگ عالیترین شکل مبارزه طبقاتی برای حل تضادها بین طبقات، ملل، دولتها یا گروههای سیاسی در زمانیهست که به مرحله مهمینی از تکامل رسیده اند. جنگ از زمان پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات وجود داشته است.» (مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین) بدین دلیل ارتشهایی که در مبارزه مسلحانه درگیرند، تمایلات و اهداف ایدئولوژیک و سیاسی عینی را در خود متمرکز میکنند - اهدافی که آنها را از همان ابتدا بطرف عمل میراند. پس این مسئله امری است اجتناب ناپذیر که اصول تشکیلاتی، ترکیب و ساختار یک ارتش پیشمزمه و راه و روش آن در پیشبرد جنگ و چگونگی مناسباتش با توده های وسیع، با متحدانش و دشمنانش اساساً توسط این شاخص تعیین خواهد گشت که آیا این ارتش پیشمزمه اساساً برای آن میجنگد که جامعه مبتنی بر نابرابری، ستم و استثمار را بنوعی حفظ کند یا اینکه برای نابودی تمام این اشکال و

آزاد شده ای) چندان غیر قابل درک نخواهد بود - بالاخره هرچه باشد خود آن خطوط سیاسی حاکم هم برنامه چسبیدن به توده ها را ندارند.

تمام این مسئله بطور تنگاتنگی با امور نظامی تداخل کرده و بر آن تاثیر میگذارد. بدون ساختمان و بسط مناطق آزاد شده راستین بمثابة مناطق پشت جبهه ای که از آنجا مبارزه مسلحانه میتواند حمایت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی کسب کند، و بدون بسیج کامل توده ها و آگاه کردن آنها از نظر سیاسی، امر «جلب دشمن به عمق سرزمینهای خودی» برای پیشبرد نبردها در جاییکه میتوان دشمن را از برتری تاکتیکی محروم ساخت، دست زدن به حملات ناگهانی، محاصره کردن و به تله انداختن دشمن و ضربه، امکان ناپذیر خواهد بود. تمام برتریهای نظامی پیشبرد جنگ خلق دیگر در دسترس پیشمزمه نخواهد بود. و بدین ترتیب گرایشاتی بظهور خواهد رسید مبنی بر اتکاء به تسلیحات مدرن و کمک از منابعی در بهترین حالت مشکوک؛ تکیه کردن به امپریالیستهای بیگانه و حتی سازش. همانگونه که مائو بعنوان یک ضرورت مطرح ساخت، «تو به روش خود بجنگ، و من به روش خود خواهم جنگید».

بدینین، شکست طلبی، پربها دادن به کارآیی جنگی دشمن، در جستجوی حمایت یک قدرت امپریالیستی بودن (که اینروزها اغلب شوروی موردنظر است)، بناگزیر پاخواهد گرفت. این سرنوشت شماری از نیروهای ناسیونالیست انقلابی سابق (حتی در پوشش شبه مارکسیستی) بوده است.

کننده شوونیسم فارس را در زیر قبای دولت و سلطنت طلبان و مجاهدین افشاء و طرد نمایند و حساب خونخوارانی را که بر ویرانه های کردستان کاخهای ستمگری خود را میسازند برسند.

انقلابیون سراسر جهان بالاخص انقلابیون کشورهای امپریالیستی باید به حمایت گسترده از جنبش انقلابی خلق کرد پرداخته و طبقات حاکم خود را که با مکیدن خون مردم منطقه و سایر ملل تحت ستم فریب گشته اند، بیرحمانه افشاء کنند. کمونیستهای این کشورها باید توده های پرولتر را عمیقاً با این درک لنینیستی که پروسه انقلاب پرولتری جهانی دارای دو مولفه انقلاب در کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه میباشد، تربیت کنند.

و کلام دیگری خطاب به پرولتاریای انقلابی: جنبش کردستان ((در مسرد طولانی و پیچیده خود بسی پختگی، تجارب گرانبهای بی حسابی را انباشت کرده و مصالح مادی لازم را در جهت دستیابی به شناختی عمیقتر از دشمنان آشکار و پنهان خویش و رهبر واقعی خود، یعنی پرولتاریای بین المللی کسب نموده است. اکنون تاریخ فرصتهای عظیمی را از خطه کردستان ارائه میدهد، این فرصتهای عظیمی برای پرولتاریاست تا یورش فلج کننده ای علیه امپریالیسم و ارتجاع سازمان دهد.)) (جهانی برای فتح، شماره ۵، کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ)

اتحادیه کمونیستهای ایران (سرمداران)

کمیته کردستان _____ ۱۳۶۷/۶/۳۱



سیاسی مارکسیستی صحیح)) (مسائل استراتژیک...).

بنابراین خدمات مالوتسه دون در زمینه جنگ انقلابی و استراتژی نظامی - که نمیتوان آنرا از خدمات وی در زمینه خط انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه (نو) مستعمره، و مشخصاً از تئوری انقلاب دمکراتیک نوین جدا کرد - بمثابة يك مجموعه واحد و لاینفک برای جنبش انقلابی در کردستان مناسبت داشته و حائز کمال اهمیت است. و بدون پرده پوشی و بی تعارف باید گفت که در میان پیشمرگان انقلابی در کردستان آنهایی که مسلح به آموزشهای مالوتسه دون در مورد امور سیاسی و نظامی نیستند - علیرغم سلاحی که بر دوش میکشند - را نمیتوان مسلح علیه امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و مرتجعین داخلی بحساب آورد.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تأکید دارد که ((...جنگ انقلابی و دیگر اشکال مبارزه انقلابی باید بمثابة مرهمه ای کلیدی برای تربیت توده های انقلابی به پیش برده شود؛ طوری که آنها بتوانند قدرت سیاسی و امر متحول ساختن جامعه را اعمال کنند.)) فقط چنین جهت گیری است که میتواند بر عمق و بُرد جنگ انقلابی افزوده، پایگاه اجتماعی و سیاسی آنرا تقویت کرده و بخشهای خلیجتری از توده ها را بدون فعالیت جنگی بکشاند. بخش بزرگی از مبارزه مسلحانه جاری در کردستان بدلیل رهبری نیروهای غیرپرولتری از کاستیهای جدی در این رابطه رنج میبرد. اعمال ارتشهای مزدور ارتجاعی حاضر در صحنه مثالهای منفی خوبی برای درس آموزی هستند.

و همه این واقیعات وظایف سنگینی را در مقابل پای نیروهای کمونیست انقلابی در کردستان میگذارد که بطور کلی عبارتست از تدارک بیشتر و کیفیتاً بیشتر برای سخن گفتن به زبان اسلحه و سازمان دادن توده های انقلابی در کردستان برای ((یورش عمومی)) علیه مسندهای قدرت ارتجاعی.

جدا از وظایف مقابل پای پرولتاریای انقلابی، یکسری وظایف عمومی در مقابل همه نیروهای انقلابی در این خطه قرار دارد: آنان باید با صراحت به توده های مردم بگویند که نه سازمان ملل و نه هیچ دولتی در این جهان حامی آنان نیست و همه از کوچک و بزرگ، پیر و جوان باید در مقابل سرکوب و دسیسه های امپریالیستها و مرتجعین بیاموزند که: خلق ما توان کافی برای دفاع از حقوق خود را دارد. سرزمین کردستان مردمی دارد که با تفنگ زاده شده و زندگی کرده اند و از تجارب خود بخوبی سود خواهند جست و اینکه ((قدرت از لوله تفنگ بیرون میآید)). ما آن پرولتر سیاهپوست زندانی در دخمه های آمریکا را ناامید نخواهیم کرد که نوشت:

((من بسیار دوست دارم بدانم که برادران و خواهران کردستانیم در نبردشان پیشروی میکنند و «بهترین نسخه هایشان را از گلوی تفنگ» بهنگام رزم سر میدهند و به نحولی که در پیش است آگاهند.)) (بئقل از جهانی برای فتح، شماره ۱۰، نامه يك زندانی در آمریکا به ج.ب.ف)

تمامی نیروهای انقلابی باید بدانند که اوضاع جهان در مجموع نفع انقلابیون است و کمپ امپریالیستها و مرتجعین جهان سبب در بحران و اختشاش است. همه انقلابیون کردستان باید اتحاد با نیروهای کمونیست انقلابی سراسر جهان را در پیش گرفته و بدین ترتیب جایگاه خود را در قبال کمیتهای مختلف در جهان - کمپ کمونیستهای انقلابی که امروزه هیچ دولتی ندارند در یکسو و کمپ امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و مرتجعین منطقه را که میخواهند جنبش کردستان را منفل کرده یا به اهرم رقابتهای خود بدل نمایند برملا نمایند؛ نیروهای رویزیونیست روسی را در این خطه که چهره کریه یکی از دشمنان عدار خلق کرد و تمامی کارگران و زحمتکشان و ملل تحت ستم جهان را آرایش کرده و به او خدمت میکنند، و نیز نیروهایی را که راه حلهائی مانند گرفتن خودمختاری از امپریالیستها و دول مرتجع را تبلیغ کرده و توهمات ارتجاعی را در میان توده ها میپراکنند افشاء کنند.

توده های انقلابی سایر نقاط ایران باید بدانند که به جنگ انقلابی در کردستان باید بمثابة جنگ تمام ستمدیدگان ایران با جمهوری اسلامی بنگرند و بر همین پایه عمل کنند. تمامی انقلابیون و بالاخص کمونیستها باید توده های انقلابی سایر نقاط را طوری تربیت کنند و بضدیت و مقابله با تهاجمات جمهوری اسلامی به کردستان برخیزند و بوی گند و مششز

نمایندگان آن میجنگد؛ تا جامعه را بسوی کمونیسم بمثابة بخشی از کار متحول ساختن تمام جهان هدایت نماید.

همانگونه که لنین خاطر نشان ساخت: ((فقط پرولتاریا میتواند هسته يك ارتش قدرتمند انقلابی را ایجاد نماید - قدرتمند هم در آرمانهایش، در نظم و انضباطش، در تشکیلاتش و تهمیناتش در مبارزه.)) مالوتسه دون با اتکاء به این درک لنین و تجربه حزب بلشویک، در جمعبندی از رشد و تکامل جنگ انقلابی چنین گفت: ((... در عصری که پرولتاریا در صحنه سیاسی بظهور رسیده، مسئولیت هدایت جنگ انقلابی چنین بطور اجتناب ناپذیری بر دوش حزب کمونیست چین قرار میگردد. در این عصر، هر جنگ انقلابی که فاقد رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست باشد، یا اینکه در ضدیت با آن قرار گیرد، مسلماً به شکست کشیده خواهد شد... بنابراین، پرولتاریا و حزب کمونیست هستند که میتوانند دهقانان و خرده بورژوازی شهری و بورژوازی را هدایت کنند؛ و میتوانند بر دید کوتاه بینانه دهقانان و خرده بورژوازی شهری... نوسانات و ناپیگیری بورژوازی فائق آیند - و میتوانند انقلاب را در جاده پیروزی هدایت نمایند.)) (مسائل استراتژی...)) اهمیت رهبری پرولتاریا بمثابة حیاتی ترین شرطی که امکان پیشبرد قاطعانه و تا به آخر جنگ انقلابی را فراهم میسازد نیز بطور برائی توسط مالوتسه دون در موزمگیری دیگری که بر ارتباط لاینفک امور سیاسی و نظامی تأکید میگذارد، بیان شد: ((جنگ انقلابی ما ثابت کرده است که ما همانقدر به يك خط نظامی مارکسیستی صحیح نیاز داریم که به يك خط

قاسملو، نگران زورق‌های شکسته خاور میانه

اینروزها آقای قاسملو در «صحنه بین‌المللی» خیلی فعال شده است؛ مصاحبه پشت‌مصاحبه! معمولاً برای آنکه سرویسهای خبری امپریالیستی نام شخصیت یا جریان سیاسی که در جنبشی معین اسم و رسمی دارد را بر سر زبانها اندازند، مبیایست یکی از دو حالت زیر پیش بیاید: یا قدرت آتش و حرکت پیروزمند آن جنبش، چنین انعکاسی را به رسانه‌های گروهی امپریالیستی تحمیل کرده باشد؛ و یا آن شخصیت یا جریان سیاسی به اعلام آشکار و پر سر و صدای تسلیم طلبی خویش و اشاعه نسخه‌های ضدانقلابی و سازشکارانه برای ملل و خلقهای ستمدیده برخاسته و خوراک تبلیغی مناسبی برای قدرتهای جهانی در جنگشان با جنبشها و انقلابات رهاشخص ملی بوجود آورده باشد. در مورد آقای قاسملو حالت دوم صدق میکند.

مصاحبه‌های اخیر برای آقای قاسملو و حزبشان بیشتر مصرف خارجی دارد تا داخلی. ایشان خود و حزبشان را در بازار بین‌المللی به مزایده گذاشته است. اعلام آشکار مقاصد حزب دمکرات بدان خاطر صورت میگیرد تا «خدای نکرده» کسی اشتباهاً این جریان و رهبرش را در ضدیت با امپریالیستها و مترجمین جهان تصور نکند. و البته سرهم کردن یک‌رشته دروغ هم لازم است تا اینان بتوانند جنسشان را آب کنند؛ دروغهایی از این قبیل که ۸۰٪ مردم کردستان حامی قاسملو و حزبش هستند! یکی از آخرین «آگهیهای مزایده» آقای قاسملو در هفته نامه ترک زبان «نشریه کردستان Kurdistan Press» در سوند به چاپ رسیده است. شماره‌های ۱۲ و ۱۳ این نشریه بتاریخ ششم و سیزدهم اکتبر ۱۹۸۸ حاوی مصاحبه‌ای است که خبرنگاری بنام «جین چکو» روز نهم سپتامبر با قاسملو در استکهلم انجام داده است.

شالوده فلسفی بحث قاسملو

«ما خودمختاری میخواهیم چون ما یک حزب رئالیست هستیم. اما در کردستان گروههایی هستند که استقلال و کردستان متحد میخواهند. اگر کسی به موقعیت ژئوپلیتیک کردستان آگاه باشد روشن میشود که این یک برخورد رئالیستی [واقع‌بینانه] نیست. زیرا استقلال یعنی اینکه مرزهای چهار دولت باید عوض شود و آنهم در کجا؟ در جایی مانند خاورمیانه!»

بر صناع این استدلال، بواسطه موقعیت ژئوپلیتیک کردستان، کردها محکومند ملتی تحت ستم باقی بمانند. تحت چنین «شرایط محتومی»، خط مشی سیاسی پیشنهادی از جانب قاسملو بقرار زیر است: استراتژی دستیابی به توافق با بورژوازی بین‌المللی، دول مترجع منطقه و حکام مترجع ایران، قاسملو با تعریف وارونه از موقعیت ژئوپلیتیک کردستان نقاط

ضعف امپریالیستها و مترجمین را قوت، و نقطه قدرت خلق کرد را ضعف جلوه میدهد. کردستان در محاسبات امپریالیستها و نوکران مترجع آنها، بخاطر استقرار و حفظ قدرتشان در خاورمیانه جایگاه برجسته‌ای را داراست و تمامی توطئه‌های ارتجاعی و اقدامات خونینی که توسط امپریالیستها و مزدوران بومیشان علیه نیروهای انقلابی در کردستان در پیش گرفته شده، خود نشاتگر ترس عمیق و ریشه دار آنان از بظهور رسیدن قدرت سیاسی سرخ در هر بخش کردستان است. آنها خوب میدانند خلق کرد بخوبی این ظرفیت را دارد که بمثابه بازیگری قدرتمند، نقشی حیاتی در آغاز و بسرانجام رساندن انقلابات پیروزمند در این منطقه توفانی جهان بازی کند. این تنها حقیقتی است که میتوان و میباید از واقعیات ژئوپلیتیک و تاریخی کردستان بیرون کشید؛ حقیقتی که عمیقاً با منافع طبقاتی امثال قاسملو در تضاد است. از اینرو است که او همه چیز را برعکس جلوه میدهد.

اما این اولین بار نیست که در کردستان کسی از کلمه رمز «واقع‌بینی» استفاده میکند و این امر مختص به جنبش کردستان هم نیست. این عبارت بارها و بارها پوشش خیانت‌های به آرمان انقلابی و رهائی ملی گشته و در جنبش کردستان و سایر جنبشهای ملی که تحت رهبری پرولتاریا قرار ندارد، مورد استفاده قرار گرفته است. رئالیسم اسم مستعار تسلیم طلبی است؛ اسم شیئی است که تسلیم طلبان با آن خود را به درگاه امپریالیسم و حکام مترجع معرفی میکنند تا اجازه عبور بگیرند. کلمه رئالیسم بیانیه حفظ وضع موجود است؛ بیانیه دمساز شدن با ستم ملی و طبقاتی است. از نظر قاسملو و هم‌قماشان وی، هر آنچه موجود است واقعی است و حقیقت نیز چیزی جز واقعیت موجود نیست. در نظر ایشان، انقلاب و تحول رادیکال بشدت فیرواقعی است! همانطور که لنین گفت، «بورژوازی [ملت تحت ستم] بیش از هر چیز به عملی بودن یک مطالبه علاقمند است و بهمین خاطر بدنای سیاست ثابت به توافق رسیدن با بورژوازی ملل دیگر» (حق ملل در تعیین سرنوشت - مجموعه آثار لنین، جلد دوم). رئالیسم آواز تسلیم طلبان رنگارنگ است. این تخم را ابتدا سوسیال‌دمکراسی امپریالیستی اروپا و سوسیال‌امپریالیستها در دهان جریانات بورژوازی موجود در جنبشهای ملی شکستند. «رئال پلیتیک» (سیاست واقع‌بینانه) تکیه کلام سوسیال‌دمکراتهای اروپائی بالاخص ویلی برانت است. قاسملو و امثالهم به نیابت از سوی استادان و قیمهای خود، در گوش مردم آواز رئالیسم میخوانند. مضمون این آواز کهنه «پایداری» نظم بردگی استعماری است؛ یعنی هیچکس نباید آرزوی چیزی واری آنچه بر این

جهان (و بقول قاسملو، بخصوص بر خاورمیانه) حاکم است را بکند. رئالیسم او از ستم ملی بر ملت کرد حمایت میکند. منافع طبقاتیش با نظم حاکم بر خاورمیانه همخوانی دارد - و ستم وارده بر ملت کرد و فلسطین بخشی لاینفک از این نظم است. تقاضای قاسملو اینست که کسی نظم موجود را برهم نزند. قاسملو میخواهد از نظر فلسفی راه تسلیم طلبی را در کردستان هموار کند؛ نه اینکه خود تا بحال تسلیم طلب نبوده است. بالعکس، ایشان تسلیم طلب کهنه کار این خطه است. او همواره برای تسلیم شدن جنگیده و خودش هم شرمی از ابراز آن ندارد.

قاسملو برای به توافق رسیدن با بورژوازی بین‌المللی، شالوده‌ای بسیار استراتژیک و واقع‌بینانه ریخته است: چطور میشود خط مرزهای حاصله از دو جنگ جهانی امپریالیستی را برهم زد؟ آنهم در خاورمیانه! این اظهارات شخصی است که ضدانقلابی بودن و خائن ملی بودن را یکجا - در خود جمع کرده است. قاسملو تقسیم کردستان را که نتیجه طرحهای تالانگرانه امپریالیستها بود، مقدس و خدشه‌ناپذیر می‌شمارد و مبارزاتی که مردم کردستان طی چند دهه گذشته در مصاف با این تالانگری برپا کرده‌اند را بیاد استهزاء میگیرد. نظرات سرپا ضدانقلابی قاسملو درست در نقطه مقابل دیدگاه پرولتاریای آگاه از مسئله مرزهای موجود قرار دارد. برای کمونیستها بود و نبود هیچ مرزی مقدس نیست. حفظ یک مرز با ترسیم مرزی دیگر جزء اصول کمونیستها محسوب نمیشود. اما دفاع نکردن از مرزهایی که بقوه جبر و بقیامت ستمکش شدن ملتی ایجاد گشته، جزء اصول دمکراتیک هر کمونیست و هر انقلابیست و باید باشد. از نقطه نظر تاریخی و ماتریالیستی، شاید ملتی ستمکش رهائی خویش را نه در چارچوب مرزهای ملی خود که در حیطه‌ای بسیار گسترده‌تر و غیر قابل پیش‌بینی بدست آورد. بطور مثال ممکن است ملت فلسطین با انقلابی که یکبارہ چند کشور همسایه اش را آزاد سازد به رهائی دست یابد و نه در چارچوب فلسطین. این امر را تاریخ و منافع پیشروی انقلاب در آن نقطه و در سطح جهانی تعیین خواهد نمود؛ آنچه مسلم است دفاع از مرزهایی که حاصل دو جنگ جهانی امپریالیستی است جزء مقدسات امپریالیستها بوده و مظهر دفاع از جهان ستم و استثمار آنان است.

رئالیسم قاسملو، رئالیسمی ارتجاعیست. چنین رئالیسمی بهیچوجه برای آن هشتاد درصدی که وی ادعا میکند پشتیبانش هستند، قابل قبول نیست! چراکه معنائی جز پذیرش و ابدی انگاشتن اوضاع نکبت‌باری که ملت کرد نسل اندر نسل با آن دست به گریبان بوده، ندارد. ستمدیدگان کرد فقط رئالیسم انقلابی را میتوانند درک کنند و بپذیرند؛ یعنی آنکه نظم

KURDISTAN PRESS

بخش‌هایی از مصاحبه با قاسملو

قاسملو: در آن زمان (۹ سال پیش) ما ۸۰٪ رای آوردیم. مردم از ما حمایت میکنند. و تهران به این واقفیت آگاهی دارد...

.... هدف استراتژیک حزب ما دموکراسی در ایران و خودمختاری برای کردستان است. ما خودمختاری میخواهیم چون یک حزب رئالیست هستیم. اما در کردستان گروه‌هایی هستند که استقلال و کردستان متحد میخواهند. اگر کسی به موقعیت ژئوپلیتیک کردستان آگاه باشد روشن میشود که این یک برخورد رئالیستی میباشد. چونکه استقلال یعنی اینکه مرزهای چهار دولت باید عوض شود و آنهم در کجا؟ در جایی مانند خاورمیانه! ما در اساسی حق تعیین سرنوشت ملل را قبول داریم. این در برگیرنده اشکال مختلف است. استقلال و فدراسیون اشکالی از آن میباشد. مبارزه ما منطبق بر شکل خودمختاری از آن است. در حال حاضر شعار ما در ایران خودمختاریست. و تکیه ما برای خودمختاری مبارزه میکنیم نمیکوئیم که کردها حق استقلال ندارند. بله دارند. اما سیاست حزب ما خودمختاریست و نه استقلال و مردم ما از این سیاست ما حمایت میکنند...

... ما آنجا که به اوضاع نظامی ما مربوط میشود، ما آنرا عوض کرده ایم. ۹ سال پیش تمام شهرهای کردستان ایران تحت کنترل ما بود. اکنون حزب ما جنگ پارتیزانی میکند. اهداف جنگ پارتیزانی روشن است. یکی از این اهداف عبارت از این است که رژیم ایران از کردستان بیرون برود و با ما مذاکره کند. ما همیشه اینرا گفته ایم که در درون چهارچوب موجود جمهوری اسلامی ایران، نه دموکراسی منطبق خواهد شد و نه خودمختاری. اما ما لازم میدانیم که بشناخه بخشی از جنگمان، با رژیم ایران هم حرف بزنیم. این جزء ضروریات است. ما میخواهیم که از این ضرورت استفاده کنیم. اگر رژیم ایران مایل است که با ما حرف بزند ما صحبت خواهیم کرد. اما فلسفه رژیم ایران منجر به دموکراسی و خودمختاری نمیشود. وقتی که من خودم یا خمینی حرف بزنم...

سوال: کی؟
قاسملو: قبل از انقلاب ایران. خمینی بمن گفت که دموکراسی و خودمختاری کلمانی خارجی هستند و گفت که ما همه مسلمان و برادریم... از آن موقع تا بحال ۱۶ هزار نفر کرد و ۱۵۰۰ پیشمرگه توسط رژیم کشته شده اند... ما از مرزهای ترکیه تا کرمانشاه حضور داریم.
(قاسملو مرتباً صحبت از «بعد از خمینی» میکند و بالاخره سوال کننده میبرد «چرا بعد از خمینی؟»)
قاسملو: خمینی سه ویژگی دارد: یکم رهبر انقلاب است و دوم آیت الله بزرگی است و سوم فلسفه اش اگر چه زیاد قدرتمند نیست اما بسیار تجربه دارد و آدم با درایتی است. اما فلسفه اش مال قرون وسطاست. بعد از خمینی هیچکس در ایران نیست که بتواند یک رهبر باشد... بطور رسمی منتظری باید جانشین او شود... روحانی قویترین مرد رژیم است اما او فقط حجت الاسلام است.

سوال: آیا پس از خمینی تغییری رخ خواهد داد؟
قاسملو: دو تئوری وجود دارد. یکی آنکه پس از خمینی جمهوری اسلامی درم خواهد شکست، اما این تئوری درست نیست. چونکه جمهوری اسلامی هنوز ذخیره دارد و تپه نشده است. برای همین راه برای تمییزاتی باز خواهد بود. تئوری دیگری میگوید که خمینی و جمهوری اسلامی تثبیت شده اند. خیر نشده اند. چونکه جمهوری اسلامی هیچکدام از مشکلات اقتصادی و سیاسی مردم را حل نکرده است...

را بر حسب منافع کلی پیشرفت انقلابی جهانی خواهند سنجید».

بنابراین واضح است کسانی که مخاطب هشدارهای قاسملو هستند، خیال انقلاب کردن و ایجاد شکاف در شبکه امپریالیستی منطقه نداشته و جریزه طبقاتی انجام چنین کاری را ندارند. این جریانات با موعظه های قاسملو مبنی بر ناممکن بودن انقلاب اساساً موافقت و اگر اختلافی باشد بر سر اینست که قاسملو هرگونه استفاده از شعار «کردستان بزرگ» را هم در استراتژی و هم در تاکتیک مخالف منافع کلیه امپریالیستها تشخیص داده و از زاویه ((به توافق رسیدن با بورژوازی ملل دیگر)) آنرا واقع بینانه نمیداند.

این نظرات جزئی از مباحث موجود در سطح احزاب بورژوا - فئودال کردستان میباشد. انتقاد قاسملو به احزاب فوق الذکر آنست که چرا در استفاده از تضادهای میان دولتهائی که کردستان میانشان تقسیم شده دچار «زیاده روی» میشوند و تقدس مرزهای منظم امپریالیستی در خاورمیانه را «کودکانه» و «شلخته وار» بهم میزنند و این اصل که باید مسئله خود را با دستیابی به توافق با بورژوازی ملت حاکم ((خودی)) حل نمود، خدشه دار میسازند. البته این احزاب نیز برای توجیه اتکاء به یک دولت ارتجاعی در مبارزه با دولت دیگر، نسخه رئالیستی خودشان را دارند. در محاسبات همه این احزاب آنچه جا ندارد، قدرت لایزال توده های کرد و مبارزه ایست که بیش از ۶ دهه علیه ستم ملی به پیش برده اند. جوهر مناظره موجود آنست که چه طریقی برای به توافق رسیدن با بورژوازی ملل دیگر «رئالیستی تر» است. در این جدل، یکی استدلال میکند که «ما در میان اعراب دوستی نداریم»، دیگری میگوید «اما به ایرانیها هم نمیشود اعتماد کرد؛ قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را فراموش نکنید»، «اما ترکها حالا حاضرند مسئله کردستان را در دستور روز بگذارند؛ شاید چیزی به کردها بدهند!» و پاسخ میشوند که «ولی آنکارا هرگز از ادعای ولایت عثمانی بر موصل دست برنداشته؛ پس چطور ممکن است چیزی به کردها بدهد و...». همه این جریانات مزید فقط در شرایط عدم تحقق حق تعیین سرنوشت طبقه کارگر در کردستان - یعنی رهبری مائوئیستهای انقلابی - است که اینگونه میدان پیدا کرده اند تا بر سر نحوه خیانت به حق تعیین سرنوشت ملی با هم بکوک و چانه بزنند.

قاسملو و طبقه کارگر
(گروه‌هایی هستند که اوضاع را درک نمیکنند و از کتابهای بسیار کوچک و روزنامه ها یکسری چیزها یاد گرفته اند و فکر میکنند مارکسیست - لنینیست هستند. اما اکثرشان کتابهای مارکس را نخوانده اند و به کردستان میآیند و خود را بعنوان نمایندگان طبقه کارگر معرفی میکنند.... ما هم خیلی دوست داریم که در کردستان ایران یک طبقه کارگر بوجود بیاید اما وجود ندارد»)

موجود - همان نظمی که قاسملو آنرا مقدس و خدشه ناپذیر قلمدادش میکند - برای ما چیزی جز حقارت و رنج و دریدری ندارد و هیچ حک و اصلاحی نمیتواند آنرا مقبول ما سازد؛ یعنی آنکه شورش علیه این نظم هر اندازه هم که دشواری بیزار آورد هزاران بار بهتر از تحمل کردن وضع موجود است. همین رئالیسم انقلابی به همراه رئالیسم انقلابی که مفهوم آزادی زندگی عاری از ستم و ایمان به امکان تحقق آنرا داشتن است، نیروی محرکه نبرد جهت رهائی ملی را طی سالهای طولانی برای مردم کردستان فراهم کرده است. قاسملو در پی دهن هردوی اینهاست تا بمقاصد طبقاتی خویش دست یابد.

قاسملو بدرستی فهمیده که حل مسئله کردستان - که چیزی جز کسب حق تعیین سرنوشت نیست - معادل است با برهم زدن نظم حاکم بر منطقه؛ و خط مرزهای موجود نیز جزء ارکان این نظم بحساب میآید. او در همینجا بطور غیر مستقیم به گروه‌هایی که شعار «کردستان بزرگ» را مطرح میکنند انتقاد کرده و برای «مجامع بین المللی» روشن میکند که بهر حالت استفاده از این شعار را مجاز نمیداند. احتمالاً روی سخن وی با گروه‌هایی مانند اتحادیه میهنی و پ.ک.کا. است. اما همانگونه که «جهانی برای فتح، شماره ۵» مطرح نمود: سازمانهای گوناگون فاسیونالیست کرد برحسب سوجدستی از شعارهای رهائی ملی برای فریب کارگران، شعار «کردستان بزرگ» را پیش گذارده اند. بعضی اوقات این شعار بعنوان توجیه عدم برپائی یک مبارزه رزمنده جهت سرنگونی حکومت ارتجاعی که ابزار ستم ملی در همان کشور است مورد استفاده قرار گرفته شده. لازمه استقرار «کردستان بزرگ»، سرنگون کردن چند دولت ارتجاعی (اگر نه همه) است که خطه کردستان را تقسیم کرده اند. بعلاوه ظهور یک «کردستان بزرگ» بهیچوجه واقعه ای بی اهمیت در منطقه و بطور کلی در جهان نخواهد بود. این امر دگرگونی عظیمی را بهمراه آورده و بدین ترتیب موجب ترک برداشتن بافت سیاسی ملی و بین المللی در منطقه خواهد شد.

مسئلاً تمام این فاکتورها باید در «تحلیل واقع بینانه» نیروهای بورژوازی کرد وارد شده و «هن» «واقع گرائی» آنها خطور کرده باشد و منظور این نیروها از شعار «کردستان بزرگ» مسلماً دربرگیرنده هدف ایجاد بزرگترین شکاف ممکن در شبکه امپریالیستی منطقه نیست. همانطور که لنین اظهار کرد: «بورژوازی بیش از هر چیز به (عملی بودن) یک مطالبه علاقمند است و بنابراین بدنیال سیاست ثابت به توافق رسیدن با بورژوازی ملل دیگر...».

جهانی برای فتح در ادامه به برخورد کمونیستها به دورنمای ظهور یک کردستان واحد با دولت ملی خویش میپردازد: «اگر از میان بیخ و خمهای مبارزه و حدت یابی تضادها در منطقه و جهان دورنمای استقرار یک دولت کرد مشتمل بر مناطق کرد کشورهای مختلف بوجود آید کمونیستها مناسب بودن ایجاد چنین دولتی

قاسملو اصرار دارد که در کردستان طبقات وجود ندارد و همه یک عشیره ملی هستند! او منکر وجود طبقه کارگر در کردستان میشود، بقیه در صفحه ۲۰

فاسلمو...

ولی حتی طبقات حاکم در کشورهای منطقه و بورژوازی امپریالیستی هم به این حرف خواهند خندید؛ چراکه خوب میدانند با کارگران چه کرده‌اند. کارگران کرده‌اند تنها از آذربایجان نابند رهباس، بلکه در بسیاری از کشورهای اروپا (عمدتاً کردهای مهاجر از ترکیه) پراکنده‌اند. اصرار فاسلمو بر عدم وجود طبقه کارگر، روشی است مخصوص به وی و بورژوا - فئودالهایی نظیر او برای نفی حق تعیین سرنوشت طبقه کارگر - یعنی رهبری طبقه کارگر در انقلاب و حاکمیتش بعد از انقلاب. این عین همان روشی است که دولت فاشیستی ترکیه در نفی حق تعیین سرنوشت ملت کرد بکار میبرد و بطور کلی وجود ملتی بنام کرد را در ترکیه منکر شده، کردها را ترکهای کوه نشینی که زبان مادریشان (ترکی) را فراموش کرده‌اند میخواند؛ یا همچون رژیم مستبد اسلامی که از ملت کرد بعنوان یکی از «اقوام» ایرانی یاد میکند. فاسلمو حتی سعی نمیکند روش بورژوازی مدرن را برای منزوی کردن طبقه کارگر و نمایندگان سیاسییش فراگیرد که نه تنها بر موجودیت طبقه کارگر صحنه میگذارد، بلکه گاهی اوقات نیز خود را نماینده طبقه کارگر معرفی میکند؛ لیکن فعلاً نه سموم اکونومیستی و لیبرال - رفرمیستی را در میان کارگران اشاعه میدهد تا بدین سان به هدف انزوی طبقه کارگر دست یابد. اما علیرغم اینگونه تلاشها و جد و جهد مذبوحانه و مضحک امثال فاسلمو و رواج خرافه‌های ناسیونالیستی از جانب او و حزبش برای دفن مسئله حق تعیین سرنوشت طبقه کارگر، تضادهای طبقاتی در کردستان تشدید یافته و عرصه مبارزه در این خطه قطبی تر گشته و علم و ایدئولوژی طبقه کارگر توسط کمونیستها بیش از پیش اشاعه مییابد. این گرایش قدرتمند و بالنده سد ناشدنی است. لنین گفت: «در مسئله حق تعیین سرنوشت خویش نیز مانند هر مسئله دیگر آنچه قبل از همه و بیش از همه مورد توجه ماست حق پرولتاریا در تعیین سرنوشت خویش درون ملتهاست». توده‌های کارگر و دهقان کرد این آموزه لنین را بیشتر و بیشتر فراخواهند گرفت. آری، همانطور که در مورد سایر ملل تحت ستم نیز مطرح است، در کردستان نیز دو حق تعیین سرنوشت وجود دارد؛ یکی حق تعیین سرنوشت ملی و دیگری حق تعیین سرنوشت طبقه کارگر؛ بدین معنا که طبقه کارگر در عین دفاع از مبارزه هر قشر و طبقه‌ای در کردستان علیه ستم ملی، راه روش خود را برای حل مسئله ملی دارد و با تمام قوا تلاش میکند اقشار و طبقات زحمتکش (که اغلب بواسطه توهنات ناسیونالیستی و وجود مشکلی مشترک بنام ستم ملی، بسمت رهبری پرولتاریا و حتی بورژوا - فئودالی گرایش مییابند) را از زیر نفوذ رهبری غیر در کردستان بیرون کند و مبارزه علیه ستم ملی را بشناهد بپوشه‌ای در خدمت انقلاب دمکراتیک نوین هدایت کند. تحقق حق تعیین سرنوشت ملی منوط است به تحقق حق تعیین سرنوشت طبقه کارگر و بعبارت دیگر، رهائی

ملی در گرو پیروزی طبقه کارگر است و بس. علت اصلی شکست مبارزه ملی در کردستان تاکنون نه آنطور که فاسلمو ادعا میکند «موقعیت ژئوپلیتیکی کردستان»، بلکه دقیقاً عبارت بوده از دفن جوهر طبقاتی مسئله ملی و تبعیت جنبش طبقاتی از جنبش ملن. مبارزه میان طبقه کارگر و بورژوازی ملت ستمکش بر سر آنست که اولی در پی آشکار ساختن و برجسته کردن جوهر طبقاتی مسئله (ماهیت ستم ملی، نشان دادن راه واقعی رهائی و آن نیروهای طبقاتی که میتوانند موجب این رهائی گردند)، و بالنتیجه تابع کردن حل «مشکل عمومی» - ستم ملی - به حل مشکل طبقاتی مییابند. بطور خلاصه طبقه کارگر دنبال آنست که جنبش ملی تحت رهبریش و در خدمت برقراری دیکتاتوری کارگران و دهقانان به پیش رود. و دومی -

رنالیسم اسم مستعار تسلیم طلبی است؛ اسم ششی است که تسلیم طلبان با آن خود را به درگاه امپریالیسم و حکام مرتجع معرفی میکنند تا اجازه عبور بگیرند. کلمه رنالیسم بیانیه حفظ وضع موجود است؛ بیانیه دمساز شدن با ستم ملی و طبقاتی است. از نظر فاسلمو و هم قماشان وی، هر آنچه موجود است واقعی است و حقیقت نیز چیزی جز واقعیت موجود نیست.

نظمی که فاسلمو آنرا مقدس و خدشه ناپذیر قلمدادش میکند - برای ما چیزی جز حقارت و رنج و دربدری ندارد و هیچ حک و اصلاحی نمیتواند آنرا مقبول ما سازد؛ یعنی آنکه شورش علیه این نظم هر اندازه هم که دشواری بیار آورد هزاران بار بهتر از تحمل کردن وضع موجود است. همین رنالیسم انقلابی بهمراه رمانتیسم انقلابی که بمفهوم آرزوی زندگی عاری از ستم را داشتن است، نیروی محرکه نبرد در راه رهائی ملی را طی سالهای طولانی برای مردم کردستان فراهم آورده است. فاسلمو در پی دفن هر دوی اینهاست تا بحقاصد طبقاتی خویش دست یابد.

بورژوازی - تلاش دارد که با عوامفریبیهای ناسیونالیستی جوهر طبقاتی مسئله ملی را ببوشاند و کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان را با انگیزه «حل مشکل عمومی» بزیر نفوذ خود بکشاند.

فاسلمو، حق تعیین سرنوشت و دو شعار دمکراسی و خودمختاری «اما حق تعیین سرنوشت ملل را قبول داریم. این دربرگیرنده اشکال مختلف است. استقلال و فدراسیون اشکالی از آن میباشند. مبارزه ما منطبق بر شکل خودمختاری از آنست. وقتیکه ما برای خودمختاری مبارزه میکنیم نمیگوئیم که کردها حق استقلال ندارند. بده دارند. اما سیاست حزب ما خودمختاری است و نه استقلال و مردم ما از این سیاست ما حمایت میکنند».

فاسلمو بدون شک میدانند که حق تعیین سرنوشت یعنی حق تشکیل یک دولت جداگانه؛ بنابراین دروغ میگوید وقتیکه خود را «در اساس» موافق این حق معرفی میکند. او خوب میدانند که «خودمختاری»، «خودمختاری قسمی» و «خودمختاری فرهنگی» هیچکدام معادل با حق تعیین سرنوشت نیست؛ اما برای حفظ نقاب فریبکارانه اش مجبور به

ملاکین و بورژوازی يك ملت بوجود آمده‌اند» را اثبات نماید، مایه تعجب نیست. اینکه فاسلمو عضوی از ملت ستمکش کرد است اما با فرمانروائی طبقات حاکم ملت ستمگر دمساز میشود اثبات مجدد حقیقتی دیگر است: مسئله ملی در جوهر خود مسئله طبقاتیست؛ یعنی اینکه مبارزه برای رهائی ملی در عصر امپریالیسم فقط تحت رهبری طبقه کارگر و اتحاد با نیروی دهقانان و استقرار دولت دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان - پیروزی میرسد. در غیر اینصورت این مبارزه هربار در میانه راه متوقف شده و زخم خیانت اقشار مختلف پرولتاریا و فئودالی درون ملت ستمکش را بر پیکر خویش متحمل خواهد شد.

«در حال حاضر شمار ما در ایران خودمختاری است... نمیگوئیم که کردها حق استقلال ندارند... اما سیاست حزب ما خودمختاری است... در اساس ما حق تعیین سرنوشت ملل را قبول داریم. این دربرگیرنده اشکال مختلف است. استقلال و فدراسیون اشکالی از آن میباشند. مبارزه ما منطبق بر شکل خودمختاری از آن است... ما میخواهیم کردی حرف بزنیم و در کردستان خودمان امورمان را بچرخانیم. این درخواست زیادی نیست و خیلی کم است...»

KURDISTAN PRESS

بخش‌هایی از مصاحبه با قاسملو

...حزب ما متواضع و واقع بین میباشد. کردستان فقط ۷٪ ایران است. یعنی اینکه ما به تهنائی نمیتوانیم آنترناتیوی باشیم. ما متعقیمی لازم داریم. یعنی ما باید متفق پیدا کنیم. از آنجائی که هدف ما دموکراسی و خودمختاری است نیازمند متفق دموکرات هستیم. در حال حاضر در ایران متفق های دموکرات بچشم دیده نمیشود. نیروهای دیگر هستند. برخی در خارج هستند. برخی شخصیتها نیز هستند. اما بنظر من متفق های دموکرات از درون آیزویونی که بی از مرگ خمینی شکل خواهد گرفت برخوردار هستند. مضافاً اینکه يك ائتلاف دموکراتیک متحد بوجوه دیگر خواهد آمد. و این ائتلاف میتواند يك حکومت دموکراتیک را در ایران بعقدت برساند....

سئوال: عوامل منت و منفی برای جنبش کردستان چیستند؟

قاسملو: ما از تمام شدن جنگ نمیترسیم. چون ما صلح میخواهیم. رژیم ایران از صلح میترسد. تمام فلسفه این رژیم جنگ است. و اکنون حوضی این فلسفه را ریزر پا گذاشته. به این دلیل است که صلح فرصتهای بزرگی برای ما باز خواهد کرد. اما کسانی هستند که ضد اینرا میگویند و معتقدند که شرایط در دوره آتی برای ما مشکلفتر خواهد شد.... دو وظیفه بر روی دوش جنبش کردستان است. یکم: خود را بمنابۀ يك فاکتور مستقل ارائه دهد. مثلاً تمام جهان باید ببیند که جنبش کردستان در ایران يك جنبش مستقل است و وابسته به عراق نیست. دوم: مسئله کردها را در سطح بین المللی مطرح کند. اکنون من میگویم که ما خودمختاری میخواهیم. آنگاه آنها میگویند این مسئله خارجی نیست بلکه داخلی است. من میگویم که ما میخواهیم کردی حرف بزنیم و در کردستان خودمان امورمان را بچرخانیم. این درخواست زیادی نیست و خیلی کم است. و تکیه من این چیزها را به يك دپلمات اروپائی یا ژورنالیست میگویم نموجب میکند و میگویند که یعنی شما دهسال برای همین جنگیده اید؟....

سئوال: برخی میگویند که مسئله کردستان مرتبط است با يك طرح بین المللی مثلاً دادن خودمختاری مرهنگی به کردها در کشورهایی که هستند. نظر شما چیست؟
قاسملو: متقدم که این مسئله از موقعیت ژئوپلیسیک کردستان برمیخیزد. چرا که همه ما در يك دولت زندگی نمیکیم و در چهار دولت تکه تکه شده ایم.... غرب کمک نمیکند... اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی کمک نمیکند! سوریه و عراق روابط خوبی با کشورهای سوسیالیستی دارند. برای همین کشورهای سوسیالیستی میخوانند که روابطشان با اینها بهم نخورد. در مورد دوی غرب هم همینطور است. دوی غرب خیلی تروتمند هستند و ما دنیا روابط مهمی دارند و جهان آنها را به ما ترجیح میدهد. بهمین دلیل ما صلح هستیم. و مثلاً اگر ما در افغانستان صد شوروی بودیم آمریکا کمک میکرد، و یا اگر در نیکاراگوئه علیه آمریکا میجنگیدیم، شوروی کمک میکرد. از آنجائیکه علیه هیچکدام نمیجنگیم هیچکس ما کمک نمیکند. این از موقعیت ژئوپلیسیک ما برمیخیزد. مردم کردستان باید با دقت این نکته را تحلیل کرده و تصمیم گیری کنند. بهر حالت بلند کردی شعارهای بزرگ راحت است اما مسئله این است که چگونه باید آن را متحقق کرد. من همیشه این مثال را زده ام. هفت سال پیش وقتی که من به اسلو رستم دانشجویان ترک مرا به محل اجمنشان دعوت کرده بودند و يك شمار روی دیوار زده بودند: «زنده باد کردستان مستقل متحد سوسیالیست». آنها نظر مرا پرسیدند. گفتم

اما از نقطه نظر پرولتاریا، خودمختاری «اصل عمومی و جامع دولت دموکراتیکی است که از لحاظ ملی رنگارنگ بوده و اختلاف شرایط جغرافیائی و غیره در آن شدید است» (لنین؛ درباره حق تعیین سرنوشت ملل). در عصر امپریالیسم چنین حکومت دموکراتیکی فقط دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان برهبری طبقه کارگر و حزبش است. خودمختاری حقیقی بدون چنین دولتی امکان پذیر نیست. فقط حکومتی را میتوان در ارتباط با مسئله ملی دموکراتیک دانست که حق تعیین سرنوشت - حق جدائی و تشکیل دولت ملی - را برای ملت ستمکش برسمیت بشناسد؛ و این در ایران فقط میتواند حکومت دموکراتیک نوین باشد. بنابراین تنها مبارزه پیگیر برای حق تعیین سرنوشت و خودمختاری آن مبارزه ای است که به برقراری چنین دولتی همت گمارد؛ آزادی کامل همه ملیتها منوط به پیروزی طبقه کارگر است.

از نقطه نظر پرولتاریا، دموکراسی یعنی شرکت گسترده و عمیق طبقات تحت ستم در اداره تمامی امور جامعه از عرصه های سیاسی و تمام روینا گرفته تا صحنه اقتصادی. دموکراسی پرولتوری برای کردستان، یعنی شرکت گسترده و عمیق توده ها در حل مسئله طبقاتی و ملی، یعنی حل مسئله بطریق انقلابی و به نیروی توده ها. وقتی پرولتاریا از دموکراسی صحبت میکند، بیدار نمودن اعضاء طبقه خویش، دهقانان، زنان و ملل ستمدیده نسبت به موقعیت ستم و استثمار موجود و درگیر ساختنشون در مبارزه ریشه ای با این نظام را مد نظر دارد. در کردستان این دموکراسی در شکل حکومت انقلابی توده ها که از دل جنگ تعیین سرنوشت طبقاتی و ملی زاده خواهد شد، تبلور مییابد. دموکراسی در مورد مسئله ملی - بقول لنین - یعنی «تسلیم و ترویج روزمره علیه هر گونه امتیازات دولتی و ملی، و بر له حق و آنها حق متساوی کلیه ملل در تشکیل دولت ملی خویش». هر تفسیر دیگری از دموکراسی در این باب، «نه تنها بضع پرولتاری و بلکه همچنین بضع فئودالها و حکومت مطلقه ملت ستمگر» میباشد. دموکراسی پرولتوری یعنی دیکتاتوری پرولتاریا؛ برای طبقه کارگر دموکراسی یعنی حق حاکمیت طبقه کارگر؛ برای ملل تحت ستم دموکراسی یعنی حق تشکیل دولت ملی خود؛ برای دهقانان فقیر و بی زمین یعنی حق مالکیت بر زمین؛ برای زنان یعنی حق برابری با مردان در همه امور؛ بطور کلی و به يك کلام، یعنی شرکت آگاهانه توده های تحت ستم و استثمار در دگرگون ساختن انقلابی جامعه و جهان. روشن است که قاسملو و طبقه ای که نمایندگش را میکند، بهیچوجه به این دموکراسی تن نخواهند داد و يك لحظه از ضدیت و خصومت با آن و صانعت از تحقق آن دست نخواهند کشید.

قاسملوی «استقلال طلب»

«دو وظیفه بر دوش جنبش کردستان قرار

نیروهای سیاسی گوناگون با بینشهای طبقاتی متفاوت از دو واژه خودمختاری و دموکراسی استفاده میکنند اما مسلماً مضمونی یکسان از این کلمات را مدنظر ندارند. میخواهید منظور قاسملو از مقوله دموکراسی را بطور نمونه وار ببینید، به توصیفات وی در مورد حکومت فاشیستی ترکیه رجوع کنید: «در میان این کشورها ترکیه نسبتاً دموکراتیک تر است. و فرصتهای قانونی زیاد است. لازم است که از این فرصتها استفاده شود. در ایران و عراق از این فرصتها تپست.»

بنابراین منظور امثال قاسملو از دموکراسی روشن است. روی سخن او با بورژوازی ملت ستمگر است و بهمین خاطر هم «دموکراسی برای ایران» را مطرح میکند. منظور وی از دموکراسی آنست که حکومت از انحصار يك باند یا يك جناح از طبقات ارتجاعی خارج شود؛ بعبارت دیگر حکومت از ائتلاف گسترده تری از طبقات ستمگر و استثمارگر ایران تشکیل شود و حزب ایشان هم بمنابۀ نماینده کمپرادور - فئودالهای کردستان - حداقل بشکل عضویت در مجلس بورژوازی - در حکومت شرکت نماید و این یعنی «خودمختاری»؛ وقتی قاسملو از نبود دموکراسی گلگ میکند منظورش نبود دموکراسی در بن طبقات ستمگر و استثمارگر است و اینکه اقشاری معین از آن نسبت به سایر اقشار طبقات ارتجاعی برخورداری انحصارگرانه دارند. قاسملو وقتی از خودمختاری حرف میزند بدنبال تخفیف این انحصار بسود کمپرادور - فئودالهای کردستان است. او میگوید خواهان آنست که «در کردستان خودمان امورمان را بچرخانیم»؛ بدین معنا که مسئولیت حفاظت از نظم موجود و قانون ستم و استثمار در کردستان را از رژیم میخواهد تا سهم بیشتری از استثمار کارگران و دهقانان کرد و بخشی از امتیازات طبقات حاکمه در ایران را به طبقه خویش اختصاص دهد. او حتی بدنبال اتوپیهای بورژوازی ملی کرد مبسوط بر حق انحصاری استثمار کارگران و دهقانان کرد نیست؛ او فقط شراکت در دیکتاتوری طبقات ارتجاعی را میخواهد و بقول خودش این خواست که «چیزی نیست». دموکراسی قاسملو معادل با اعمال دیکتاتوری طبقاتی بر ستمدیدگان و استثمار شوندگان جامعه است.

وقتی نیروهای کمپرادور - فئودال کردستان صحبت از خودمختاری میکنند و آنرا بصورت «قسمی»، «فرهنگی»، «اصیل» و غیره درجه بندی میکنند در واقع به درجه شراکت مورد نظر خود در قدرت دولتی اشاره دارند. بنابراین خودمختاری از نظر قاسملو عبارتست از بوحثت رسیدن حزب و معدودی از ملاکین بورژواهای بزرگ کردستان با بورژوازی حاکم و بهره مند شدن از امتیازات دستگاه بوروکراتیک دولتی موجود. بزعم قاسملو اگر ایشان والی کردستان شود، ملت گرد به رهائی دست مییابد. بورژوازی همیشه میکوشد تحقق منافع سیاسی خود را بمنابۀ شرایط رهائی توده ها به آنها حفته کند.

دارد. یکم، خود را بمنابۀ يك فاکتور مستقل ارائه دهد. مثلاً تمام جهان باید ببیند که جنبش کردستان در ایران يك جنبش مستقل است و وابسته به عراق نیست. دوم، مسئله کردها را در سطح بین المللی مطرح کند.)) بقیه در صفحه ۲۲

خواننده در نظر اول ممکن است فکر کند که قاسملو «استقلال طلب» شده است و اصل اتکاء بخود را برای جنبش کردستان تبلیغ میکند. اما او خودش خیلی زود این سوء تفاهم را برطرف میکند:

«غرب کمک نمیکند!... اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی کمک نمیکند! سوریه و عراق روابط خوبی با کشورهای سوسیالیستی دارند. برای همین کشورهای سوسیالیستی نمیخواهند این روابط بهم بخورد... دول عرب خیلی ثروتمند هستند و با دنیا روابط مهمی دارند. و جهان آنها را بما ترجیح میدهد... مثلاً اگر ما در افغانستان ضد شوروی بودیم آمریکا کمک میکرد، و با اگر در نیکاراگوآ علیه آمریکا میجنگیدیم، شوروی کمک میکرد...»

قاسملو صریحاً اعلام میکند که حاضر است در هر یک از ارتشهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی نامتویسی کرده و جنبش کردستان را بازبچه دست قدرتی سازد که قیمت بالاتری میپردازد. شکایت قاسملو از آنست که بازار بین المللی چندان مساعد حال وی نیست. تدبیر این دلال کهنه کار برای بدست آوردن مشتریان قدرتمند جهانی آنست که زیاد نباید صحنه را «شلوغ» کرد و بدینال این یا آن امتیاز، از حیظه اصلی (لزوم به توافق رسیدن با بورژوازی

ستمگر «خودی») خارج شد و «تقدس» مرزهای بین المللی را بهم زد. تمام تاکید قاسملو بروی لزوم «استقلال جنبش کردستان» از اینجا آب میخورد؛ روی سخن وی عمدتاً با اتحادیه میهنی است؛ نه بدان معنا که پلاتفرم طالبانی از قاسملو رادیکالتر است. خیر! قاسملو میگوید که نیروهای بورژوا - فئودال کردستان باید مسئله خود را در چارچوب همان کشوری که «تستشان شده»، «حل» کنند و پلاتفرم تسلیم طلبانه خود را در چارچوب مرزهای ترسیم شده در قرارداد مقدس «لوزان» به پیش برند؛ وقتی قاسملو صحبت از «سطح بین المللی» میکند منظورش آنست که مسئله کردستان، صد البته، باید تحت نظارت قدرتهای امپریالیستی و در هماهنگی با قدرتهای بین المللی «حل» شود. قاسملو میگوید اگر دنبال

پشتیبان میگردید بهتر است يك راست از میان امپریالیستها قیمی پیدا کنید تا از مراحض برخوردار گردید. اما برای اینکار نخست باید با صدای بلند به بورژوازی بین المللی اعلام وفاداری کنید؛ و سپس بدون آنکه دچار «زیاده خواهی» شوید، توقعات «معقول» و «ناچیز» خود را مطرح سازید. قاسملو میگوید: «ما میخواهیم کردی حرف بزنیم و در کردستان خودمان امورمان را بچرخانیم. این درخواست زیادی نیست و خیلی کم است. وقتی که من اینها را به يك دیپلمات اروپائی یا يك ژورنالیست میگویم تعجب میکنند و میگویند یعنی شما دهسال برای همین جنگیده اید؟» حتی امپریالیستها هم از قاسملو در حیرتند!

«اسلاف» قاسملو

قاسملو سالها بدروغ خود را وارث قاضی محمد و جمهوری مهاباد اعلام کرد تا پشتیبانی توده ای و نفوذی در بین مردم کردستان، و ارتشی برای خود دست و پا کند. اما حالا او صلاح را در آن دیده که هر چه زودتر خودش را از این میراث خلاص کند:

«میخواهم به نکته ای در تاریخمان اشاره کنم. پدران ما در سیاست همه چیز را بصورت سیاه یا سفید میدیدند. در سیاست سیاه و سفید وجود ندارد. در سیاست آدم چیزی بدست میآورد و سپس کار میکند تا چیزی دیگر بدست بیاورد.» قاسملو به اطلاع محافل بین المللی میرساند که بهیچوجه سیاست «اسلافش» مبنی بر مبارزه جهت حق تعیین سرنوشت کردها را واقع بیمانه نمیداند. و اگر حزب دمکرات کردستان قاضی محمد زمانی از موقعیت بحران جهانی امپریالیستها و گشایشهایی که جنگ جهانی دوم در نتیجه شل شدن زنجیر سلطه بورژوازی بین

جمهوری مهاباد فراخوانی تاریخی است که نشان میدهد چگونه هر جنبش انقلابی در عصر امپریالیسم اگر از رهبری طبقه کارگر و حزب پیشاهنگش محروم باشد، نهایتاً محکوم به شکست است.

و اما در مورد پدران واقعی آقای قاسملو. برای شناخت از شجره ایشان بهتر است به یکی از استاد تاریخی خطه کردستان رجوع کنیم. این سند مسئله را خودبخود برای خواننده روشن میکند و «علامات مشخصه»، «گروه خون»، و «شکل و شمایی» را در گذشته بما ارائه میدهد که هر تفسیری را غیر لازم میسازد. این سند، نامه شیخ محمود برزنجی است که بدستور بریتانیا در منطقه ای که بعدها کردستان عراق شد، اعلام استقلال نمود. شیخ ناصرده در نامه مورخه نوامبر ۱۹۱۸ (۷۰ سال پیش) - که در عین حال امضاء چهل نفر از رؤسای فئودال طوایف را در جوف خود داشت - خوشخدمتی خویش به کارگزار سیاسی بریتانیا در بین النهرین را

از نقطه نظر پرولتاریا، دمکراسی یعنی شرکت گسترده و عمیق طبقات تحت ستم در اداره تمامی امور جامعه از عرصه های سیاسی و تمام روبنا گرفته تا صحنه اقتصادی. دمکراسی پرولتاری برای کردستان، یعنی شرکت گسترده و عمیق توده ها در حل مسئله طبقاتی و ملی، یعنی حل مسئله بطریق انقلابی و به نیروی توده ها. وقتی پرولتاریا از دمکراسی صحبت میکند، بیدار نمودن اعضاء طبقه خویش، دهقانان، زنان و ملل ستمدیده نسبت به موقعیت ستم و استثمار موجود و درگیر ساختنش در مبارزه ریشه ای با این نظام را مد نظر دارد. در کردستان این دمکراسی در شکل حکومت انقلابی توده ها که از دل جنگ تعیین سرنوشت طبقاتی و ملی زاده خواهد شد، تبلور مییابد.

چنین ابراز کرد: «از آنجائی که حکومت اهلحضرت قصد خود مبنی بر آزاد ساختن خلقهای شرق از ستم ترکیه و کمک به آنها در کسب استقلال را اعلام نموده بود، رؤسائی که نمایندگان مردم گرد میباشند تقاضا دارند به تحت الحمایگی حکومت بریتانیا درآمده و برای اینکه از فوائد اتحاد محروم نشوند در عراق اقدام کردند. آنها از کارگزاری غیرنظامی بین النهرین تقاضا دارند نماینده ای با آنورینه لازم بدینجا اعزام دارند تا مردم کرد را از کمکهای بریتانیا برخوردار کرده و امکان پیشروی مسالمت آمیز در جاده تمدن را برایشان فراهم آورند. اگر حکومت به کردها یاری برساند و از آنان حمایت کند، آنها نیز بنوبه خود تضمین خواهند کرد که فرامین و نظرات حکومت را بپذیرند». يك روش دمکراتیک واقعی! چاکری و خاکساری در برابر بدترین ستمگران ملت کرد و خلقهای خاورمیانه ارضیه ای است که از فئودالهای کردستان برای قاسملو بجای مانده است.

قاسملو و جنبش کردستان ترکیه قاسملو زبان به نصیحت کردهای ترکیه گشوده، و برای «قانع کردن» آنها به تعریف و تمجید از «کمالات» این دولت فاشیستی میپردازد. او غیر مستقیم به پ.کا.کا حمله میکند؛ این انتقاد نه از زاویه ای انقلابی، که کاملاً از نقطه نظر امپریالیستها و رژیم ترکیه است. قاسملو میگوید:

المللی برای ملل تحت ستم بوجود آورده بود، استفاده کرد تا حق خود را بدست آورد، حزب دمکرات کردستان قاسملو بهیچوجه قصد «سوء استفاده» از موقعیت بحرانی قدرتهای جهانی و دول منطقه - «آنهم در خاورمیانه» - را ندارد و از صمیم قلب معتقد است که «شعارها بد را باید کنار گذاریم و یاد بگیریم که تحمل داشته باشیم». از دید پرولتاریا نیز حزب دمکرات قاضی محمد «غیر واقع بین» بود اما نه آنطور که آقای قاسملو تلویحاً میخواهد بنمایاند. قاضی محمد و حزیش به این توهم باور داشتند که در ایران بدون سرنوشتی انقلابی قدرت دولتی مرکزی و برقراری يك دولت انقلابی، برابری بین ملل میتواند برقرار گردد. مضمون بحث قاسملو اینست که قاضی محمد «همه چیز را سیاه یا سفید میدید» و بنابراین با «یکجانبه نگری» در مورد طبقات حاکم ملل دیگر از توافق با آنها باز ماند! حال آنکه علت واقعی شکست جمهوری مهاباد در ماهیت طبقاتی و بینش ناسیونالیستی رهبرانش نهفته بود. آنها اگرچه در ضدیت با ستم ملی اعمال شده بر مردم کرد بودند اما بهیچوجه رهائی زحمتکشان کردستان از قید ستم و استثمار طبقاتی را نمایندگی نمیکردند و قصد درهم شکستن مناسبات فئودالی و رها کردن دهقانان کرد از یوغ فئودالها را نداشتند. جنبشی که منافع اکثریت زحمتکشان را نمایندگی نکند قادر به بسیج همه انرژی انقلابی آنها نبوده و محکوم به شکست است. شکست

KURDISTAN PRESS

بخش‌هایی از مصاحبه با قاسملو

که شمار بسیار خوبست... اکنون در اسلو شما ۱۲ نفر هستید و میتوانی چندین شماری را بلند کنید. ما ۱۲ هزار پیشرو داریم اما با ۱۲ هزار پیشروگره این شمار در خاور میانه نمیتواند منتهی شود. بنابراین ما باید واقع بین باشیم. این منطقه ای که ما در آن تقسیم شده ایم مرکز منابع نفتی است و منطقه استراتژیک بسیار مهمی است. ما باید سیاستها و شمارهای خود را پس از در نظر گرفتن این چیزها مین کنیم...

سئوال: رابطه حزب دمکرات با گروههای درون ایران چگونه است؟

قاسملو: ما جواهران همکاری با تمام گروه های دمکراتیک هستیم اما همانطور که میدانید گروه هائی هستند که اوضاع را درک نمیکند و از کتابهای بسیار کوچک و از روزنامه ها یکسری چیزها یاد گرفته اند و فکر میکنند که مارکسیست - لنینیست هستند. اما اکثرشان کتابهای مارکس را نمخوانده اند و به کردستان می آیند و خود را بنشانه نمایندگان طبقه کارگر ایران معرفی میکنند... مثلاً گروهی در ایران است بنام کومه له شعبه کردستان حزب کمونیست ایران. صحبت با رهبران کومه له خیلی سخت است. آنها با روز میخواستند یک طبقه کارگر در کردستان ایران بیافرینند. ما هم خیلی این را دوست داریم و دوست داریم که در کردستان ایران یک طبقه کارگر بوجود آید اما وجود ندارد...

سئوال: میگویند که در حزب دمکرات انضام شده؟

قاسملو: ... همانطور که میدانید شرایط ما راحت نیست و بسیار سخت است و بالاخص برای روشنفکران. این افراد چیز دیگری میخواهند. مثلاً یکی میخواست رئیس بلده بشود، دیگری میخواست والی شود و آن دیگری عضو مجلس...

سئوال: جنبش کردستان در ترکیه را چگونه میبیند؟

قاسملو: ... در میان این کشورها ترکیه نسبتاً دمکراتیک تر است. و فرصتهای قانونی زیاد است. لازم است که از این فرصتها استفاده شود. در ایران و عراق این فرصتها نیست. پس از سالها جنبش فلسطین یاد گرفته است که فقط با مبارزه مسلحانه به حائی نخواهد رسید. و اکنون با چیزها و راه های دمکراتیک دارند خیلی چیزها بدست میآورند. من فکر میکنم آن رهبرانی که در کردستان ترکیه مسئولیت سیاسی دارند باید با یک درک خوب و دقیق پروسه های دمکراتیک موجود در ترکیه را مورد استفاده قرار دهند. اکنون رهبران سوسیال دمکرات در ترکیه مانند اجویت قبول کرده اند که مسئله کردستان در دستور روز است. مثلاً در ایران حزب ما مسئله کردستان را محکوم کرده است. ما هرگز گروهان نیگپریم، هوایسا ریائی نمیکنیم، بجان افراد خسارت وارد نمی آوریم... من میخواهم به چیزی در تاریخمان اشاره کنم. پدران ما همه چیز را در سیاست بصورت سیاه و سفید میدیده اند. در سیاست سیاه و سفید وجود ندارد. در سیاست آدم یک چیزی بدست میآورد و سپس کار میکند که چیز دیگری بدست آورد. نمی از کردها در ترکیه زندگی میکنند و مسئله کرد در ترکیه حل خواهد شد و آنگاه این نمونه ای خواهد بود برای مناطق دیگر... باید شمارهای بد را کنار بگذاریم و یاد بگیریم که تحمل داشته باشیم...

مقدس است، ابدی است، و روش دمکراتیک یعنی تسلیم شدن به این نظم و گذاشتن شفقت در بارگاه امپریالیستها. اگر هم این خدایان سخاوتمند به این تلاش واقعی نگذاشتند حتماً حکمتی در کار است؛ (باید صبر کرد). شاید اشکال و تقصیر از موقعیت ژئوپلیتیکی فلسطینها و کردهاست! بهرحال آقای قاسملو در پیدا کردن دلایل رئالیستی مبنی بر «منطقی بودن» نظم ستمگرانه و ستمانه حاکم بر خاورمیانه و جهان درنمایند.

با چنین زمینه چینی است که قاسملو مردم کردستان ترکیه را به احقاق حقوق خود از طریق پارلمان آتانورکی فرامیخواند! طبق صلاحدید ایشان، خواست کردها در ترکیه عبارتست از «خودمختاری زبانی و فرهنگی». این یعنی همفصلی آشکار با هیئت حاکمه ترکیه و نفی حق دمکراتیک ملت کرد در این کشور. بقول لنین، «... عبارت مربوط به تعیین سرنوشت «فرهنگی»... معنایش درست نفی حق تعیین

لنین گفت: «در مسئله حق تعیین سرنوشت خویش نیز مانند هر مسئله دیگر آنچه قبل از همه و بیش از همه مورد توجه ماست حق بیرونتاریا در تعیین سرنوشت خویش درون ملتهاست». توده های کارگر و دهقان کرد این آموزه لنین را بیشتر و بیشتر فراخواهند گرفت. آری، همانطور که در مورد سایر ملل تحت ستم نیز مطرح است، در کردستان نیز حق تعیین سرنوشت وجود دارد؛ یکی حق تعیین سرنوشت ملی و دیگری حق تعیین سرنوشت طبقه کارگر.

تحقق حق تعیین سرنوشت ملی منوط است به تحقق حق تعیین سرنوشت طبقه کارگر و عبارت دیگر، رهائی ملی در گرو پیروزی طبقه کارگر است و بس.

سرنوشت سیاسی است» (درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش).

قاسملو از میان شخصیتهای طبقات ارتجاعی حاکم در ترکیه یک ناجی «خوش سابقه» هم برای کردهای این کشور تراشیده است. او هیچکس نیست جز دشمن عذار و قاتل دیرینه ملت کرد یعنی «اجویت». قاسملو میگوید:

«اکنون رهبران سوسیال دمکرات ترکیه مانند اجویت قبول کرده اند که مسئله کردستان در دستور روز است.»

او وانمود میکند که سگان رنجبری امپریالیسم آمریکا از زاویه حقوق ملت کردها مسئله کردستان را در «دستور روز» نهاده اند. خیر! چاره جوئیهای اینان نتیجه هراسشان است؛ میخواهند با دسیسه و تحمق مانع رشد و گسترش مبارزات مردم کردستان ترکیه شوند. متفجر شدن این منطقه با توجه به آنکه محل استقرار بخش عظیمی از تاسیسات ناتومیباشد، برای بلوک غرب یک فاجعه - نه فقط سیاسی بلکه مشخصاً نظامی - بحساب میآید. تحت این شرایط حساس و بحرانی، «نصایح» قاسملو دست کمکی است که بسوی ارتجاع حاکم ترکیه دراز شده است. البته ایشان از یادرفتمانی بین دولت فاشیستی ترکیه و «آن رهبرانی که در کردستان ترکیه مسئولیت سیاسی دارند» هدف دیگری نیز دارد؛ انگیزه اصلی او نصیحت به جنبش کردستان ترکیه نیست - همان بهتر که این جنبش از ناصحینی نظیر قاسملو محروم باشد -

«در میان این کشورها ترکیه نسبتاً دمکراتیک تر است و فرصتهای قانونی زیاد است. لازم است از این فرصتها استفاده شود.»

در واقع قاسملو میگوید شما مجبور نیستید مثل ما بجنگید و بعد تسلیم شوید؛ شما این امکان را دارید که برای خیانت به حق تعیین سرنوشت ملت کرد از همان «فرصتهای قانونی» که «زیاد است» - استفاده کنید. قاسملو واقعاً از دست این «کودکان» که راه و رسم «بزرگ شدن» را نمیدانند خسته شده است و «بلوغ» جنبش فلسطین که بقول ایشان «پس از سالها یاد گرفته است که فقط با مبارزه مسلحانه بجائی نخواهد رسید» را برخ آنها میکشد. قاسملو می گویند، فلسطینیها «اکنون با چیزها و طرق دمکراتیک دارند خیلی چیزها بدست میآورند». در منطق ارتجاعی قاسملو، سلاح برداشتن خلقی ستمکش علیه ستمگر روشی غیر دمکراتیک است، و چک و چانه زدن با ستمگران روشی دمکراتیک. او آنجائی موافق

سرنوشت خویش نیز مانند هر مسئله دیگر آنچه قبل از همه و بیش از همه مورد توجه ماست حق بیرونتاریا در تعیین سرنوشت خویش درون ملتهاست». توده های کارگر و دهقان کرد این آموزه لنین را بیشتر و بیشتر فراخواهند گرفت. آری، همانطور که در مورد سایر ملل تحت ستم نیز مطرح است، در کردستان نیز حق تعیین سرنوشت وجود دارد؛ یکی حق تعیین سرنوشت ملی و دیگری حق تعیین سرنوشت طبقه کارگر.

تحقق حق تعیین سرنوشت ملی منوط است به تحقق حق تعیین سرنوشت طبقه کارگر و عبارت دیگر، رهائی ملی در گرو پیروزی طبقه کارگر است و بس.

روشهای «غیر دمکراتیک» است که بورژوازی ملت ستمگر حاضر به معامله و مصالحه نباشد. قاسملو برای شکرآلود کردن سوم استعماری خود و مقبول جلوه دادن تفکر بردگی به مردم کردستان، درباره فلسطین دروغی بزرگ اختراع میکند: «آنها در حال بدست آوردن خیلی چیزها هستند» آنچه نصیب فلسطینیها شده، گلوله های اسرائیلی بیشتر بوده و البته شناخت بیشتر در مورد ماهیت نازیهبران این جنبش. لیکن از زاویه کمپرادور - فئودالهای فلسطین نظیر عرفات و دیگر رهبران «ساف» یک دستاورد مهم حاصل شده و آنها کسب احترام بیشتر برای آنها نزد دول و مجامع امپریالیستی است؛ آنها این احترام مدیون مباحث و جسارتشان در خیانت به آرمانهای ملت فلسطین هستند. آن «طرق دمکراتیکی» که قاسملو به تبلیغش پرداخته هیچ نیست مگر گردن گذاشتن سازمان آزادیبخش فلسطین به قرارهای بین المللی

امپریالیستها پس از جنگ جهانی دوم، و نیز بعد از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در ارتباط با حق موجودیت دولت اشغالگر صهیونیستی تصویب کرده اند. بنابراین قاسملو مبلغ برسمیت شناختن مرزهایی است که بقوه جبر و بغیبت قتل عام و آواره ساختن یک ملت، توسط امپریالیستها ترسیم گشته است، او از هر گوشه جهان که شروع کند و به تاریخ جنبش و انقلاب هر ملت ستمدیده ای که رجوع نماید، در پی نتیجه گیری ثابت خویش است؛ نظم موجود

قاسملو برای رژیم ترکیه که سک رنجبری وفادار امپریالیستهای آمریکاییست خودشیرینی میکند و به تبلیغ قابلیتها و تواناییهای خود در خدمت به منافع دول مرتجع منطقه و امپریالیستها میپردازد. او حاضر است از

بقیه در صفحه ۲۴

فاسلمو...

«نفوذ» نداشته اش برای «بسر عقل آوردن» رهبران مسئول استفاده کند و آنها را به «روشهای دموکراتیک» ترغیب نماید؛ بعلاوه به رژیم ایران و اربابانش پیغام میدهد که اگر بعد از

خمینی نتوانستید بدلیل مشکلات ژئوپلیتیکی «به ما» خودمختاری - ولایت کردستان - را اعطاء کنید، اشکالی ندارد. ما حاضریم به مبارزه در راه «خودمختاری فرهنگی» از پشت تریبون پارلمان جمهوری اسلامی قانع باشیم.

فاسلمو و جمهوری اسلامی

«اکنون حزب ما جنک پارتیزانی میکند. اهداف جنک پارتیزانی روشن است. يك هدف اینست که رژیم ایران از کردستان خارج شود و با ما مذاکره کند. ما همیشه گفته ایم که در چارچوب موجود جمهوری اسلامی ایران نه دموکراسی متحقق خواهد شد و نه خودمختاری؛ اما ما لازم میدانیم بمشابه بخشی از جنک خود با رژیم ایران هم به گفتگو بنشینیم. اگر رژیم عاقل به گفتگو با ماست، ما صحبت خواهیم کرد.»

جنک پارتیزانی آقای فاسلمو همانند کوهی است که موش میزاید! فاسلمو میدانند که رژیم بوسیله درخواست نامه و باپای خود از کردستان بیرون نخواهد رفت، ولی با وجود این، او دو راه در مقابل پای جمهوری اسلامی قرار میدهد و میگوید که «بیرون بروید یا مذاکره کنید»؛ چرا فقط حرف دلش که مذاکره باشد را نمیزند؟ برای فاسلمو شعار «رژیم از کردستان خارج شود» صرفاً مصرف داخلی دارد و برای فریب و تحمیق توده هاست؛ والا جنک پارتیزانی، قوای پیشمرگه و مردمی که حامی حزب دموکرات فاسلمو هستند، همگی برای معامله بر سر میز مذاکره بخدمت گرفته میشوند و بس. حال کدام پیشمرگه تهی دست هاقلی است که بخواهد چکدار ایشان باشد؟ شاید فقط کسانی که آرزو دارند نقش پاسداران و ژاندارمها را در شهر و روستای کردستان - منتهی تحت نظارت فاسلمو و حزبش - بعهده بگیرند؛ شاید فقط آن کسانی که تحت تعالیم فاسلمو با طرز تفکر بردگی تا مغز استخوان مسموم شده، توان فکر کردن از آنان سلب گشته و بصورت بره ای مطیع درآمده اند.

فاسلمو برای کشیدن رژیم بیای میز مذاکره در دو عرصه جنک پارتیزانی میکند: یکی در مقابل رژیم، و دیگری علیه کومه له! فاسلمو که نگران تهی شدن «ذخائر» رژیم بود، تصمیم گرفت ذخائر ملی خلق کرد را هم تهی کند؛ آخر ایشان شدیداً طرفدار برابری ملی است! فاسلمو مذاکره با رژیم را «جزء ضروریات» میدانند. او به میز مذاکره نیاز دارد تا بتواند گزارش خدماتش را بگوش حکام تهران رساند و پاداش بگیرد. البته جمهوری اسلامی با وجود آنکه کاملاً به خدمات فاسلمو آگاه بوده، تا بحال به او سودی نرسانده است. بیخود نیست که او با لحنی گله مند میگوید: «ما همیشه گفته ایم که در چارچوب موجود جمهوری

اسلامی ایران نه دموکراسی متحقق خواهد شد و نه خودمختاری». هدف از «جنک پارتیزانی» و «مذاکره» آن است که «چارچوب موجود» هوش شود. فاسلمو منتظر مرگ خمینی است تا باب معامله با «مردان قدرتمند» تهران گشوده گردد. او هم مثل بسیاری از شخصیتها و جریانهای بورژوازی از ترجیح بند «بعد از خمینی» استفاده میکند و با شعبده بازی رژیم جمهوری اسلامی را در شخص خمینی خلاصه و معنی میکند. هدف از این عوامفریبی، توجیه و تسهیل «ائتلاف دموکراتیک» با دارودسته هائی از جمهوری اسلامی بعد از مرگ «آیت الله بزرگ» است. فاسلمو انتظار دارد مردم کردستان که بقول خودش تحت رژیم حاکم با جانباختن «۵۰۰ پیشمرگه و ۱۱ هزار نفر از اهالی» روبرو گشته اند، اراجیف دغلكارانه اش درباره «دمکرات شدن» حکومت بعد از مرگ خمینی را باور کنند. این انتظار بهیچوجه رئالیستی بنظر نمیرسد!

جمهوری اسلامی هنوز ذخیره دارد و تهی نشده است». علت این اظهارات روشن است: بورژوازی همواره برای به سازش کشاندن توده ها و پوشاندن خیانت خود میباید دشمن را قوی و خلق را ضعیف تصویر کند؛ از هیبت دشمن داستان بسراید و خلق را حقیر بنمایاند. اتفاقی نیست اگر فاسلمو بلافاصله بعد از توصیفات مشعشعانه اش در مورد رژیم، به روضه خوانی میپردازد که «کردستان فقط ۷٪ ایران است. یعنی اینکه ما به تنهایی نمیتوانیم آلفرناتیوی باشیم». همه دنیا میدانند که «ذخائر» رژیم عدد منفی را نشان میدهد و حتی خود خمینی هم مدعی نیست که ذخیره دارد و تهی نشده است. در مقابل، اگر کردها واقعاً ضعیف بودند، دیگر چه نیازی به اینهمه دسیسه چینی ها و کارزارهای سرکوب خونین از سوی قوای ارتجاعی و امپریالیستی بود؟ اصلاً همینکه امروز آقای فاسلمو به آستان امپریالیستها بار مییابد و با ژورنالیستها و دیپلماتها هم صحبت میشود

برای کمونیستها بود و نبود هیچ مرزی مقدس نیست. حفظ يك مرز یا ترسیم مرزی دیگر جزء اصول کمونیستها محسوب نمیشود. اما دفاع نکردن از مرزهایی که بقره جبر و بقیمت ستمکش شدن ملتی ایجاد گشته، جزء اصول دموکراتیک هر کمونیست و هر انقلابیست و باید باشد.

وقتی نیروهای کمپرادور - فئودال کردستان صحبت از خودمختاری میکنند و آنرا بصورت «قسمی»، «فرهنگی»، «اصیل» و غیره درجه بندی میکنند در واقع به درجه شراکت مورد نظر خود در قدرت دولتی اشاره دارند. بنابراین خودمختاری از نظر فاسلمو عبارتست از بوحث رسیدن حزبش و معدودی از ملاکین بورژوازیهای بزرگ کردستان با بورژوازی حاکم و بهره مند شدن از امتیازات دستگاه بوروکراتیک دولتی موجود. بزعم فاسلمو اگر ایشان والی کردستان شود، ملت گرد به رهائی دست مییابد. بورژوازی همیشه میکوشد تحققات منافع سیاسی خود را بمشابه شرایط رهائی توده ها به آنها حلقه کند.

بدلیل نیاز شدید امپریالیسم و ارتجاع به مهار ساختن آتشفشان بس خطرناک، قدرتمند و مهارنشده کردستان در منطقه شدیداً بی ثبات و متزلزل خاورمیانه است - این گفت و شنودها بهیچوجه نتیجه «جنک پارتیزانی» ایشان نیست. کاربرد امثال فاسلمو چیزی دیگر است. فاسلمو روز شماری میکند. او میگوید:

«ما... نیازمند متفق دموکرات هستیم. در حال حاضر در ایران متفق های دموکرات از درون ایوبوسیونی که پس از مرگ خمینی شکل خواهد گرفت برخوردار است. مضافاً اینکه يك ائتلاف دموکراتیک متحد بوجود خواهد آمد. و این ائتلاف دموکراتیک میتواند يك حکومت دموکراتیک را در ایران بقدرت برساند.»

فاسلمو با شم طبقاتی خود یا بر حسب اشارات برخی محافل امپریالیستی، روندی محتمل را پیش بینی میکند؛ اینکه صف بندیهای سیاسی موجود در ایران در آینده نزدیک احتمالاً بهم بخورد و بسیاری از نیروهای ظاهراً متخاصم امروزی - مثلاً جناب فاسلمو و آقای رفسنجانی که متاسفانه «فقط حجت الاسلام» است - بتوانند در «چارچوب» دیگری از جمهوری اسلامی یکجا قرار بگیرند. احتمالاً در چنین شکل جدیدی، فاسلمو و حزبش میتوانند نقش بخشی

«خمینی سه ویژگی دارد: یکم رهبر انقلاب است و دوم آیت الله بزرگی است. و سوم فلسفه اش اگرچه زیاد قدرتمند نیست اما بسیار تجربه دارد و آدم با درایتی است... رفسنجانی قویترین مرد رژیم است اما او فقط حجت الاسلام است... يك نوری اینست که پس از خمینی جمهوری اسلامی درهم خواهد شکست. اما این تئوری درست نیست چونکه جمهوری اسلامی هنوز ذخیره دارد و تهی نشده است... حزب ما متواضع و واقع بین است. کردستان فقط ۷٪ ایران است. یعنی اینکه ما به تنهایی نمیتوانیم آلفرناتیوی باشیم. ما متفقینی لازم داریم. یعنی باید متفق پیدا کنیم.»

توصیفات فاسلمو از خمینی و موقعیتش نیز قابل توجه است. فاسلمو از خمینی بعنوان رهبر انقلاب یاد میکند، آهم زمانی که مدتهاست ماسک انقلاب از چهره کویه خمینی کنده شده است. فاسلمو معتقد است پیش از مرگ خمینی کار چندانی نمیشود کرد چون او «رهبر انقلاب و آیت الله بزرگ است». درست در دوره ای فاسلمو برای خمینی، ابهت و عظمت میتراشد که حتی اطرافیان نزدیک وی نیز با پوزخند به رهبریت و مرجعیت وی برخورد میکنند. خمینی به کنار، فاسلمو خبر میدهد که «رژیم

از اپوزیسیون وفادار را عهده دار باشند. ذهن واقع گرای قاسملو به او خبر میدهد که وضعیت منطقه و بالاخص ایران آنگذر شکننده است که امپریالیستهای غربی ترجیح میدهند جابجایی مهم و تعیین کننده ای - حتی برای شکل دهی حکومت ایده ال غرب - را بانجام نرسانند و اگر بشود با حرکتی بطئی و بسیار مسالمت آمیز حکومتی باثبات تر را با اضافه و کم کردن چند و تغییر شکلهای ظاهری، بر پایه خمودگی و یاسی و سرخوردگی توده های مردم بظهور رسانند. قاسملو میداند که برای ایجاد شرایط لازم در ارتباط با مردم کردستان، ایشان امکان ارائه خدمات دارند. در ضمن، او نظیر بسیاری دیگر از سیاست بازان بورژوا میداند که این زورق - جمهوری اسلامی در «چارچوب موجود» - شکست تر از آنست که هیچ آدم عاقلی بخواهد در آن پا گذارد. بنابراین باید منتظر گشایشهای بازماندگان جمهوری

ضعف عنصر ذهنی و نبود رهبری پرولتاریست. امپریالیستها و مرتجعین منطقه خوب میدانند که شکل گیری عنصر قدرتمند ذهنی، کل این ساختار را فرو خواهد ریخت و خلقهای تحت ستم خاورمیانه تحت رهبری پرولتاریای انترناسیونالیست این گوشه از جهان را بگونه ای نوین شکل داده و ساختمان زندگی جدیدی را پی خواهد ریخت. در چنان جامعه ای برای امپریالیستها و رژیمهای خراجگزارشان، و همدستانی چون قاسملو و عرفات و طبقه آنها جایی نخواهد بود. در این بحبوحه، قدرتهای جهانی به امتثال قاسملو و عرفات نیازمندند تا بر امواج خروشان انقلابی و اشتیاق سوزان خلقهای تحت ستم به رهائی مهار بزنند و بر آتش آنان آب سرد بپاشند. همین شرایط و نیاز مشخص است که به تحرك زیوانه و حقیر خودفروختگان پا داده است. با توجه به اهمیت منطقه ای و بین المللی کردستان، امپریالیستها نیازمند آنند که

امپریالیستی و ارتجاعی. آنها سراسیمه میخواهند مانع از آن شوند که توده ها به راز شکست در انقلاب پیشین پی ببرند و به این واقعیت دست یابند که اگر انقلابات توسط پرولتاریا رهبری نشوند - حتی اگر هزار بار هم تکرار گردند - به شکست خواهند انجامید.

«امکان و ضرورت به اهتزاز در آوردن پرچم سرخ در کردستان قدرتمندتر از هر زمان دیگری در مقابل کمونیستها و توده ها قرار گرفته است. دورنمای برقرار کردن قدرت سیاسی سرخ در شکل مناطق پایگاهی و رژیمهای مستقل، کاملاً مساعد است. در صورت وقوع چنین امری در هر یک از مناطق کردستان، توده های انقلابی همه مناطق کرد کشورهای مجاور پشتیبانی عظیمی را فراهم آورده و حول پرچم سرخ به اهتزاز در آمده در هر یک از این مناطق گرد خواهند آمد تا جنک انقلابی را برای دفاع از آن و گسترش آن به پیش برند. يك جنك خلق واقعی تحت رهبری کمونیستهای انقلابی در هر کدام از مناطق کرد بپراختی میتواند ساختار سیاسی موجود در خاورمیانه را بطور ترمیم ناپذیری از هم دریده و گشایشی را برای تمام ستمدیدگان منطقه فراهم سازد. تحت چنین شرایطی پرولتاریای بین المللی نمیتواند بدنبال این باشد که چنان توفان انقلابی را در مرزهای يك کشور یا در محدوده يك ملت مشخص محدود سازد، بلکه میباید برای رها کردن بیشترین میزان ممکن از قلمرو جهانی از چنگالهای خونین امپریالیسم و ارتجاع حرکت کند». (جهانی برای فتح، شماره ۱۵، صفحه ۷۵)

اصلاً همین که امروز آقای قاسملو به آستان امپریالیستها بار می یابد و با ژورنالیستها و دیپلماتها هم صحبت میشود بدلیل نیاز شدید امپریالیسم و ارتجاع به مهار ساختن آتشفشان بس خطرناک، قدرتمند و مهارنشدهی کردستان در منطقه شدیداً بی ثبات و متزلزل خاورمیانه است.

يك جنك خلق واقعی تحت رهبری کمونیستهای انقلابی در هر کدام از مناطق کرد بپراختی میتواند ساختار سیاسی موجود در خاورمیانه را بطور ترمیم ناپذیری از هم دریده و گشایشی را برای تمام ستمدیدگان منطقه فراهم سازد.

آدرس
جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
BCM RIM
LONDON
WC1N 3XX,
U.K.

افراد نظیر قاسملو دور بیفتند و «بیچارگی» خلق کرد را موعظه کنند و تسلیم به بردگی شدن را تنها راه ممکن و واقع بینانه وانمود سازند. امپریالیستها جهت مقابله با روحیه شورشگری توده ها محتاجند که احکام صادر شده توسط مبارزه انقلابی در دو دهه گذشته را باطل اعلام کنند. این احکام را انقلابانی مانند ویتنام، ایران و نیکاراگوآ علیرغم ناقص و ناموفق بودنشان صادر نمودند. انقلابات خلقهای ستمدیده اعلام این حقیقت بود که امپریالیستها ناپود کردنی هستند؛ میتوان آنها را زیر ضربه برد؛ مغلوبشان ساخت؛ آنها را به بیرون راند؛ اعلام این حقیقت بود که امپریالیستها - بقول مائوتسه دون - در مقابل توفان انقلاب و قدرت خلقهای بپاخاسته، بیرهائی کاغذی بیش نیستند؛ بالاخص اگر این خلقها توسط حزب طبقه کارگر هدایت شوند؛ اعلام این حقیقت بود که ملل کوچک تحت ستم با اتکاء بخودوباروز قدرت مهیب نهفته خویش میتوانند قدرتهای معظم ستمگر را بزانو در آورند. تسلیم طلبان و چاکرمنشان امروزه از شکست آن انقلابات سود بجویند تا ایدئولوژی امپریالیستی را بهر طریق در ذهن مردم فرو کنند، آنها از بهبود بودن مبارزه انقلابی میگویند و ابدی بودن نظم

اسلامی بعد از مرگ خمینی نشست و فعلاً برای درهم شکستن روحیه انقلابی مردم کردستان با ازاجیفی درباره «ذخائر موجود رژیم» تلاش نمود. الحق که کار دشواری است. آقای قاسملو با مردمی طرف است که خمینی و رژیم جمهوری اسلامی را در اوج کیکه و دبدبه اش و پُر بودن ذخائرش بمصاف طلبیدند و تحقیر نمودند، حالا که جای خود دارد. هیچ آیت الله و حجت الاسلامی، هیچ چارچوب جدیدی از جمهوری اسلامی، و هیچ خدمتی از جانب هر خائنی را برای ایستادگی در برابر خشم سوزان توده های تحت ستم کردستان و سراسر ایران نیست؛ آقای قاسملو زحمت بیهوده نکشید!

کل ساختار سلطه و هژمونی امپریالیستی در خاورمیانه بشدت لرزان گشته؛ تشدید تضادهای سیستم امپریالیستی، شکافها در سطح و فشار از اعماق را فزونی بخشیده و بر متن چنین اوضاعی، رقابت حاد امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها جریان دارد. این امر قدرتهای جهانی را در کنترل بحرانهای انقلابی و امواج پی در پی انقلاب که از چار گوشه جهان سربلند کرده و همچون شلاق بر پیکر پوسیده شان فرود میآید، بشدت ناتوان میسازد. بوضوح میتوان دید که آنچه مانع از پیروزی انقلابات است،

نیروهای امپریالیستی موردنظر مجاهدین را گسترده‌تر سازد.

طرح عملیات «فروغ جاویدان» بنظر هرکس که اطلاعاتی کلی از امور نظامی دارد، بشدت غیرعملی و خیال پردازانه بنظر میرسد. اما اینکه آیا رهبری مجاهدین خود واقعاً پیشروی ستون وار را تا شماعی قابل توجه - چه رسد به فتح تهران - امکانپذیر میدانست، یا اینکه تبلیغ این موضوع در میان نیروهایش جنبه تهبیجی و دستیابی به روحیه ای درخور تعرض کامل داشت را نمیتوان با قاطعیت پاسخ گفت. البته يك چیز واضح است: در منطق بورژوازی مجاهدین، مردم عموماً تابع و مسحور قدرت تسلیحاتی و حتی توان مالی يك نیرو بوده یا میتوانند چنین شوند. بدیده مجاهدین، با تکیه به این فاکتورها میتوان تناسب قوا را بسود خود برهم زد. اما علیرغم آنکه سازمان مجاهدین چگونه اندیشید و چگونه عمل کرده، عوامل قدرتمندتری در تحولات جاری دخیل بودند و اهدافی متفاوت از رهبری مجاهدین را مد نظر داشتند.

غریبها کنجکاوانه عملیات مجاهدین را دنبال کردند. امپریالیسم آمریکا با يك هیئت حاکمه کمپرادوری تسلیم شده اما ناهمگون و پرتضاد روبرو بود که از یکسو برای ادامه حیاتش مبیایست آتش بس را قبول میکرد و کرد، و از سوی دیگر همین امر نمیتوانست به از هم گسیختگی و تلاشی آن دامن بزند. اگر تا این زمان فاکتور مجاهدین (علیرغم تصورات خوشخیالانه این نیرو) بعنوان اهم فشاری در دست غرب بروی جمهوری اسلامی عمل کرده بود، چرا در این مقطع حساس نتواند با تعرضی جدی به امر تجمع بخشهای مختلف هیئت حاکمه حول جناح غالب یاری رساند و قوای مسلح سرخورده و منهزم ایران را در يك فعالیت رزمی به تحرک وادارد. از طرف دیگر، خود این تعرض نمیتوانست مکمل سبیلی های نهائی آمریکا پیش از شروع مذاکرات بر چهره هراسان جمهوری اسلامی باشد. و بالاخره آنکه، مجاهدین با این اقدام در پیشگاه امپریالیستهای غربی محک زده میشد و کم و کیف توان و موقعیتش در جامعه مورد بازبینی دقیق آمریکا و متحدانش قرار میگرفت. «فروغ جاویدان» نمیتوانست چراغی باشد که در پرتوش امپریالیستها زیر و روی مجاهدین را بطور واقعی مشاهده کنند و ببینند که تا چه حد ادعاهای رجوی که «به همه مجامع بین المللی خاطر نشان میکرد که کرسی ایران به مقاومت ایران تعلق دارد» واقعی است.

دولت عراق نیز در آستانه مذاکرات به ادامه فشار نظامی جهت دست بالا پیدا کردن بحد اکثر نیاز داشت ولی در عین حال با مشکل قبول آتش بس نیز روبرو بود. از این جهت، عملیات مجاهدین نمیتوانست وراي قبول مربوط به آتش بس بخشی از نیازهای مشخص عراق را هم پاسخ گوید. از طرف دیگر، همین شرایط خاص میزان پشتیبانی قوای عراقی از نیروهای «ارتش آزادیبخش» را مشروط و محدود میکرد؛ وقتی

فرماندهان ارتش مجاهدین در جمعیتی خود از این مینالند که «اگر کمبود مهمات و سلاح سنگین از جانب ما نبود»، چه بروز رژیم می آمد، کاملاً بر چنین محدودیتی اشاره دارد. هرچند این وضعیت جنبه متضادی نیز داشت که با یکی از اهداف مجاهدین منطبق میشد: اعلام اینکه سازمان مجاهدین نیروی مستقل از عراق است و جنگی مجزا از جنگ ایران و عراق را به پیش میرد. این نکته در جمعیتی ستاد «ارتش آزادیبخش» چنین بیان شده که فروغ جاویدان «یوچی تبلیغاتی که میخواست ارتش آزادیبخش را وابسته به يك ارتش خارجی جلوه دهد را اثبات نمود». البته بر همگان روشن است که مجاهدین نه تنها در انجام این عملیات با ممانعت عملی عراق روبرو نشدند بلکه حتی بدون درگیریهای همزمان ارتش این کشور با نیروهای رژیم، آغاز چنین حرکتی ناممکن نمینمود.

بنابراین فاکتورهای چندگانه و اجبارات معینی در حول و حوش «فروغ جاویدان» مطرح بود که به انجام آن یاری رساند یا با دید موافق نظاره گر انجام آن شد. هر نیروی از این رهگذر بدنیال مقاصد و اهداف سیاسی خاص خود بود. بحث این نیست که این نیروها جهت پیشبرد مقاصدشان به طرحریزی مشترک پرداختند، اما مسئله اینست که در فردای آتش بس هر نیروی به هر تحول و اقدامی - منجمله عملیات مجاهدین - بعنوان بستر پیشبرد اهداف مرحله ای خویش برخورد نمود و در این میان قوای امپریالیستی و ارتجاعی بواسطه ضعف شدید و موقعیت بحرانی خود از هیچگونه توطئه چینی غافل نبودند. تحت چنین شرایطی، قربانی شدن يك احتمال قوی در سرنوشت «مهر بازی» محسوب میشد و میشد.

در ایسکه طی این عملیات تلفات زیادی بر قوای چندگانه جمهوری اسلامی وارد آمد، جای شك نیست. گذری کوتاه در گزارشات ضدونقیض ارتجاع حاکم و حتی نگاهی به آگهی های ترحیم و تسلیت و اخبار پراکنده روزنامه ها (علاوه بر شاهدان عینی در بیمارستانهای مختلف) نشان میدهد که رژیم هزاران مزدور مسلح را از دست داده است. این امر بیان بسیج گسترده رژیم برای سرکوب عملیات مجاهدین نیز هست، واقعیت آنست که جمهوری اسلامی برای درهم شکستن تعرض ستونی «ارتش آزادیبخش» دست به بسیج و اعزام گسترده پاسدار و بسیج و ارتش از نقاط مختلف زد و همزمان به تبلیغات و دروغبازیهای معمول - خصوصاً در شهرهای خط اول جبهه - پرداخت. بسیاری از توده های شهری با شنیدن خبر حمله مجاهدین ترجیح دادند پیش از آنکه مستقیماً در صحنه درگیری قرار بگیرند و ناخواسته بعنوان مخالف رژیم آماج سرکوبی خونین شوند، شهر را ترك گویند و به نقاط «امن تر» کوچ کنند. رژیم نیز که از حضور توده ها در صحنه درگیری و احتمال تغییر ناگهانی در روحیات مردم وحشت داشت، اعلام کرد که «مجاهدین قصد اعدام رده های بالای ادارات را دارند و طبق خبر

در شهر کردند دست به غارت و تجاوز زده اند». (در واقع، رژیم مردم را از تکرار اعمالی که طی سالهای گذشته مزدوران مسلح حکومتی مرتکب شده اند، ترساند). این تبلیغات بر بخشی از مردم (بنوعی بر همان رده های بالای ادارات) موثر افتاد. اما انتشار تحتانی طور دیگری به وقایع نگاه میکردند. آتش خشم و نفرت نسبت به رژیم و احساس و خواست انتقام از مزدوران مسلحش برآستی زبانه میکشید و توده های ستمدیده بواقع از اینکه فرصتی بدست آید که اوضاع بهم بریزد و فرصت انتقام کشی (حتی فردی) از رژیم فراهم گردد، شادمان میشدند. اما این نیز روشن بود که آنها قصد سرباز رجوی شدن و کشتن و کشته شدن بخاطر نیروی که بهیچوجه خواسته ها و اهداف انقلابیشان را نمابندگی نمیکند را ندارند. بسیاری از توده های تحتانی اگرچه مجاهدین را دشمن عمده نمیدانستند اما آینده ای تحت حاکمیت مجاهدین را چندان متفاوت با شرایط حاکمیت خمینی نمیدیدند؛ آنها تجربه انقلاب ۵۷ را داشتند و به تجربه دیده بودند که ضدیت با هیئت حاکمه ارتجاعی الزماً بمعنای انقلابی بودن و محق بودن يك نیرو نیست، همانطور که ضدیت خمینی با رژیم شاه بهیچوجه نشانه انقلابی بودن او نبود؛ علاوه پراتیک چند ساله اخیر مجاهدین هیچ دلیلی برای پا بیدان گذاشتن و حمایت از این نیرو به توده های تحتانی ارائه نمیداد. مردم بروشنی میدیدند که از دیدگاه رجوی و مجاهدین، قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی همه چیز و توده ها هیچ چیزاً به يك کلام، بی اهمتمادی نسبت به مجاهدین آنقدر قوی بود که حتی نفر عظیم از جمهوری اسلامی هم نتوانست ستمدیدگان را به ایستادن و نبرد در جنگ دو نیروی غیر، ترغیب کند. البته در این میان بودند کسانی از اهالی شهرها که به مجاهدین پیوندند، چراکه مجاهدین نیز پایه اجتماعی خود را دارد و بخشی از این پایه در جریان عملیات «فروغ جاویدان» فمال شد.

در مقابل باید از جریاناتی از طیف سوسیال دمکراتها گرفته تا ملیون و بنی صدر و مدنی و... نیز یاد کرد که در این جدال به یاری جمهوری اسلامی شتافتند. اینها که با مشاهده حمایت و روابط حسنه امپریالیستهای بلوک ۶ - و مشخصاً آمریکا - از هیئت حاکمه اسلامی، بفکر آینده افتاده و در چشمکهای رفسنجانی، شانس شراکت در قدرت سیاسی را جستجو میکنند با جمهوری اسلامی همزمان شده و جهت حفظ «آرامش» بدست آمده بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸، پیامها و موضعگیریهای مستقیم و غیرمستقیم در پشتیبانی از حکومت در سرکوب مجاهدین صادر نمودند.

امپریالیستهای غربی برخورد علنی به مجاهدین را جایز ندانستند؛ ولی در عین حال در موضعگیری کلی خود نسبت به این نیرو نیز تغییری ندادند. آنها در حالیکه «بیطرفانه» به انتشار گزارشات رسمی و غیر رسمی در مورد

مجاهدین مطرح میکند که در نتیجه این عملیات بسیاری از توطئه های منطقه ای نقش بر آب شد و جریاناتی که خیال سازش با رژیم خمینی را داشتند نیز شکست خوردند. اما واقعیت چه بود؟ امپریالیستهای غربی از کم و کیف مناسبات خود با هیئت حاکمه ایران بهتر از مجاهدین باخبر بوده و در پروسه ای طولانی که ماجرای ایران گیت نقطه عطف آن بود، زمینه مناسبات کنونی را چیده اند؛ قبول قطعنامه ۵۹۸ بر این زمینه و بحران سیاسی - اقتصادی رژیم بطور کلی امکانپذیر گشت. علیرغم تبلیقات هیستریک و غلوآمیز مجاهدین در مورد اثرات احتمالی و موفقیت این عملیات و تاثیرات کنونی آن، باید گفت که بسیج گسترده جمهوری اسلامی برای سرکوب «ارتش آزادیبخش» علی دیگر داشت. اولاً، رژیم نگران رسیدن ستون نظامی مجاهدین به تهران نبود و احتمال چنین موفقیت نظامی را به آن نمیداد؛ حتی امکان تسخیر دراز مدت بخشهایی از استانهای غربی از سوی مجاهدین را هم نامحتمل میشمرد. نگرانی واقعی رژیم از آن بود که این حرکت بر متن شرایط خاص آن مقطع (تضادهای درونی و بهم ریختگی قوای سرکوبگر) بنوعی کاتالیزور پروسه های غیر قابل پیش بینی و کنترل گردد. بعلاوه، جمهوری اسلامی کوشید تا از این مسئله برای بسیج رزمی پایه اجتماعی خودش که بواسطه قبول آتش بس و شکستهای پی در پی در جبهه های جنگ خلیج دچار رخوت و روحیه باختگی شده بودند، استفاده کند و در آنها انگیزه ایجاد نماید.

درسهای استراتژیک «فروغ جاویدان»

«فروغ جاویدان» از يك پایگاه خارج از مرز بشکل ستون وار و منظم بقصد گرفتن قدرت رو بسوی داخل آغاز شد. این عملیات بر استراتژی عمومی «ارتش آزادیبخش» استوار بود. بر مبنای این استراتژی (که رجوی سال گذشته طی مصاحبه ای با نشریه «سوراخ» تشریح نموده)، نیروی نظامی مجاهدین بعد از انجام يك سلسله عملیات نظامی نسبتاً بزرگ، بدون آنکه بدنیا آرزوسازی منطقه ای باشد، تغییر و تحولات کلی را زیر نظر گرفته و سرانجام در لحظه مناسب نقطه ضعیف را پیدا کرده و از آن «سوراخ» پیشروی نیزه وار را تا مرکز قدرت سیاسی ادامه خواهد داد. آنچه در مخیله رجوی و سازمانش نمیگنجید آن بود که پدیدار شدن «سوراخ» الزاماً معادل با راه پیشروی نیست بلکه میتواند دهانه گودالی باشد که به قعر می انجامد. در هر صورت، برای پیشبرد این استراتژی - بدون در نظر گرفتن غیر عملی بودنش - میباید به عوامل متعددی دسترسی داشت. نخست، پشتگاه مطمئن در خارج از مرز که امکان حفظ و پرورش نیرو و تحرک بقصد پیدا کردن نقطه مورد بحث را فراهم آورد. چنین چیزی بدون اتکاء عمده بر صاحبان آن پشتگاه امکانپذیر نیست. سپس، مسئله انجام يك سلسله

پوسته سلطنتی کمپرادوری به پوسته اسلامی آن را نظاره کرد و سرانجام به نقطه ای رسید که بتواند برای دوره آتی روی يك جناح غالب و قدرتمند در راس جمهوری اسلامی بعنوان نوکر حساب باز کند. حال هرگونه تغییر جدی که بخواهد بمنزای آغاز دوباره پروسه جابجائی (اینبار به پوسته ای «مجاهدینی» و امثالهم) باشد، با توجه به حساسیت اوضاع منطقه و جهان، موافق حال بلوک غرب نبوده و حتی المقدور از وقوع آن جلوگیری خواهد نمود. فعلاً از دید آمریکا اگر جابجائی و تغییری هم بخواهد صورت گیرد باید با حفظ ترکیب کلی همین هیئت حاکمه باشد.

بنابراین - اگر بخواهیم از اصطلاحات خود مجاهدین استفاده کنیم - کارت مجاهدین اگرچه ب میزان زیادی اعتبار و توان خود را از دست داده اما هنوز نسوخته است. اینک احتمالاً مجاهدین وارد فاز انتظار شده اند تا دوره ای که غرب تصمیم بگیرد دیگر با این رژیم کار نکند، و یا با يك رشته تغییر و تحولات در هیئت حاکمه شاید نقشی هم به آنها سپرده شود. بگذریم از اینکه رجوی در مصاحبه اخیرش با «صدای مجاهد» (۱۲ آبان ۶۷)، به «تشریح» مفهوم رژیم پرداخته و چنین عنوان نموده که: «تا وقتی خمینی هست و ولایت فقیه رسماً باطل نشده نمیشود زیر بغل رژیم را گرفت. وقتی هم که خمینی نباشد - مثل رژیم شاه - دیگر رژیم خمینی هم وجود نخواهد داشت». در آتموع شاید دیگر نیازی به شمار «سرنگونی رژیم خمینی» نباشد! بهر حال دوره حاضر با تلاش مجاهدین برای آنکه بزرگترین یازنده آتش بسی و خاتمه جنگ خلیج نباشد، رقم میخورد. از این کارت کوچک برای «بزرگترین برنده» شدن کاری ساخته نیست؛ چرا که بازیگران اصلی کسانی دیگرند.

در مورد تبلیغات و تحلیلهای مجاهدین حول عملیات «فروغ جاویدان» و نتایجش باید چند نکته را در نظر گرفت. اول آنکه، پاره ای از بحثهای مجاهدین صرفاً جنبه تبلیغی و تهییجی داشته و با واقعیات هیچ ارتباطی ندارد. این بحثها را برای محکم کردن درون خود و نیز پایه اجتماعیش در جامعه مطرح میکند. دوم آنکه، پاره ای تحلیلهای مجاهدین ناشی از دیدگاه طبقاتی محدود این نیرو است. و بالاخره، امیدها، آرزوها، هراس ها، و نیز وعده های پاره ای محافل ارتجاعی و امپریالیستی نیز در ترسیم اینچنینی وقایع و تحولات دخیل است. مجاهدین میگویند که مجلس اسلامی بخاطر عملیات ما تعطیل شد و نمایندگان مجلس و مقامات حکومتی از ترس فراری شدند! مجاهدین میگویند که رژیم بواسطه هراس از سرنگونی توسط مجاهدین - و تحت تاثیر «عملیات مهران» - قطعنامه ۵۹۸ را قبول کرد؛ مجاهدین به قدرتهای امپریالیستی گوشزد میکنند که اگر من نبودم سیاست شما در خلیج به انجام نمیرسید و کماکان جنگ ایران و عراق ادامه داشت!

تعرض مجاهدین میبرداختند، با جدیت و پشتکار به عقد قراردادهای اقتصادی - دیپلماتیک با رژیم تهران مشغول بوده و زیرچشمی، قابلیتها و توان طرفین درگیر را ارزیابی مینمودند. شاید اگر تبلیغات پر سر و صدا و قدری عجیب رسانه های غربی بهنگام انجام عملیات مهران نبود، مجاهدین محتاطانه تر به اوضاع برخورد میکردند و در انجام تعرض ستون وار تجدید نظر مینمودند؛ شاید بزرگ جلوه دادن کمیت و قابلیتهای مجاهدین درست در آستانه قطع جنگ خلیج که با هدف فشار بیشتر بر هیئت حاکمه اسلامی صورت میگرفت را رهبری مجاهدین بد تعبیر کرد و در مقابل این تدبیر امپریالیستی خام شد؛ و شاید امپریالیستهای غربی - جدا از اهداف فوق الذکر - قصد به مهلکه کشاندنشان را هم داشتند تا ضربه ای جدی به آنها بزنند؛ اما در هر صورت، آمریکا و متلفان غربیش بدنیاال حذف تمام و کمال فاکتور مجاهدین از صحنه نیستند. این امر نه از قدرت و قابلیت «عجاب آور» مجاهدین و نیروی نظامی نشئت میگردد، نه از «مهارت بیشترش» در بازسازی و تحکیم سیستم تحت سلطه نسبت به هیئت حاکمه کنونی، و نه از ناتوانی امپریالیستها در مقابل مجاهدین. این امر از اوضاع بی ثبات منطقه و احتمال ظهور پروسه های غیر قابل پیش بینی و مضللات جدید تحت این شرایط ناشی میشود. در واقع آمریکا و بلوک غرب مطمئن نیستند که اوضاع ایران و خلیج بر مسیری مطلوب حالشان به پیش رود و حکومت جمهوری اسلامی بطور قطعی قوام یابد و دچار ازهم گسیختگی نگردد. بهمین خاطر، حفظ و پرورش (در حین کنترل) یا دست رد زدن به سینه پاره ای نیروها که بواسطه جهت گیری و خصلت ضد انقلابی خود میتوانند نقش چرخ زاپاس یا حتی آلتفراتیبو حکومتی را بازی کنند، همچنان در دستور کار امپریالیستهای غربی قرار دارد. در عین حال، آنها از سیاست جلب و جذبی که رقبای سوسیال امپریالیستشان ممکن است در خفا در قبال نیروهای فوق الذکر به پیش ببرند نیز غافل نیستند. استراتژیستهای آمریکائی خصوصاً در مورد مجاهدین بتازگی چنین جمع بندی کرده اند که اگر در سالهای آریز حکومت خمینی، «این سازمان با حزب توده ائتلاف میکرد و اگر مجاهدین ائتلافی نزدیک با مسکو برقرار میساخت، دورنمای پیروزی کمونیستی [در واقع سوسیال امپریالیستی] در ایران بشدت پر رنگ میشد و نتایجی غیرقابل محاسبه بر امنیت خلیج بجای میگذازد». (لتروسکی، مشاور موسسه تحقیقات عمومی سیاسی در واشینگتن - مجله بین المللی). اما آمریکا اگر مجبور نباشد حاضر نیست مخاطرات ناشی از يك جابجائی بیمورد یا زودرس در راس دستگاه کمپرادور اسلامی ایران را تقبل کند. طی دهسال گذشته، آمریکا با نگرانی و انتظار پروسه دردناک جابجائی در رده های مختلف بوروکراسی دولتی و ارتش از

عملیات نسبتاً بزرگ پیش می آید. منظور از این عملیات درگیر شدن با نیروی بزرگی از دشمن توسط بخش وسیعی از نیروهای خودی (با استفاده از اشکال جنگ متحرک) است که با هدف ضربه روحی زدن به دشمن و گرفتن غنائم و اسیر و استفاده های تبلیغی سراسری (بر انکار عمومی داخل و بخشهایی از قوای نظامی رژیم و نیز بروی قدرتهای جهانی) صورت میپذیرد. در این عملیات تکیه به سلاح و تکنیک پیشرفته (لااقل در سطح تکنولوژی نظامی دشمن) یا پاره ای حمایتهای نظامی مستقیم و غیرمستقیم ضروری از سوی یک نیروی پشتیبان است. پیشروی نیز در گرو دسترسی به زرادخانه مجهز و سنگین است، چرا که در اینجا (همانطور که تجربه (فروغ جاویدان)) نشان داد) طرف مقابل با تمام قوا از پیشروی جلوگیری نموده و از تمامی ابزار جنگی خود برای جلوگیری از ادامه عملیات سود خواهد جست (البته در اینجا تاکنیک دشمن مبنی بر بکارگیری عملیات گاز انبری و محاصره و سرکوب بخشهای وسیعتری از نیروی در حال تعرض را از نظر دور نمیداریم). اینکه فرماندهان نظامی (ارتش آزادیبخش) در هر جزء از عملیات، آنجا که میخواهند به کمبدها و ضعفهای خود بپردازند و علت عدم پیشروی را بیان کنند، به نداشتن سلاح سنگین و کمبدهای لجستیکی اشاره دارند از همین واقعیت نشئت میگیرد. جنگ منظم و سنتی، ملزومات تسلیحاتی و نقاط اتکاء معینی دارد. از سوی دیگر، این استراتژی در «فاز نهائیش» بر تغییر و تحول معینی در اوضاع سیاسی متکی است که مجاهدین خود آنرا (انفراد ملی و بین المللی) میخوانند. این شرایط عبارت است از دست شستن قدرتهای امپریالیستی از رژیم موجود، چرخش حمایت آمیز یا لااقل سکوت بیطرفانه در قبال عملیات نیروی تعرض گر و یا تردید منفعلانه در برخورد به آن؛ و نیز جدائی بخشهایی از طبقات حاکم - منجمله نیروهایی از درون دولت - مثلاً جناحی از ارتش یا سپاه. تلاش چند ساله اخیر مجاهدین با هدف تحقق چنین موقعیتی صورت گرفته است. تحت این استراتژی، اگر قدرتهای امپریالیستی یا سوسیال امپریالیستی پشتیبان استوار هیئت حاکمه موجود باشند، آنوقت امر سرنگونی ناممکن خواهد بود. یعنی از دید مجاهدین، سرنوشت جامعه و انقلاب در گرو سیاستهای ابرقدرتها و بلوکهای امپریالیستی است. بگذریم که در مورد مشخص عملیات (فروغ جاویدان) تغییر و تحولاتی متضاد با (انفراد ملی و بین المللی رژیم) محرک مجاهدین در آغاز تعرض شد. بقول خودشان، ترس از بزرگترین بازنده آتش بس شدن (یا بمفهومی از لحاظ بین المللی منفرد شدن) آنها را مجبور به تعرض کامل کرد. از اینجا به محور و قلب استراتژی مجاهدین برخورد میکنیم و این مشخصه عمومی استراتژی و خطوط نظامی نیروهای بورژوازی و ارتشهایی است که در جهان امروز بشکل اپوزیسیون مسلح بورژوازی در مقابل حکومتهای

ارتجاعی قرار دارند: ایدئولوژی، سیاست، جهت گیری طبقاتی و شیوه عملی پیشبرد جنگ اینان حاکنی از جدائی کامل این جنگ از توده هاست. نقطه اتکاء این ارتشها و جنگشان نه بر توان و انرژی و ابتکارات آگاهانه و آزاد شده توده های تحت ستم و استثمار، بلکه بر معادلات و محاسبات و صف بندیهای درون اردوی امپریالیستها و مرتجعین، و تکنولوژی نظامی و تاکتیکیهای ارتشهای ارتجاعی استوار است. اگر هم در این استراتژی صحبتی از توده ها بماند، تنها بعنوان پشت جبهه و هوراکش و ناظری است که باید برای دارودسته ای بورژوا که میخواهد جای دارودسته حاکم را بگیرد، نقش تخت روان بازی کند. همانطور که رجوی چندین ماه قبل از عملیات اخیر در مصاحبه با نشریه «شورا» اظهار داشته بود، «ارتش آزادیبخش» خیال آزاد کردن منطقه ندارد. چرا؟ چون برای منطقه داشتن لااقل باید بتوان روی حمایت توده ها در آنجا اتکاء کرد. و بنظر مجاهدین (در همان مصاحبه) سروکله زدن با مردم و انتظارات آنان مایه دردسر است؛ و از آنجا که مجاهدین نمیخواهد زودتر از موقع ماهیت ارتجاعی حاکمیتش برای توده برملاشود، از برقراری آن در یک منطقه پرهیز میکنند. بهمین خاطر، این جریان بدنبال کسب سراسری قدرت است تا به یکباره کل قدرت سیاسی - اقتصادی - نظامی موجود را تحت فرمان خود در آورده و با تثبیت موقعیت خود و پایه اجتماعیش به حفاظت از نظم موجود بپردازد. نه مجاهدین و نه هیچ نیروی بورژوازی مسلح دیگر خواهان اینکه توده ها در پروسه نبرد علیه دشمن عمده خود بر سرنوشت خویش حاکم گردند نبوده و مسلماً بدنبال شیوه نبردی که به این امر خدمت کند نیز نیستند. اینکه توده ها احساس ضعف کنند و در فضای سیاسی بدنبال یک ناجی مسلح بگردند برای مجاهدین کافیست. نوع عملیات (ارتش مجاهدین در مقابل ارتش جمهوری اسلامی در نبردی اساساً منظم و متکی به سلاح سنگین و پشت جبهه یک دولت)، نوع ارتباط با توده ها و سرانجام نوع شکست نشان داد که نه فقط سرنوشت نهائی این عملیات را معادلات و تناسب قوایی که در اردوی امپریالیستها و مرتجعین جاری است رقم زد، بلکه محرک اولیه چنین عملیاتی نیز چیزی جز اجبارات و فشارهای برخاسته از صف بندیها و مناسبات و اوضاع حاکم بر اردوگاه ضدانقلاب داخلی و بین المللی نبود.

نتیجه

بعد از شکست انقلاب ۵۷، توده های پیشرو به این جمع بندی دست یافتند که کورکورانه به دنباله روی از خمینی برخاسته بودند؛ علت آن بود که خمینی و دارودسته اش خود را ضد رژیم و سیستم نشان میدادند. توده های پیشرو در شرایط عدم تشکل و نبود رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری با این مسئله دست به گریبانند که چگونه میتوان نیروهای در حال نبرد با رژیم اسلامی را محک زد؛ چگونه میتوان نیروی که

آرزوها و آمال انقلابی و طبقاتیشان را نمایندگی میکند شناخت؛ یک معیار مهم در پیشروی توده ها، جنگ هر نیرو علیه حاکمیت است. برنامه یک نیروی طبقاتی که منعکس کننده جامعه مورد نظر اوست در نوع جنگیدن و نقاط اتکاء این جنگ متطور میشود. کسی که امروز به سلاح سنگین و قدرتهای بین المللی و ... تکیه میکند در فردای پیروزی نیز راهی جز راه کهنه پیموده شده توسط شاه و خمینی را نخواهد رفت. میتوان و میباید مضمون برنامه واقعی هر نیروی را از نوع جنگ، نوع ارتش و نحوه سازماندهی نظامیش دریافت و مورد مشخص مجاهدین و جنگش نیز در همین چارچوب حائز اهمیت است. «ارتش آزادیبخش» و عملیات (فروغ جاویدان) بدون شک یکی از بهترین نمونه های آموزگاران منفی در تاریخ معاصر ایران برای توده هائی است که جهت رهائی، راهی جز جنگ خلق تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری و با قدرت سلاح ارتش سرخ کارگران و دهقانان ندارند؛ جنگی که متکی به قدرت و اراده انقلابی و آگاهی توده های تحتانی جامعه است؛ جنگی که خصیصه درازمدت داشته و دشمن را ذره ذره میبلعد و نابود میکند و نیازی به «قدرتها» و تبحر در «ورق بازی» ندارد؛ جنگی که در هر آنجا امکانپذیر باشد قدرت سیاسی سرخ آنجا برقرار کرده و منطقه پایگاهی را برمبندای مناسبات انقلابی سازمان میدهد؛ جنگی که تابع محاسبات و معادلات امپریالیستی نیست، بدنبال جلب پشتیبان از میان صفوف دشمنان انقلاب (در هر رنگ و لباسی که باشند) نبوده و تنها به قدرت لایزال توده های ستمدیده و تحت استثمار جهان و پشتیبانی و یاری گردانهای انقلابی پرولتری اتکاء میکند؛ جنگی که شعله هایش با نرسیدن سلاح سنگین و امکانات لجستیکی بخواهوشی نمیگراید و برای جلب پشتیبانی توده ها به تبلیغات پر زرق و برق و پوشالی و امکانات مالی نیاز ندارد؛ جنگی که برای پایان بخشیدن به موجودیت نکبتیاز و چرکین سیستم ستم و استثمار امپریالیستی و حافظان و نمایندگانش برپا میگردد و نه بخاطر حک و اصلاح سیستم موجود و نشان دادن دارودسته استثمارگری نوین بجای باند های حاکم کنونی.

آنگولا ...

اگرچه این جنبشها اساساً فاقد رهبری پرولتری بوده و پتانسیل موجود در آنها نمیتواند در مسیری آگاهانه با هدف سرنگونی قهری امپریالیسم سمت و سو باید و همین امر مانع از آن میشود که جریان انقلابی بتواند بر روند عمده (جنگ امپریالیستی) موثر افتد و از آن ممانعت کند، اما فرارسیدن این امواج خود بمعنای ظهور فرصتهائی بیسابقه است که گردانهای پیشاهنگ پرولتری در سراسر جهان میتوانند از آن برای انجام هرچه سریعتر وظایف خویش سود جویند. از اواسط دهه ۱۹۷۰ بموازات افت جنبشهای انقلابی در سه قاره، انحراقی رواج یافته بود که قدرتهای امپریالیستی

و ارتجاعی را «قادر مطلق» میپنداشت و بسیاری تحت تاثیر این دیدگاه باور خویش به قدرت لایزال توده ها و امکان انجام انقلاب (لااقل در دوره نزدیک) را از دست دادند. ادامه این انحراف تا امروز هم باقیست و اینبار در این شکل که قدرتهای امپریالیستی را قادر به حل معضلات ریشه ای و تضادهای لاینحل سیستم میبیند. این انحراف بشیوه ای کائوتسکیستی خطر بروز یک جنگ نوین امپریالیستی را نفی میکند. وقایعی نظیر آنگولا، کامبوج، افغانستان و... برای این دیدگاه انحرافی، حکم فاکتھالی را دارد که بکار اثبات «توانمندی» امپریالیستها می آید.

لیکن آنچه در تحلیل از اوضاع جاری و مانورهای امپریالیستی (چه از جانب غرب و چه از سوی شرق) ضروریست، درک این نکته است که همه اینها بر سراسیمگی انجام میپذیرد که بسوی یک جنگ نوین راه میگشاید. بدین معنا که نتایج اختتام هر پروسه کوچک از این مارپیچ بزرگ کاملاً تابع یک دینامیس کلی بوده و نهایتاً نه بمعنای تخفیف تضادهای بنیادین سیستم بلکه زمینه ظهور آنها در اشکالی دیگر - و حتی شدیدتر از گذشته - خواهد بود. طنز اینجاست که استراتژیستهای شرق و غرب در این مورد هیچگونه توهم یا تردیدی ندارند، و توهمات همه جانب نیروهائی است که بذرات مختلف در اردوی طبقات ستمدیده جای میگیرند. اگر در اردوی امپریالیستی تضاد و بحشی در تحلیل از مانورهای رقیب موجود باشد (که هست)، نه بر سر مضمون این مانورها و جهت گیریهای حریف، بلکه بر سر چگونگی برخورد و بهترین نحوه سوجدویی از شرایط نوین تحت مانورهای جاریست و بس، این امر را بوضوح در مقایسه ای که توسط برخی تحلیلگران غرب امپریالیستی میان شرایط حاضر با سالهای آستانه جنگ جهانی دوم و تشابهات تاکتیکی میان ائتلافات و توافقنامه های این دوران با دهه ۱۹۳۰ صورت میگردد، میتوان مشاهده کرد. آنها بطور مثال مرتباً به قرارداد مونیخ میان چمبرلین (نخست وزیر وقت انگلستان) و هیتلر رجوع میکنند و تجربه تاریخی «خام شدن انگلستان در مقابل تدابیر دیپلماتیک رقیب آلمانی» را با توجه به مناسبات اخیر شرق و غرب، در خور تامل مینمایند! هشدارهای طراحان غرب و شرق مبنی بر لزوم «حفظ هوشیاری، و در عین حال استقبال از گشایشهای طرفین» بیان نوعی «نگرانی مشترک» است.

مقاله ذیل که در نشریه «کارگر انقلابی»، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا جرح گردیده، نشان میدهد که چگونه توافقات جاری میان آمریکا و شوروی، آفریقای جنوبی و کوبا بر سر درگیریهای آنگولا نه تنها بمفهوم خاتمه تضادها و تخصیص پیچیده آن منطقه از جهان نیست، بلکه در بطن خود حاوی تناقضاتی است که حتی در کوتاه مدت میتواند کل توافقات را بزیر سؤال برده، زمینه ساز درگیریهای بس خونینتر و برخورددهائی بس عظیمتر و تمیین کننده تر در ناحیه آفریقای جنوبی گردد، نکته

دیگری که مقاله حاضر بر آن اشاره دارد اینست که هیچیک از دو بلوک امپریالیستی قصد کوتاه آمدن یا دست کشیدن از منافع استراتژیک خود در منطقه را نداشته و تنها بواسطه برخی اجبارات و الزامات فوری و دقیقاً برای حفظ آن منافع است که سیاستی نوین اتخاذ کرده اند.

بخاطر اهمیتی که این مقاله در روشن کردن جنبه مشخصی از مناسبات میان دو بلوک رقیب در دوره حاضر داشت، به ترجمه و درج آن اقدام نمودیم.

آفریقای جنوبی به اشغالگری خونینش در آنگولا پایان میدهد

آخرین گروه از نیروهای آفریقای جنوبی هفته گذشته (اوائل آبان ماه ۶۷) خاک آنگولا را ترک گفت. فرماندهان نظامی آنگولا، کوبا و آفریقای جنوبی در مرز آنگولا و نامیبیا گرد آمدند و برسم دوستی با یکدیگر قهقهه نوشیدند. پیش از این، تجاوزگران آفریقای جنوبی ناحیه ای در جنوب آنگولا را به تصرف خویش در آورده و در هجوم به نیروهای دولتی آنگولا با ارتش اونیتا (هوادار آمریکا) همکاری داشتند. طی این حملات افراد زیادی بقتل رسیده بودند. اینک عقب نشینی آفریقای جنوبی بعنوان نخستین گام در «روند صلح» مابین نیروهای گوناگون حاضر در صحنه پیچیده آنگولا و نامیبیا توصیف میشود. طرفین اصلی مذاکراتی که در مورد عقب نشینی متقابل قوای کوبائی از آنگولا و نیروهای آفریقای جنوبی از نامیبیا و اعطای «استقلال» به این کشور در حال انجام است، آمریکا و شوروی هستند. اما هنوز خطر حمله وحشیانه آفریقای جنوبی، این سک زنجیری آمریکا در منطقه رفع نشده و نیوهای اونیتا نیز کماکان از حمایت غرب بهره مندند. در پشت مذاکرات «صلح»، شرق و غرب تدارکات نظامیشان را به پیش میبرند و بنیه نظامیشان را تقویت میکنند. آنها عرصه را برای برخوردهائی عظیمتر از پیش آماده میسازند.

از اوائل ماه مه ۱۹۸۷ (اردیبهشت ۱۳۶۶) دولت آمریکا یک سلسله دیدار میان رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی و دولت‌های آنگولا و کوبا (هوادار شوروی) ترتیب داد. شوروی هم تحت این بهانه که از «نفوذ و اعتبار خود استفاده میکند» بعنوان «ناظر غیر رسمی» در این گفتگوها شرکت جست. آتش بس میان ارتش آنگولا و ارتش آفریقای جنوبی (که بخش جنوبی آنگولا را تصرف کرده بود) و خروج نیروهای آفریقای جنوبی که نخستین بخش «توافقات صلح» محسوب میشد، هم اکنون در دست اجراء است.

بنا به گفته طرفین مذاکرات، بر سر خروج قوای کوبائی از آنگولا و اجرای قطعنامه ۴۳۵ سازمان ملل مبنی بر خروج نیروهای آفریقای جنوبی از نامیبیا و اجرای انتخابات تحت نظارت سازمان ملل توافقی صورت گرفته است. هفته گذشته اعلام شد که سفیر کوبا در سازمان ملل

بعدت دو روز گفتگوهای محرمانه ای را با هیئت نمایندگی اونیتا (ارتش تحت الحمایه آمریکا و آفریقای جنوبی برهبری جوناس ساویمی که با دولت مپلا در آنگولا در حال جنگ است) به پیش برده است. اما بر سر جدول بندی زمانی خروج نیروهای کوبائی میان این کشور و آفریقای جنوبی اختلاف وجود دارد. طبق آخرین گزارشات، آفریقای جنوبی خواستار خروج کلیه نیروهای کوبائی از آنگولا تا ژوئن سال آینده است؛ در حالیکه کوبا خواستار خروج مرحله بندی شده طی هجده ماه است. این میتواند مسئله ای باشد که کل توافقات را زیر سؤال ببرد.

چرا دو بلوک آمریکا و شوروی پس از اینهمه سال درگیری و مخاصمه در آنگولا و نامیبیا اکنون به برخی توافقات میرسند؟ این توافقات کدامند؟

«اخسانه تکانی» شوروی در آنگولا

گفتگوها و توافقات جاری پس از یکسال جنگ سخت در جنوب آنگولا که منجر به تلفات سنگین نیروهای دولتی مپلا (تحت سلطه شوروی) و نیروهای آفریقای جنوبی و اونیتا (تحت الحمایه آمریکا) شد، حاصل گشته است. نیروهای دولتی در اوت ۱۹۸۷ (مرداد ۶۶) به حمله ای مهم علیه شهر ماونینگا (پایگاه اونیتا) دست زدند. تنها دخالت گسترده (نیروی دفاعی آفریقای جنوبی) بود که باعث نجات اونیتا شد. نیروهای آفریقای جنوبی قوای مپلا را تا کینوکواناواله عقب راندند.

سپس نیروهای مشترک آفریقای جنوبی و اونیتا حمله ای سنگین را به شهر کیتو آغاز نمودند. اینجا بود که نیروهای کوبائی برای جلوگیری از شکست ارتش مپلا مداخله کردند. پس از جنگ اصلی بر سر آنگولا در سال ۷۵ - ۱۹۷۴ (۱۳۵۴)، این نخستین بار بود که قوای آفریقای جنوبی مستقر در این کشور با قوای آفریقای جنوبی مستقیماً شاخ به شاخ میشدند. حمله به کینوکواناواله به بزرگترین جنگ منظم جنوب آفریقا تبدیل شد. ارتش آفریقای جنوبی شکست خورد و برای نخستین بار گزارشی از تلفات بیشمار نیروهای سفیدپوست خود منتشر ساخت.

شکست نیروهای مپلا در ماونینگا، شوروی را به عمق درگیری در آنگولا واقف ساخت. تحولات اخیر نشان داد که هرگونه تلاشی از سوی ارتش آنگولا برای از بین بردن اونیتا نه تنها ناموفق خواهد بود بلکه از نظر نظامی سریعاً به اوضاع انفجاری شدیدی تبدیل خواهد شد. شورویها با احتمال درگیری مستقیم و بسیار گسترده در آنگولا روبرو بودند.

اما در عین حال شورویها نمیتوانند آنگولا را بحال خود رها سازند. حکومت مپلا با در دستر بزرگی روبروست. ۱۲ سال جنگ با آفریقای جنوبی و اونیتا بخش اعظم کشور - منجمله بارآورترین مزارع و معادن - را ویران ساخته است. قریب به یک سوم مردم آنگولا آواره شده یا بقیه در صفحه ۳۰

شدیداً از جنگ لطمه دیده اند. سکنه شهرها تحت فشار آوارگانی قرار دارند که برای نجات از مهلکه جنگ به آنجا پناه میبرند. طبق آمار سازمان ملل، آنگولا بالاترین رقم معلول در جهان را داراست. اکثر این افراد بر اثر اصابت با مینهایی که آفریقای جنوبی و اونیٹا کار گذاشته اند يك يا دو پای خود را از دست داده اند. در حال حاضر آنگولا حداقل ۴ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد که عمدتاً مربوط به غرب است. این در حالیست که ۶۵٪ بودجه سالانه کشور صرف مخارج جنگی میشود. اقلام نوراکی بصورت انبوه از خارج وارد میشود. حتی تولید قهوه که زمانی محصول عمده صادراتی آنگولا بود بر اثر جنگ بسیار کاهش یافته است. اگرچه آنگولا دیگر قادر نیست بهای بخش اعظم تسلیحات روسی خود را بپردازد، اما شوروی بعزت اهمیت استراتژیک این کشور همچنان به حمایت از رژیم میلا ادامه میدهد. البته موضوع فقط این نیست که آنگولا محتاج شوروی است بلکه اگر وضعیت آنگولا از آنچه هست وخیمتر شود و خطر سقوط رژیم میلا مطرح گردد، روسها پادگان مهم خود در آفریقای مرکزی و جنوبی را از دست رفته خواهند دید. بنابراین شوروی برای کاهش لطمات و بحداقل رساندن مخاطرات دست به مانور میزند.

در ماه مه، يك دیپلمات شوروی در آنگولا اظهار کرد: «ما میخواهیم خانه تکانی کنیم. ما در مخاصمات منطقه ای خواهان راه حلهای سیاسی هستیم». حرکات اخیر شوروی در آنگولا و نامیبیا بخشی از تنظیمات کلی سیاسی و نظامی گورباچف در سطح بین المللی است. مفهوم این حرکات کنار کشیدن شورویها از کلیه مخاصماتی که درگیرش هستند نیست؛ بلکه نوعی «خانه تکانی» را در آنگولا مدنظر دارند. آنها بقصد تقویت قابلیتهای خود جهت مقابله با امپراتوری غربی رقیب به برخی تنظیمات تاکتیکی دست زده اند. شوروی امیدوار است که وقفه در تخاصمات نظامی - حتی اگر با خروج قسمی یا کلی نیروهای کوبانی همراه باشد - به رژیم میلا شانس ادامه حیات دهد و توافقات جاری فرصتهایی را برای سرازیر شدن «کمک» اقتصادی از جانب غرب بسوی آنگولا ایجاد نماید.

اگرچه حکومت آنگولا مجری اوامر کرملین است اما نگرانیهایی در مورد مقاصد شوروی و نتایج اقداماتش در میان میلا نیپها و نیروهای تحت نفوذشان تولید شده است. علیرغم آنکه شورویها علی الظاهر از سیاست میلا مبنی بر عدم سازش با اونیٹا پشتیبانی میکنند اما طبق برخی گزارشات آنها رژیم آنگولا را جهت دستیابی به توافق با ساویمبی تحت فشار قرار داده اند. ظاهراً مشکلاتی که اوائل سال جاری مسیحی، متعاقب خروج قوای روس، گریبانگر رژیم هوادار شوروی در افغانستان شد بر نگرانی دولت آنگولا افزوده است. يك روزنامه حکومتی بنام «ژورنال دو آنگولا» طی سرمقاله ای هرگونه

مقایسه آنگولا با افغانستان را يك «اشتباه ناب، بی توجهی و بی غرض ورزی» دانست و از آن انتقاد نمود.

سودجویی آمریکا از حرکات شوروی نبردهای ماوینگا و کیشوکواناواله برخی مصلحت آفریقای جنوبی و پشتیبانان آمریکاییش را ظاهر ساخته؛ بویژه رقم بیسابقه تلفات سربازان سفیدپوست در جنگ آنگولا حتی باعث بروز مخالفت در میان پایه اجتماعی حکام نژادپرست آفریقای جنوبی گردید. بطور مثال، کلیسای «اصلاحی هلندی» (کلیسای عمده این کشور) آشکارا با اشغال آنگولا توسط آفریقای جنوبی به مخالفت برخاست.

از سوی دیگر، مانورهای آمریکا در مذاکرات «صلح» آنگولا و نامیبیا، کوششی جهت استفاده از برخی تحولات و تنظیمات شوروی در آنگولا و کل منطقه در مسیر پیشبرد منافع غرب نیز محسوب میشود. شورویها سالها بود که بحث دولت آمریکا مبنی بر «همگامی» در هرگونه راه حل سیاسی منطقه ای را رد میکردند. بحث آمریکا این بود که خروج آفریقای جنوبی از نامیبیا و انجام انتخابات در آن کشور باید با خروج کوبا از آنگولا همگام باشد. اینک شوروی به قبول علی الاصول این مسئله گردن نهاده است.

آمریکا و آفریقای جنوبی با قبول طرح سازمان ملل مبنی بر «استقلال» نامیبیا که جنبه ای از «همگامی» است واقعاً چیزی از دست نمیدهند. طرح سازمان ملل خواستار خروج قوای آفریقای جنوبی از نامیبیا است؛ اما هیچ حرفی در مورد «نیروی منطقه ای آفریقای جنوب غربی» (ارتش ۲۴ هزار نفره ساخته و پرداخته دست آفریقای جنوبی که تحت اوامر افسران این کشور قرار دارد) و یا «کتوت» (پلیس مخفی تحت فرمان پلیس آفریقای جنوبی) مطرح نمیکند. همچنین مسئله خلیج والدیس (تنها بندرگاه نامیبیا در آبهای صیق که آفریقای جنوبی مدعی حاکمیت بر آن پمناشه بخشی از استان کیپا است) نیز در طرح مسکوت گذاشته شده است. طرح سازمان ملل از کنار مسئله سلطه اقتصادی آفریقای جنوبی بر نامیبیا میگذرد. در عین حال، چریکهای «سواپو» (گروه نامیبیائی هوادار شوروی) و تبعیدیان نامیبیائی که در اردوگاههای آنگولا بسر میبردند سیبایست هنگام مراجعت به نامیبیا خود را معرفی کرده اسلحه خود را تحویل دهند و مورد بازرسی خاص قرار گیرند. این چریکها را عمدتاً در اردوگاهها محدود خواهند کرد.

بالتجبه حتی اگر انتخابات نامیبیا انجام شود و «سواپو» بتواند در حکومت شریک گردد، باز هم این کشور تحت کنترل آفریقای جنوبی و غرب باقی خواهد ماند. طرح سازمان ملل به استقلال واقعی نامیبیا منجر نمیشود. این طرح توطئه ای است برای ایجاد شکل پورشیده تر و ناآشناتری از سلطه آفریقای جنوبی و غرب بر نامیبیا. آمریکا امیدوار است که آفریقای

جنوبی با اینکار نقش علنیتری در بلوک جنگی غرب بدست آورد.

نیروهای آفریقای جنوبی از آنگولا خارج شده اند، اما آمریکا بروی ابزار دیگری جهت اعمال فشار بر رژیم میلا حساب باز کرده است. آمریکا اعلام نموده که آنگولا برای پیوستن به صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، و واجد شرایط دریافت وام و «کمک» غرب شدن، باید دست به تغییرات گسترده داخلی بزند. بیشک این تغییرات به تعمیق نفوذ اقتصادی قابل توجه غرب در آنگولا خواهد انجامید. اونیٹا هنوز هم يك خطر محسوب میشود. در ماه ژوئن ساویمبی رهبر اونیٹا به آمریکا رفت و از حمایت کابینه ریگان برخوردار شد. ساویمبی حتی ستانور لیبرال دمکراتی بنام «داد» را ملاقات کرد که گفته بود اگر اونیٹا روابطش را با آفریقای جنوبی قطع کند از «حمایت مطلق» سنای آمریکا برخوردار خواهد شد. در همین اثنا حکومت ریگان خواستار افزایش کمک آمریکا به اونیٹا از ۱۵ میلیون دلار سال گذشته به ۴۰ میلیون دلار برای سال جاری شد. مقامات آمریکائی خواهان شرکت دادن اونیٹا در حکومتی ائتلافی با میلا شده اند. آنها اعلام کرده اند مادامی که شوروی کمکهای خود را به آنگولا متوقف نساخته آمریکا همچنان ساویمبی کمک خواهد کرد.

اگر نیروهای کوبانی بدنبال خروج از آنگولا، دوباره روزی قصد کمک به حکومت این کشور را داشته باشند باید اقبانوس اطلس را پشت سرگذارند، حال آنکه نیروهای آفریقای جنوبی حتی در صورت خروج از نامیبیا، بسرعت میتوانند آنگولا را مجدداً اشغال کنند. آمریکا احتمالاً بدنبال یافتن راهی است تا فشار بیشتری بر کنگره ملی آفریقا (یکی از نیروهای هوادار شوروی در آفریقای جنوبی) اعمال کند. یکی از «اصول» که طی مذاکرات آنگولا - نامیبیا مورد بحث قرار گرفت، ممانعت آنگولا از دادن پایگاه داخلی به کنگره ملی آفریقا در ضدیت با حمایت آفریقای جنوبی از اونیٹا بود. یعنی اینکه نزدیکترین پایگاه کنگره ملی آفریقا حداقل ۷۵۰ مایل از آفریقای جنوبی فاصله خواهد داشت؛ در حالیکه او کماکان میتواند عملیات خود را از شرق آنگولا با پایگاههایی در زئیر به پیش ببرد.

تقسیمت بنیسه نظامی طرفین در گهر بنا بر آنچه گفته شد، احتمال دارد که توافقات «آنگولا و نامیبیا» سریباً بهم بخورد. حتی اگر توافقات به اجراء درآید هم تحولات نظامی جنایتکارانه ای که در پس پرده مذاکرات «صلح» بوقوع میپیوندد، باعث تشدید تخاصمات خواهد شد.

در ماه آوریل، درست پیش از آغاز مذاکرات، آمریکا به مانور نظامی مشترکی با زئیر در طول مرزهای شمالی آنگولا مبادرت ورزید. این مانور تحت نام «عملیات تفنگ چخماقی ۱۹۸۸» و تحت فرماندهی نیروهای آمریکائی مستقر در

گروه فوق الذکر بود که از زمان قدرتیابی «مپلا» با آن در جنگ میباید. «اونیتا» وابستگی شدیدی به رژیم آپارتاید داشته و از آمریکا کمک نظامی دریافت میکند.

نامیبیا که آفریقای جنوب غربی نیز نامیده میشود، سابقاً مستعمره آلمان بوده که بعد از جنگ جهانی اول تحت کنترل آفریقای جنوبی قرار گرفته است. اقتصاد، حکومت و ارتش این کشور تحت تسلط آفریقای جنوبی است.

«سواپو» که مخفف «سازمان خلق آفریقای جنوب غربی» است، اپوزیسیون هوادار شوروی در این کشور است. «سواپو» از سال ۱۹۶۷ مبارزه مسلحانه را آغاز کرد اما از اواسط دهه ۱۹۷۰ تحت نفوذ شوروی درآمد و عملیات پراکنده تخریبی - ایدئولوژی را بمثابة تاکتیک فشار علیه حاکمیت و نیز آفریقای جنوبی پیشه نمود. این عملیات منطبق بر استراتژی شوروی جهت شراکت در قدرت سیاسی موجود در نامیبیا است.

نکاتسی اطلاعاتی در مورد آنگولا: کمی بعد از درهم شکستن حاکمیت استعماری پرتغال بر آنگولا در سال ۱۹۷۵، این کشور به نومستعمره شوروی بدل گشت. از آن زمان تا بحال حکومت طرفدار شوروی آنگولا از میلیاردها دلار کمک تسلیحاتی روسها و حمایت هزاران سرباز کوبانی برخوردار گشته است. ارتش آنگولا طی این سالها با ارتش اونیتا که نیروی تحت الحمایه آمریکا بوده و بخشهای بزرگی از شرق آنگولا را تحت کنترل دارد، به پیش برد و با قوای اشغالگر آفریقای جنوبی نیز درگیریهایی داشت.

«مپلا» که مخفف «جبهه خلقی برای رهایی آنگولا» است، یکی از ۳ گروه اصلی اپوزیسیون استعمار پرتغال بود. بهنگام سقوط سلطه پرتغال این گروه از لحاظ سیاسی و نظامی بسیار ضعیف بود اما موفق شد بواسطه پشتیبانی شوروی حکومت جدید آنگولا را تشکیل دهد.

«اونیتا» که مخفف «اتحادیه ملی برای استقلال کامل آنگولا» است، یکی دیگر از ۳

اروپا انجام شد. در گوشه ای از این مانور آواکس ها به گشت زنی بر فراز مرزهای شمالی و شرقی آنگولا پرداختند. بیش از ۵۰ هزار دلار صرف مرمت پایگاه هوایی کامبنا در زئیر شد. این پایگاه هوایی توسط بلژیکی ها در دوره حاکمیت مستعمراتیان بنا شده بود. کامبنا یکی از بزرگترین پایگاههای هوایی در آفریقا و یکی از حداقل ۶ پایگاه جدیدی است که آمریکا در نواحی مرزی زئیر و آنگولا ایجاد کرده است. دو پایگاه بزرگ دیگر در نوار بسیار باریکی که استان نفت خیز «کابیندا» (یک ناحیه بینهایت مهم برای میلا) را از مابقی آنگولا جدا میسازد برپا شده است. مابقی این پایگاهها در طول نواحی مرزی قرار دارد. بنا به گزارشات، نیروهای آمریکایی پس از پایان مانور مقادیر زیادی از تسلیحات خود را در این پایگاهها بجای نهادند. طبق اظهارات دیپلماتهای غربی و کارکنان سازمان ملل در منطقه، آمریکا از این پایگاهها برای تعلیم نیروهای اونیتا و باز کردن یک جبهه شمالی جدید در آنگولا استفاده میکند. طی سال جاری حداقل ۶۰٪ عملیات اونیتا در آنگولا، در این جبهه جدید انجام شده است.

بازسازی و چینه خالی...

برای اعمال فشار بیشتر بر توده های انقلابی و جنبش انقلابی در کردستان، پیشنهاداتی با مضمون «جاش اعظم» شدن - و نه «خودمختار شدن» - برای این جریان مطرح کرده است. اینکه آیا چنین مناسباتی سرانجام میان هیئت حاکمه و طالبان شراکت در قدرت سیاسی (امثال قاسملو) برقرار خواهد شد یا نه را نمیتوان پیش بینی کرد؛ اما یک نکته از هم اکنون روشن است: جاش شدن نه در دنیا بی دردسر است و نه در «آخرت».

چنین است تصویری عمومی جامعه در دوره «بازسازی». برای پرولتاریای آگاه، سیاست «بازسازی» و روغنکاری چرخهای زنگ زده سیستم مفهومی جز تشدید فشار خورد کننده بر گرده توده های کارگر، نیمه پرولتاریا، دهقانان، ملتبهای تحت ستم و زنان ستمدیده نداشته و نتایج عملی این سیاست نیز چیزی متفاوت از نتایج کارکرد سیستم ستم و استثمار امپریالیستی نخواهد بود. فراخوان «بازسازی» از دید توده هائی که چیزی جز زنجیرهای بردگیشان را برای از دست دادن ندارند، هیچ نیست مگر فراخوان «بازسازی» و ترمیم زندان جامعه تحت سلطه امپریالیسم. چاره رهایی از این زندان، سرنگون ساختن قهری زندانبانان و درهم شکستن کامل این بنای پوسیده است. ما و متحدان نزدیکمان در شهر و روستا اینگونه به مسئله تحول اجتماعی مینگریم. ما بدنبال هیچ سهم و غرامتی در چارچوب این سیستم - و از نمایندگان و حافظان این سیستم نیستیم. سهم و حق ما در این جامعه، رسالتی است که تاریخ بر دوش ما نهاده است: بریائی و گسترش و به پیروزی رساندن جنگ خلق؛ استقرار حکومت دمکراتیک نوین (دیکتاتوری کارگران و دهقانان) و ساختمان جامعه نو در جهت سوسیالیسم بسوی هدف غائی کمونیسم جهانی.

شل کردن تسمه های ترور و خفقان ندارد. اگر در سایر نقاط ایران، جلا دادن رسوائی نظیر ریشهی و موسوی اردبیلی برای فریب «داوطلبان فریب خوردگی» بحث «فضای باز» را در دهان میچرخانند، در کردستان حتی وعده چنین رفرمهایی نیز صادر نمیشود. از زمان اعلام آتش بس، نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر به ۲۰۰ هزار قوای نظامی رژیم در کردستان افزوده گشته است. سفر اخیر مقامات رژیم به این خطه، و مشخصاً دیدار شخص خامنه ای به برخی شهرهای کردستان و سخنانش در برابر «دهها هزار نفر از اهالی مناطق گرد نشین (۱) آذربایجان غربی» بیش از هر چیز برای سروسامان دادن بوضع درهم پاشیده و مرفوف پر تضاد و وحشت زده قوای مسلح جمهوری اسلامی در منطقه بود. آن «دهها هزار نفر» هم در واقع مزدوران ارتشی و پاسدار و ژاندارمی بودند که از وحشت مرگ معمولاً جرات بیرون آمدن از یادگانها و مراکز تجمع نظامی را ندارند. در پیام خامنه ای ترجیح بند همیشگی ارتجاع بگوش میرسید که: «حساب ضد انقلاب جداست!»، «مردم اینجا مردم خوب و شریفی هستند»، منتهی بیخود میکنند حق تعیین سرنوشت میخواهند؛ آنها فقط ساکنان گرد برخی «شهرهای گردنشین» هستند! محتوای این پیام برای ستمدیدگان و جنبش انقلابی در کردستان چیزی جز انکاء مطلق رژیم به سرنیزه نبود. البته خامنه ای تک مضرابی راجع به مضرات «برادر کشی» نیز پراند که بنظر میرسد علامتی برای آندسته مرتجعین کمپرادورمنش گرد بوده که آرزوی شراکت در قدرت را در سر میپروارند و در مقابل «خودمختاری» برای دابودسته خود، وعده «حفظ امنیت کردستان» را به رژیم میدهند. هیئت حاکمه اسلامی نیز تا بحال چندین بار

از سوی دیگر شورویها هم به انجام برخی کات قابل توجه در آنگولا مبادرت ورزیده اند. علاوه بر افزایش شمار نیروهای کوبانی مستقر در آنگولا در سال جاری، شوروی استقرار استراتژیک مجدد این نیروها را تصویب نمود. از سال ۱۹۷۶ به بعد نیروهای کوبانی از درگیری با نیروهای آفریقای جنوبی احتراز جسته و در حدود ۱۳۰ مایلی شمال مرز نامیبیا مستقر شده بودند. درست پیش از آغاز مذاکرات کوبانیها به ۱۲ مایلی مرز نقل مکان کردند. آنها سنگری تدافعی بطول ۲۸۰ مایل حفر نموده و مقادیر عظیمی تسلیحات به این استحکامات منتقل ساختند. بنا بر یک گزارش، کوبانیها حداقل ۴۰۰ تانک در طول این جبهه مستقر کرده اند. بعلاوه به ایجاد پایگاههای هوایی در جنوب کشور که برای استفاده از جنگنده های میک مناسب است مبادرت کرده اند. تسلیحات شوروی همچنان به آنگولا سرازیر است. یکسال پیش از آغاز مذاکرات، شوروی قل یک میلیارد دلار تسلیحات به آنگولا فرستاد. روسها میگاهی جدیدی را برای ایجاد تعادل یا حتی برتری هوایی نسبت به آفریقای جنوبی در اختیار رژیم میلا قرار داده اند. ظاهراً شورویها از این مطمئنند که حتی اگر اکثر نیروهای کوبانی نیز آنگولا را ترک گویند، ارتش این کشور - که بخوبی توسط بلوک شوروی تعلیم دیده و طی ۱۳ سال جنگ آبدیده شده - قادر به مقابله با نیروهای اونیتا و آفریقای جنوبی خواهد بود.

دو بلوک شرق و غرب، هر کدام با توجه به منافع خاص خود، به برخی توافقات موقت در آنگولا و نامیبیا دست یافته اند. اما این توافقات که بر سرنیزه استوار است دیر یا زود بهم خورده و به جنگهایی خونینتر از پیش منجر خواهد شد.

حسابشان را میروسیم!



متن زیر جزوه ای است که بنزگی از سوی یک نیروی پرولتری انقلابی در آلمان غربی در برخورد به موج راسیسم و شونیسیم طبقه حاکمه امپریالیستی این کشور انتشار یافته و حاوی نکات مهمی در ارتباط با انقلاب در کشورهای امپریالیستی و نیروهای اجتماعی پایه انقلاب پرولتری و نیز اوضاع و احوال خاص بین المللی و موقعیت سیستم امپریالیستی است.

حقیقت

این پاسخ از زبان کسانی است که هیچ چیز برای از دست دادن ندارند!

این پاسخ پرولتاریا به راسیسم و شونیسیم طبقه حاکمه است.

خیلی ها در مورد قضیه نازیها و یهودیان فکر میکنند و از خود میپرسند آنروزها مردم چطور میتوانستند دست روی دست بگذارند و نظاره گر اشاعه شونیسیم و راسیسم از سوی نازیها باشند؟ چطور میتوانستند ادعا کنند از سوزاندن یهودیان «هیچ اطلاعی نداشته اند»؟ هیتلر حاکم آلمان غربی طی سالهای اخیر موج مسمومی را براه انداخته که دقیقاً عین زمان نازیهاست. محتوا و هدف بیانات و شمارها همانست که آنتونوف بود، فقط فرمولندیها فرق کرده است. حالا میگویند: «خارجیها گم شوید Auslander Raus»؛ «آلمان مال آلمانهاست». حزب سوسیالیست آلمان SPD همین مضمون را در آشکال لیبرالی اشاعه میدهد تا زهر را شیرین بخورد جامعه دهد: «ورود خارجیان موقوف» یا «آلمان موطن مهاجران نیست».

این یعنی تحریک خصومت علیه اقشار فوقانی جامعه علیه خارجیان. تقریباً همه کسانی که زبان مادریشان آلمانی نیست با نتایج این تحریک مواجه گشته اند.

دشمن ها و تحقیرهای مداوم تحمل ناپذیر گشته است؛ رشد تبعیضات در شغل، آموزش، امکانات سکونت، در کافه ها و کلوپها آشکار است؛ حتی در بند مربوط به حقوق شهروندان خارجی در قانون اساسی این کشور رد پای این تبعیضات بچشم میخورد.

نئونازیستها را در هامبورگ میبینیم که علناً ترکها را در خیابان شکار میکنند، با ماشین به آنها میزنند یا در حالیکه شمارهای نئونازیستی سر داده اند آنها را بقصد کشت بیاد کتک میگیرند، اما قانون این اعمال را بمثابة قتل غیرعمدی که بدون هیچگونه انگیزه و اهمیت سیاسی صورت گرفته، مورد قضاوت قرار میدهد. این چراغ سبز بورژوازی به نئونازیستهاست؟ در واقع میگویند: «آلمان، روی همین خط به پیش!» در عین حال منطق

راسیستی در حقوق قانونی بورژوازی نیز مورد تأیید قرار گرفته و گسترش یافته است. به گفته یکی از آنها «یک آلمانی نمیتواند یک فرد خارجی را بقتل برساند بلکه فقط میتواند او را مثل یک حیوان بکشد». از اینجور موارد در همه جا یافت میشود.

طی ۸ سال اخیر تنها اقدامی که علیه بیکاری توده ای صورت گرفته باز خرید کارگران خارجی است تا آلمان را به همراه خانواده شان برای همیشه ترک کنند. این اخراج ظاهراً چهره ای (بشر دوستانه) دارد.

این نظریه ارتجاعی که «خارجیان جای کار ما را گرفته اند» دیگر رسمیت یافته است. هیتلر حاکم با چنین شیوه هائی تلاش دارد بخش بزرگی از مردم - بویژه بخشی از طبقه کارگر - را متقاعد کند که سیستم جنایتبار موجود عامل همه معضلات نبوده. بلکه همه چیز زیر سر خارجیهاست. اما راسیسمی که بورژوازی مبلغ آنست نمیتواند این حقیقت را تبخیر دهد که امپریالیسم بدون بیکاری توده ای امکان موجودیت ندارد.

اما چشم انداز مرفیقت باندهای مست چماقدار عموماً محدود است، بنابراین هیتلر حاکم در برخورد به نوجوانان خارجی به نیروی مسلح و ترور سازمان یافته پلیسی انکاء میکند. کدام

نوجوان خارجی را سراح دارید که تا بحال حداقل یکبار مورد مواخذه پلیس قرار نگرفته باشد؟ چه کسی را سراح دارید که تا بحال هنگام سوار شدن به ماشین گشت پلیس سرش را (خودش) به بدنه ماشین نزده باشد! و (لیز خوردن اتفاقی) از پله های اداره پلیس را تجربه نکرده باشد؟!؟

کارمندان ادارات در برخورد به برخی از ما که پاسپورت آلمانی نداریم مرتباً گوشزد میکنند که: «در آلمان چیزی گیرتان نمی آید». اما در عوض، سرمایه آلمانی در سراسر جهان بد آنست که «چیزی گیرش بیاید» و در استثمار امپریالیستی از هیچ کاری رویگردان نیست.

بطور مثال، حد سال است که آلمان در ترکیه در «جستجوی منافع» است. سرمایه آلمانی تا بحال دو جنگ جهانی را آغاز کرده تا «حق خون آشامی» خود را بجدا کثرت تضمین کند. بعلاوه برای آنکه کسی از اقدامات امروز هیتلر حاکم این کشور بیاد دهه ۱۹۳۰ نیافتد و منافع طبقاتی واقعی آنها پوشیده بماند کلمه جدیدی اختراع کرده اند: «خارجی ستیزی». این همان زهر راسیسم و شونیسیم ارتجاعی ۵۰ سال پیش آلمان است که امروز در بسته بندی جدید اراک میشود؛ محتوای حقیقی آن هیچ فرقی نکرده است.

حد عالی تعرضات ایدئولوژیک - سیاسی مورد بحث را در «قانون ادغام خارجیان» (AIG) میتوان مشاهده کرد. در اینجا جملاتی را نقل میکنیم که باوز نکردنی بنظر میرسند؛ اما اینها را ما اختراع نکرده ایم. همه این جملات از پیش نویس طرح جدید قانون حقوق خارجیان استخراج شده است.

از اینجا میتوان فهمید موضوع از چه قرار است. پیش نویس ابتدائاً چنین توضیح میدهد که مسئله اینک میتواند به «تشنگاهت عظیم اجتماعی و برخوردارها» منجر گردد و «هسته مرکزی مسئله مربوط است به... موضوع استقلال جمهوری فدرال آلمان بشابیه یک دولت آلمانی»؛ این خطر وجود دارد که «جمهوری فدرال آلمان رفته رفته به یک پدیده چند ملیتی و چند فرهنگی مشترک تبدیل شود». لذا پیش نویس معتقد است که میباید از همان ابتدا «بر مبنای منافع ملی» و جهت دفاع از «محیط زیست خود» علیه چنین تغییر و تبدیلی اقدام نمود.

بنابراین قانون از «خارجیان» بعنوان «آلوده کنندگان محیط زیست» صحبت میکند. هیئت حاکمه بطور علنی و با صدای بلند اعلام میکند که «آلمان نمیتواند محیط آزاد جهت حفظ هویت فرهنگی خارجیان را مجاز شمارد». تحت پوشش «ادغام»، سرکوب فرهنگی تدارک دیده شود. در آینده اجازه اقامت در آلمان حالت استثناء پیدا خواهد کرد و خارجییانی که هم اکنون در این کشور زندگی میکنند نیز باید خود را با آداب و رسوم آلمان تطبیق داده، منفعل و مطیع باشند؛ تا «محیط زیست آلمانی» جان سالم بدر برد. این استعمارگران سخاوتمند باوجودیکه «کار عظیمی» در پیش دارند بما وعده میدهند که به «قول و قرارهایشان» وفا کنند. در جزء جزء طرح هیئت حاکمه این مفهوم موج میرند: «در اینجا مسئله بلحاظ تاریخی به یک واقعه نهائی و یکبار برای همیشه فریوط است» [شبیبه بحثی که زمان هیتلر در مورد یهودیان میشد - حقیقت]. گوبلز به چنین سندی افتخار میکند.

تعمن این سند کثیف وقتی بیشتر آشکار میشود که با اظهارات قاطع و روزمره رژیم آلمان دفاع از «حقوق اقلیتها در بلوک شرق» روبرو میشویم. رژیم آلمان رکورد جهانی نبرنگ و فریبکاری را شکسته است! آلمانی الاصلهای بلوک شرق که طبق قانون اساسی تابعیت آلمانییشان تضمین شده را تمامی احزاب بورژوازی «هموطن» خطاب میکنند. کسانیکه نسلهاست در این کشور زندگی نمیکند و بخش بزرگی از آنها اصلاً آلمانی بلد نیستند، همچنان «هموطن» محسوب میشوند. تابعیت آلمان نه فقط بعنوان یک طبقه بندی سیاسی بلکه بشابیه جایگاه نوابغ معنا میشود. طبق این نظر اراضی محل سکونت این «هموطنان آلمانی» نیز میباید جزئی از سرزمین آلمان (آلمان بزرگ سابق) باشد.

برای آنها که گمان میکنند امپریالیستهای

لیبرال مثل یقیه اعضاء طبقه شان راسیست و شرونیست نیستند، گفته زیر را از «نفوزومر» (یک مفسر بورژوا) نقل میکنیم. او در مورد آلمانیهای بلوک شرق در روزنامه «Zeitung» چنین نوشت:

«خانواده ها بر اولاد هستند. چرا باید برترسیم از اینکه آنان را در آلمان متعلق به وطن خود بدانیم؟ ساهاست که تصور زوال نسل آلمانی عذابمان میدهد. اواسط دهه ۱۹۹۰ بازار کار از نیروی کار آلمانی تهی خواهد بود و صفوف ارتش نیز از سرباز آلمانی خالی خواهد ماند. آیا باز هم میخواهیم به روستاهای آناتولی یا حتی به دره نیل برویم و دفاتر ثبت نام متقاضی باز کنیم؟»

جای شعار معروف هیتلر (زنده باد پیروزی) واقعاً در پایان این متن خالی بود.

هیئت حاکمه دو هدف دارد. نخست آنکه، راسیسم و شونیسم را طبق قانون به مقولاتی قابل قبول تبدیل کند. برای بورژوازی خیلی مهم است که بخش وسیعتری از مردم با راسیسم و شونیسم مسموم شوند. این جزئی مهم از «احساسات ملی جدید آلمانی» است.

ثانیاً، قانون جدید باید اقدامات حقوقی جهت کنترل و تحت فشار قرار دادن خارجیان را گسترش دهد و تحکیم بخشد. بسیاری از قوانین ارتجاعی که تا بحال فقط در پراتیک با آن روبرو بودیم، اینک بصورت قانون در می آید. همانطور که پیش از این گفتیم، این قانون در پی آنست که با تمام «خارجیان» را به آلمانی تبدیل کند (در حقیقت کسی انتظار چنین شقی را ندارد) و یا اینکه اجازه اقامت را قانوناً محدود کرده و بر مبنای چنین قانونی بتواند اغلب خارجیان را بسادگی و بدون مزاحمت بوروکراسی اخراج کند. همانطور که در پیش نویس آمده، «حق اخراج در تقابل با طرح ادغام نیست بلکه اساس آن است».

امپریالیستها در حال حاضر قصد اخراج وسیع «خارجیان» از آلمان را ندارند. حتی میتوان گفت که در شرایط کنونی چنین کاری ناممکن است. طی ۲۰ سال گذشته نیروی کار خارجی به بخشی ضروری از مجموعه اقتصاد امپریالیستی بدل گشته است. «خارجیان» در درجه اول درون آن شاخه های صنعتی تمرکز یافته اند که سطح دستزدی پائینتر از حد متوسط دارند؛ دشوارترین نوع کار یدی را استفاده میکنند؛ سوانح و امراض ناشی از کار در آنجا بیداد میکند. اگرچه تعداد خارجیان رقیم بیش از ۵٪ جمعیت آلمان نیست اما باید توجه داشت که ۳۰٪ کار معدن بوسیله آنها انجام میشود. بنابراین تحقق شعار «خارجی ها گم شوید» میتواند به خوابیدن تولید در معادن و توقف کار در رشته های اتوموبیل ساری و ساختمانی بینجامد (کار آشپزخانه، نظافت و حمل زباله به کنار). بقول یکی از رفقای زن خارجی «اگر خارجیا نباشند چه کسی اینهمه کارهای کثیف را انجام خواهد داد؟»

«خارجیان» مجبورند به انجام این قبیل کارها

تحت بدترین شرایط ادامه دهند. مسئله اخراج در این ارتباط نقش مهمی بازی میکند. قانون جدید با توجه به بحران اقتصادی جهان و بیکاری توده ای، وجود کارگران بیکار و دریافت کنندگان کمکهای اجتماعی را دلیلی برای اخراج مینماید. کسی که حاضر نیست با دستمزد ۶ - ۵ مارک در ساعت کار کند باید از همین حالا چمدانش را ببندد.

منظور ما این نیست که با کشتارها یا بیرون انداختن از کشور مواجه نخواهیم شد. همانطور که گفتیم طی سالهای اخیر چنین مسائلی وجود داشته و تکرار هم خواهد شد. اما هدف از این اقدامات ایجاد بی اعتمادی نسبت به «خارجیان» و تقویت احساسات ملی آلمانی و ایجاد یک جو عمومی سیاسی ارتجاعی است.

قبل از هر چیز برای هیئت حاکمه روشن است که دوره سکوت نسبی پرولتاریای آلمان غربی میتواند بزودی سیری شود. بعلاوه اینهمه برایشان روشن است که پرولتاریای «خارجی» بخش مهم و لاینفکی از پرولتاریاست. بنابراین طرح «ادغام خارجیان» حاوی یک سلسله تدابیر کنترل سیاسی است. تجزیه و تحلیل این تدابیر نشان میدهد که قانون «ادغام» در حقیقت قانون تحقیر و سرکوب فرهنگی و آپارتاید است. چنین قیاسی بیچوجه اغراق آمیز نیست.

اساس پیش نویس چنین است: «نه قانون اساسی و نه حقوق شهروندان آلمانی هیچگونه حق فعالیت سیاسی را برای خارجیان قائل نیست».

طرح ادغام خارجیان در حیطه سیاسی مطرح میکند که:

۱) از هرگونه «فعالیت سیاسی» که «مخل امنیت عمومی، نظم یا سایر منافع اساسی جمهوری فدرال آلمان باشد» طبق تشخیص دوائر مربوطه میتواند ممانعت بعمل آید.

۲) هرکس که به انجمن یا سازمانی وابسته باشد که هدف فعالیتش را لطمه زدن غیرقانونی به اعضاء نهادهای جمهوری فدرال و ایالات قرار داده باشد، و یا جمهوری فدرال آلمان یا یکی از سازمانهای حقوقی کشور و ایالات را مورد اهانت و تهدید قرار دهد، میتوان اخراج کرد.

۳) برخلاف بند ۲، «از خروج یک خارجی میتوان ممانعت بعمل آورد هنگامیکه این خروج از محدوده آلمان، امنیت جمهوری فدرال را بخطر اندازد».

۴) قانون ادغام خارجیان همانند قوانین آرانیا (آفریقای جنوبی) تبعید را هم مدنظر دارد. طبق بند ۲۹، این تبعید وقتی که «فعالیت سیاسی یک فرد خارجی در جهت لطمه زدن به ساختار اراده سیاسی... امنیت عمومی، نظم یا منافع مهم دیگر جمهوری فدرال آلمان باشد» یا حتی «برخلاف جهت منافع سیاست خارجی جمهوری فدرال آلمان عمل نماید» میتواند عملی گردد!!

بند ۲۹ موکداً «اظهار نظرات کتبی و شفاهی با محتوای سیاسی» را ممنوع میکند؛ از ترک نشه در صفحه ۳۴

حسنا بشان را میروسیم!

آزادانه محل اقامت (موقتاً یا دائمی) یا ترک خانه شخصی مسانمت بعمل میآورد.

۵) بند ۳۰ محدودیت حق آزادی انتخاب مسکن و ترک آنرا در بردارد. این بند اصول حقوقی برای به اصطلاح (تشدید ممنوعیت ورود خارجیان) را فراهم نموده و در مورد خارجیانی اعمال میشد که از کشورهای غیر از جامعه اروپا میآیند. این بند ظاهراً برای کاهش (مناطق رو به افزایش فقیرنشین) تدوین شده، اما در حقیقت هدفی جز ایجاد محلات (مخصوصاً سفیها) ندارد. خارجیان را طبق اراده نهادهای دولتی میتوان از این محلات اخراج کرد. هنگامیکه یک صاحبخانه راسیست و شونیست آلمانی از اجاره دادن خانه به یک فرد خارجی و خانواده اش که حتی «برگه حق دریافت منزل» هم دارند امتناع کند، این دلیلی برای اخراج آن خانواده خواهد شد.

۶) بند ۴۵، بخش ۳ «یک اصل حقوقی سراسری مربوط به قانون خارجیان در آلمان» را شامل میشود که مسئله «حبس دو ساله» را در بردارد. چنانچه برای «تضمین اخراج ضروری باشد میتوان هر خارجی را تا دو سال در حبس نگه داشت». عبارت دیگر برای یک حبس قانونی یک مبنای قانونی ساخته اند. این شبیه به چیزی است که صهیونیستها علیه فلسطینی ها اعمال میکنند. در دوره بحران بزرگ داخلی یا بین المللی، امپریالیستها «بطور قانونی» میتوانند برای تضمین «امنیت و نظم عمومی جمهوری فدرال آلمان» خارجیان را دسته جمعی زندانی کنند. در این ارتباط موضوع سرشماری مفهوم میشود. چه شد که در ایندوره پای سرشماری رفتند؟

چرا همه مسائل همین حالا اتفاق می افتد؟

وحشتی جنون آمیز سراهای بورژوازی را فراگرفته است. پیش از هر چیز ترس آنها از کسانی است که هیچ چیز برای از دست دادن ندارند و به این سیستم و سرزمین پدیری بهیچوجه وفادار نیستند.

دیگر دهه ۱۹۶۰ نیست؛ دوره معجزه اقتصادی آلمان غربی با دفاتر متعدد کاربایی در ترکیه و موتورسیکلت های اهدائی به میلیونها کارگر مهمان مدتهاست سپری شده است. امپریالیسم در یک بحران لاینحل جهانی غوطه میخورد.

این بحران از اواسط دهه ۱۹۷۰ نمود پیدا کرد. آن توسعه اقتصادی که بر پایه تغییر ساختار امپریالیستی و تجدید تقسیم نوین بعد از جنگ دوم جهانی استوار بود به محدوده خود برخورد کرد و خاتمه یافت.

دو بلوک امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی هیچ چاره دیگری جز یک تجدید تقسیم نوین ندارند. این امر در مورد هر دو بلوک به یکسان مطرح است و هر روز که میگذرد برجسته تر نمایان میشود. هر دو بلوک نابندگان مسلح شده اند و یکدیگر را سد مستقیمی در برابر خویش میبینند؛ برای تجدید تقسیم نوین میباید این سد کنار زده شود.

آنها هرچه بیشتر از «خلع سلاح» حرف میزنند، بیشتر مسلح میشوند. تسلیحات کهنه وقتی از صحنه خارج میشود که اینکار در خدمت دستیابی به ترکیبی از تسلیحات نوین قرار بگیرد؛ تسلیحاتی که از دید امپریالیستها، یک جنگ جهانی هسته ای را انجام پذیر و بیروزمند سازد. هر قدر که اینان توده ها را با کلماتی صلح جویانه فریب میدهند، بهمان اندازه خطر جنگ جهانی سوم فزونی مییابد.

امپریالیستها بارها گمان برده اند که بحرانی را پشت سر گذارده اند اما بحران جدیدی در برابرشان قد علم کرده است. این بحرانها امروز خود را در خیزشهای انقلابی یا انقلابات رهائیبخش جاری از هائیتی گرفته تا آرانیا (آمریکای جنوبی)، از پرو گرفته تا کره جنوبی و اینکه فلسطین نشان میدهد. امپریالیستها با وجود همه تسلیحات، ارتش،

پیش است بوقوع بپیوندند؛ آنها به ناگهان و ظاهراً از «ناکجا آباد». مسئله اینست که وقتی این اتفاق بیفتد، دیگر چارچوبه کنونی جهان در معرض انفجار قرار خواهد گرفت.

امروز برای پرولتاریای غرب که چیزی برای از دست دادن ندارد ساز هر ملیتی که باشد - این امکان وجود دارد که تحت رهبری حزب پیشاهنگ خود متحد گشته، اتحاد با دیگر بخشهای طبقه کارگر و طبقات میانی را برقرار سازد و سریعاً ارتش انقلابی تحت رهبری خود را بنا نهد؛ ارتشی که بتواند دست به تعرض زده، تمام نیروهای مسلح امپریالیستی را از میان ببرد و پرولتاریا را بقدرت برساند.

برای مقابله با چنین خطری است که یک احساس ملی نیرومند و جدید آلمانی ضرورتی مبرم مییابد. بهمین خاطر است که بعضی ها به «بیتورگ» میروند تا به اس اس ها ادای احترام

رفقهای زن خارجی!

شما که تحمل شتم چندگانه را بعنوان یک «زن خارجی»، یک زن کارگر و یک زن ندارید بما ببینید. در صفوف کمونیستهای انقلابی، زنان جایگاهی برابر با مردان دارند - جایگاهی در صفوف مقدم و بدون هیچ اما و اگر. شما که جرات مقاومت در برابر تهدیدات و ضرب و شتم مردانی که میخواهند نقش بورژوازی را در خانواده ایفاء کنند بخود داده اید، شما که در برابر مردانی که خود را مالک شما میدانند و میخواهند از انقلاب دور نگهتان دارد ایستادگی میکنید، اجازه ندهید این جوجه سرمایه داران خانگی مانحتان شوند. ما در این راه از شما حمایت خواهیم کرد و برای شرکت در انقلاب بشما بیاری خواهیم رساند.

رفقهای نسل دوم خارجی!

دائم بگوش شما میخوانند که بین دو دنیا ایستاده اید ولی به هیچکدام تعلق ندارید. اینکه چه کسی میخواهد به دنیای گذشته رجعت کند و چه کسی قصد تطبیق خود با دنیای امروزی را دارد مسئله شما نیست. شما چیزی برای از دست دادن ندارید ولی در عوض - همانطور که مارکس و انگلس صد سال پیش نوشتند - جهانی برای فتح دارید!

کنند. آلمانها میباید بار دیگر به آلمانی بودن خود افتخار کنند. اشتباهی برای وحدت دوباره آلمان میباید بالا گیرد. آن بخش از مردم که موضعی رادیکال دارند میباید منفرد گشته و مورد تعرض قرار گیرند. بهمین جهت است که امپریالیستها حملات خود علیه زنان را شروع کرده اند؛ بهمین جهت است که دولت به سرکود، آتونومها و اشغالگران خانه ها (هرچند در طبقات میانی هستند) میپردازد؛ بهمین جهت است که هیستری ایدز را علیه همجنس بازان براه انداخته اند. و دقیقاً بهمین دلیل برای امپریالیستها ضروری است که تعرضات راسیستی و شونیستی را علیه خارجیان برانگیزند و گام بیگام آنها شدت بخشند. فقط در ارتباط با این مسئله است که میتوان قانون جدید ادغام خارجیان را درک کرد.

بنابراین بسیار مهم است که حرکتی گسترده از سوی همه ملیتها علیه کلیه این اقدامات و تعرضات راسیستی و شونیستی انجام گیرد. همه این حرکتها میباید مورد حمایت گسترده ما قرار بگیرد. درک این مسئله بسیار مهم است که چنین حرکتی تجربه سیاسی ضروری جهت

پلیس و جاسوسان ازموقع دیگری ضعیفتر و آسیب پذیرترند. ارکان حاکمیت آنها متزلزل گشته و در معرض تهدید عظیمترین زلزله تاریخ قرار گرفته است. همه تضادهای سیستم امپریالیستی در سطح بین المللی حادثتر گشته است. هیئت حاکمه هیچ راه حل عملی برای خود نمیبیند و نمیتواند ببیند. آنها فقط بحرانهای عظیم و تشنجات و خیزشهای قهری پیش بینی نشده ای که سلطه شان را مورد تهدید قرار میدهد مشاهده میکنند. مسئله ای که برای آنها مطرح است انجام اقداماتی است که گذر از بحرانهای آتی و تضمین تداوم حاکمیتشان را امکانپذیر سازد.

مهم نیست که بحرانها چگونه ظاهر میشوند؛ این میتواند یک بحران جهانی باشد، یا یک آمادگی مستقیم برای آغاز جنگ جهانی سوم، میتواند یک چرنوبیل جدید از نوع آلمانی باشد، یا کوششی برای خروج از ناتو و تغییر صف بندی (با توجه به جداکردن پیرامون قرارداد INF بهنگام سفر هونیکر به آلمان غربی)، یا حتی بحرانی از یک زاویه کاملاً غیر قابل پیش بینی. همه این اتفاقات میتواند در سالهایی که در



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جواب سوم
با
ترجمه جدید

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوب دومین کنفرانس بین المللی با شرکت نایندگان و ناظران احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست سراسر جهان می باشد.

این سند تاریخی بر پایه جمعبندی انقلابی از گذشته جنبش بین المللی کمونیستی و تجزیه و تحلیل علمی از موقعیت کنونی نظام امپریالیستی، خطوط کلی سیاست و برنامه پرولتاریای جهانی را برای پیشبرد امر انقلاب پرولتاری در کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه ارائه میدهد.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راهگشای کمونیست های انقلابی اصیل در شرایط تشنگی و سردرگمی و بحران موجود در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی گشته است.

میکنید، اجازه ندمید این جوجه سرمایه داران خانگی مانعان شوند. ما در این راه از شما حمایت خواهیم کرد و برای شرکت در انقلاب بشما یاری خواهیم رساند.

رفقای نسل دوم خارجی!

دائم بگوش شما میخوانند که بین دو دنیا ایستاده اید ولی به هیچکدام تعلق ندارید. اینکه چه کسی میخواهد به دنیای گذشته رجعت کند و چه کسی قصد تطبیق خود با دنیای امروزی را دارد مسئله شما نیست. شما چیزی برای از دست دادن ندارید ولی در عوض - همانطور که مارکس و انگلس صد سال پیش نوشتند - جهانی برای فتح دارید!

((حسابشان را میرسیم)): این پاسخ پرولتاریا به راسیسم و شرونیسم طبقه حاکمه است! این پاسخ از زبان کسانی است که هیچ چیز برای از دست دادن ندارند.

پرولتاریا سرزمین پتری ندارد،
ما همه خارجی هستیم!
امپریالیسم آلمان در شعله های
انقلاب خواهد سوخت!

هواپران کمونیستهای انقلابی

همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگوید: «کلید تشکیل حزب تدوین يك خط سیاسی صحیح و يك برنامه در ارتباط با ویژگیهای کشور مفروض از یکطرف و اوضاع جهانی از سوی دیگر میباشد.» تجزیه و تحلیل و خط بیانیه نشانگر راه حلی جهت ارائه يك خط انقلابی واقعی و يك برنامه در جمهوری فدرال آلمان است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دربرگیرنده ۱۸ حزب و گروه مختلف از تمامی قاره هاست که در میانشان حزب کمونیست پرو (مشهور به راه درخشان) قرار دارد. مجبور نیستیم از صفر شروع کنیم! ما هم به تجربه بیش از صد سال انقلاب پرولتاریای بین المللی متکی هستیم و هم به حمایت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی.

رفقای زن خارجی!

شما که تحمل ستم چندگانه را بعنوان يك (زن خارجی)، يك زن کارگر و يك زن ندارید بما ببینید. در صفوف کمونیستهای انقلابی، زنان جایگاهی برابر با مردان دارند - جایگاهی در صفوف مقدم و بدون هیچ اما و اگر. شما که جرات مقاومت در برابر تهدیدات و ضرب و شتم مردانی که میخواهند نقش بورژوازی را در خانواده ایفاء کنند بخود داده اید، شما که در برابر مردانی که خود را مالک شما میدانند و میخواهند از انقلاب دور نگهتان دارد ایستادگی

آمادگی انقلاب را با خود به همراه میآورد. و بویژه این حرکت شالوده وحدت انقلابی طبقه کارگر تمام ملیتها را فراهم خواهد ساخت.

در مقابل، برخی نیز معتقدند که باید زحمت ادغام شدن را بخود بدهیم. اما شعار ((ادغام)) (علیرغم اینکه بعضی افراد ممکن است با نیت حسنه آنرا مطرح کنند) نهایتاً همان شعار ارتجاعی و کهنه «خارجی ها گم شوید» است منتهی بشکلی پوشیده. یا خارجیا گم میشوند یا بایستی آلمانی شوند (فرهنگ و آداب سنتی آلمانی را بپذیرند). بهر طریق قاعده بر آن است که جایی برای «اجسی ها» در آلمان وجود ندارد. کدام انسان متفکر، کدام ملیتی است که بخواهد در این ((نظم و اطاعت)) بیمارگونه، در این جامعه بی آتیه، ادغام شود.

گاهی نیز برخی مسئله حق شرکت خارجیان در انتخابات را بمشابه خواست کلیدی علیه «خارجی ستیزی» به پیش میگذارند. در این مورد فقط باید گفت که هیچ علاقه ای نداریم برای آن مبارزه کنیم که - بقول لنین - «هر چند سال یکبار بردگان بتوانند اربابانشان را انتخاب کنند».

نه و هزار بار نه! ما خود را با رویاها دلخوش نخواهیم کرد تا بعنوان «مستراح شور» اجازه شرکت در جامعه نرومنند آلمان را داشته باشیم. فروتنی این انبوه کثافت و تعفن که تا بحال از خون ستمیدگان جهان تغذیه کرده حداکثر تا چند سال دیگر وجود خواهد داشت.

رفقا از هر ملیتی که هستید!

نگذارید که با تریاک توهم تخدیرتان کنند! با سکون و آرامش ظاهری کنونی فریبتان دهند! یا با راسیسم و شرونیسم هیئت حاکمه مسومتان سازند. تحولات قدرتمندی در راه است.

دور نیست روزی که تاریخ را در دست خود بگیریم و این جامعه و کل مناسبات اجتماعی را زیر و رو کنیم. ما این اقبال را داریم که دنیای جدیدی بیافرینیم! دنیایی که در آن همه ملیتها از موقعیتی یکسان برخوردارند! دنیایی که در آن ستم ملی همانند ستمهای دیگر و تمامی طبقات اجتماعی یکبار برای همیشه نابود شده است! کمونیسم.

رفقا!

رفرمستی که بدست آورده اید استفاده کنید! بصرف کمونیستهای انقلابی ببینید. کمونیستهای انقلابی در پی آفرینش چیزی هستند که هیچگاه در آلمان وجود نداشته است: يك حزب پشاهنك پرولتاری که وظیفه مرکزی خود را تدارك سیاسی، استراتژیک و تشکیلاتی جهت قیام مسلحانه و پیشبرد يك جنگ داخلی میکنند.

حزبی که نه فقط چنین می اندیشد بلکه قصد دارد طی سالهای آتی هنگامیکه يك بحران انقلابی انکشاف یافت، در چنین جنگی پیروز گردد. اما شناخت و استفاده از این موقعیت فقط با دوربینی و دقت نظر مختص به دانش انقلابی طبقه ما، مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دوز، امکانپذیر است.

« فروغ جاویدان » برای بزرگترین بازنده نشدن!

بررسی «فروغ جاویدان» مجاهدین، تاکیدی مجدد بر درسهائی است که توده های تحت ستم و استثمار بدون در نظر گرفتن و آموختن و رجوع مداوم به آن، قادر نخواهند بود بر مسیر انقلاب علیه رژیم جمهوری اسلامی پیروزمندانه گام زنند. «ارتش آزادیبخش ملی» در فاصله کوتاهی از قبول قطعنامه ۵۹۸ توسط دولت ایران، تعرضی را بشکل منظم و ستونی روز ۳ مرداد بدون ایران آغاز کرد. طبق گفته خودشان «قرار بر این بود که در شرایط تعیین کننده و سرنوشت ساز موجود پیشروی نیروهای ارتش آزادیبخش بمنظور هدف قرار دادن قلب دشمن در تهران و سرنگون کردن رژیم جباران بدون وقفه تا هر کجا که میسر باشد ادامه یابد». از نظر مجاهدین چه فاکتورهائی شرایط را تعیین کننده و سرنوشت ساز میساخته، تا بدان حد که میبایست (به تعرض کامل اقدام نمود)؟ پاسخ صحیح به این سؤال بدون ترسیم صحنه سیاسی و مناسبات قدرتهای گوناگون امپریالیستی و

ارتجاعی در مقطع اعلام آتش بس در جنگ خلیج ناممکن است. خاموش شدن آتش بس در جبهه های ایران و عراق نه صرفاً يك تحول نظامی، که خود بیان موفقیت رژیم تهران و مناسبات سیاسی معین حاکم بر منطقه در این مقطع خاص بود؛ يك وجه از این مناسبات عبارت بود از نفوذ فزاینده امپریالیستهای غربی در ایران و تصمیم امپریالیستهای آمریکائی مبتنی بر آن که فعلاً با همین هیئت حاکمه کار کنند. در این میان نیروئی نظیر مجاهدین که جهت بقدرت رسیدن یا شراکت در قدرت سیاسی بروی پشتیبانی قوای امپریالیستی و دل بریدنشان از هیئت حاکمه فعلی حساب باز کرده، و محور امید خود را ناتوانی حکومت خمینی از خاتمه جنگ در تقابل با تمایل اخیر بلوک غرب (و حتی شرق) به این امر قرار داده بود با واقعیتی ستبر روبرو شد: نه تنها شانس «یگانه آلترناتیو قدرتمند و مطلوب» شدن در پیشگاه قدرتهای جهانی

بیکباره دود میشد و بهوا میرفت، بلکه خطر قربانی شدن بمفهوم فیزیکی کلمه نیز در افق بچشم میخورد. مجاهدین چاره ای جز «تعرض کامل» برای خود ندید؛ اقدامی که قرار بود «سرنوشت... تنها جانشین انقلابی - دمکراتیک را... در برابر همه تحولات محتمل تضمین نموده و آنرا در قبال توطئه ها و ترفندهای ارتجاعی و استعماری مصون سازد». مجاهدین عملیات فروغ جاویدان را با این هدف آغاز کرد که به امپریالیستها و ایضاً به پایه های اجتماعی (و شاید هم به گرایش درون خود) بگوید: «من هستم!» این نیز محتمل است که مجاهدین بروی جلب پشتیبانی و فعال شدن بخشهایی از نیروهای نظامی رژیم و مردم در جریان این عملیات (با توجه به جمعبندیهایش از تأثیرات عملیات مهران) حساب باز کرده بود. و چنین امری در صورت تحقق میتواند دامنه تأثیر بر بقیه در صفحه ۲۶

آنگولا: نکات پشت پرده مذاکرات صلح

تحولاتی که در صحنه سیاست جهانی خصوصاً بعد از مذاکرات واشینگتن (ریگان - گورباچف) صورت گرفته، ظاهراً تحفیف تضادهای میان قدرتهای غربی و شرقی و توافق ابرقدرتها برای کاهش تشنجات و خاموش کردن نقاط بحرانی و خطرناک جهان را نشان میدهد. آغاز خروج قوای اشغالگر روس از افغانستان، توافق آمریکا و شوروی بر سر صدور قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل که به آتش بس در جنگ خلیج انجامید، توافقات اخیر در مورد آنگولا، و گفتگوهای جاری پیرامون کامبوج و خروج نیروهای اشغالگر ویتنام از خاک آنکشور، در کنار پاره ای توافقات در زمینه کاهش تسلیحات هسته ای لیست بلند بالائی است که از تعبیری واقعی در مناسبات میان دو بلوک امپریالیستی حکایت میکند. درست بخاطر واقعی بودن این رویدادهاست که بسیاری از مردم جهان و مشخصاً جریانهای سیاسی که بنحوی از آنها در صف مخالفت و مبارزه با نیروهای امپریالیستی - ارتجاعی قرار دارند، در تحلیل از اوضاع کنونی جهان بخطا رفته و از درک قوای محرکه سیستم جهانی و پروسه های مهمی که حرکات و تدابیر و سیاستهای کلی قوای امپریالیستی را رقم میزند، باز میمانند. در همین زمینه میباید به گرایشاتی اشاره کرد که در عین صحنه گذاشتن بر ماهیت ستمگرانه هر دو بلوک غرب و شرق،

آنجا که به بررسی توافقات اخیر میپردازند، به یکپاره همه آن تحلیلها را فراموش کرده و به «نیات» سران این دو بلوک امپریالیستی چنگ می اندازند؛ گویی «صلح طلایی ذاتی» یا «دوراندهشی» رهبران سیاسی بر جبر درونی سرمایه به گسترش یا مرگ پیشی گرفته و نیاز ساختار به بحران افتاده جهان به دگرگونی و بازسازی را میتواند با چند مانور قسمی و «بی درد» پاسخ گوید. اما اوضاع کنونی جهان در مجموع به نکته ای وخب اشاره دارد، و آن حساسیت فوق العاده و فرارسیدن دوره ای است که بلوکهای رقیب نیز آنرا درک کرده، همه تلاش - و همه ظرفیتهای باقیمانده - در میدان مانور خویش را بکار میبرند تا بتوانند از موضعی قویتر و بنیانی مستحکمتر در جنگ تجدید تقسیم جهان شرکت جویند. مخاطراتی واقعی که در راه آغاز چنین جنگی نهفته است را هیچیک از قدرتهای امپریالیستی نمیتوانند نادیده بگیرد. برای آنها روشن است که با آغاز این واقعه، دوره ای بی بازگشت فراخواهد رسید و عدم محاسبه و ارزیابی صحیح از تناسب نیروها میتواند شکست قطعی، از دست دادن فرصت برای سرکردگی یا قرار گرفتن در موضعی بالاتر در جهان امپریالیستی - یاد هم شکسته شدن توسط امواج انقلابی - را برایشان ببار آورد. این مسئله

را میتوان بدون هیچ تردیدی در تحلیلهای استراتژیستهای غرب و شرق مشاهده نمود. خصوصاً اینکه آنها در دهه ۱۹۸۰ چند بار تا آستانه برپائی جنگ جهانی نیز رانده شده اند و این چیزی است که مانع بدان واقف نیستند و برخی نیروهای سیاسی نیز ترجیح میدهند یا خوشخیالی ساده لوحانه ای آنرا انکار کنند. وقایعی که در خلیج بوقوع پیوست و بحران آمریکای مرکزی حول مسئله تجاوز محتمل نظامی آمریکا به نیکاراگوا، و ماجرای بسیاری لیبی هر بار قدرتهای امپریالیستی رقیب را احتمال زدن جرقه جنگ روبرو ساخت؛ اما در سه بواسطه آنکه هنوز میدان مانور برای طرفین باقی است و نیز بواسطه مخاطراتی که برسرمدیم؛ آنها قادر به کنترل موقتی خود و اوضاع شده و دوران تدارک جنگ را ادامه دادند. در این میان، با فرارسیدن و ظهور يك سلسله امواج انقلابی در کشورهای تحت سلطه روبرو هستیم. امواجی که منعکس کننده تشدید تضادهای بنیادین سیستم - خصوصاً تضاد میان ملل ستمدیده و امپریالیسم - بوده و معضلاتی جدی در پایگاههای مانور بحار امپریالیستی برای هر دو بلوک پدید آورده است؛ در عین حال بطور جهش وار و تکوان دهنده بر دامنه معضلات داخلی خود این کشورها نیز افزوده میشود. بقیه در صفحه ۲۸